

# بخش دوم

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

## تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

### گفتار ششم

#### اتابك بچه نیرنگهایی گوشید آ...

در این گفتار گفتگو میشود از نیرنگهایی که  
اتابك برای بیم زدن دستگاه مشروطه  
بکار برد و از پیش آمدهای زمان سررشته داری  
او تا جاداشدن ملایان از مشروطه خواهان.

چنانکه گفته ایم آمدن میرزا علی اصغر خان اتابك بایران، یکدور  
**اندیشه های اتابك** نوی در تاریخ مشروطه پدید آورد. اینمرد با روی خوشی که  
می نمود در دلش جز بدخواهی و دشمنی نمی بود، و با آن نویدها  
که میداد و سوگندها که میخورد جز بر انداختن مشروطه را نمی خواست. محمدعلیمیرزا  
و آموزگاران زیرکی و کارآزمودگی این را بدیده گرفته برای برچیدن دستگاه شورش  
و جنبش بایرانش خوانده بودند.

چنانکه گفته ایم، پیش از آمدن او محمدعلیمیرزا خود به نبردی برخاسته و شکست  
خورده، و این زمان نقشه اش آن شده بود که با مجلس دورویه راه رود و هرگونه همراهی  
از آن دریغ دارد، و در همه جا حکمرانان و نیرومندان را با شوب و ستمگری و آزار مردم  
برانگیزد، و میان علما دوتیرگی انداخته کسانی را از آنان بدشمنی مجلس وادارد.

اتابك این نقشه را بزرگتر گردانیده بایك چابکی و پافشاری بسیار بکار پرداخت.  
یکی از نیرنگهای او این بود که کسانی را از سران مجلس بکناره جویی از آن برانگیزد،  
و نیز یکدسته از نمایندگان را بهواداری خود وادارد، که بدینسان مجلس را از شکوه و  
نیرو اندازد، و خواهیم دید که با چه استادی این نیرنگ را بکار بست.

پیش از آمدن او در چند جا آشوب پدیدار گردیده، حاجی آقا محسن در عراق،  
متولیباشی در قم، قوام الملک در شیراز، هریکی از راه دیگری با مجلس و مشروطه  
بدشمنی برخاستند. حاجی آقا محسن از ملایان دیده دار عراق، و خود مرد بیباک و  
بیدادگری بود. پیش از جنبش مشروطه بیدادگریها کرده و در نتیجه آن بتهران  
خواسته بودند. این زمان که باز در عراق میبود، بانگیزش محمدعلیمیرزا یا بدلخواه  
خود، دوباره بکار برخاسته بود. چنانکه گفته میشد سوارها برای تاراج و کشتار باین  
دیه و آن دیه میفرستاد. یکمرد مجتهدی رفتار شامسونان میکرد. بارها در مجلس



پ ۸۱  
عباس آقا تبریزی

ستمگرهای او بمیان می آمد. در نشست روز سه شنبه نهم اردیبهشت ۱۲۸۶ (۱۶ ربیع-الاول ۱۳۲۵) تلگراف زنهای ابراهیم آباد خوانده شد که از قم فرستاده و در آن چنین می گفتند: چهارده تن از کسان ایشان بفرموده شیخ عبدالله ثانی، (۱) حاجی آقا محسن کشته شده است و هفده باهجه تن زخمی گردیده و نزدیک بمرک میباشند. و گروهی را نیز گرفته بند کرده اند.

مجلس از این تلگراف بنگان آمد. یکی از نمایندگان گفت: «اگر اینطور است ثمر نشستن مادر اینجا و حرف زدن چیست؟! ..» دیگری گفت: «خیلی عجب است که میگویید اگر اینطور است، و حال آنکه تعدیات حاجی آقا محسن بالاتر از اینهاست». متولیباشی در قم، با مشروطه بدشمنی برخاسته و دسته ای بر سر خود گرد آورده، جلوگیری از جنبش آزادیخواهان میکرد و بانجمن راه نمیداد، بمردم ستم دریغ نمیداشت. یکدسته بدادخواهی او بتهران آمده بودند و بارها در مجلس یاد بیدادگری او میرفت. قوام الملک که حکمرانی شیراز از سالها در خاندان ایشان بوده و در فارس پروان وزیر دستان بسیار میداشت، با مشروطه دشمنی مینمود، و میان او و پسرانش با «انجمن-اسلامی» و آزادیخواهان کشاکش سختی برخاسته بود. آزادیخواهان در تلگرافخانه گرد آمده، و قوام الملک و کسانش مسجد نو را جایگاه گرفته بودند. هر روز تلگرافهای ناله و فریاد میرسید و در مجلس بارها گفتگو بمیان می آمد. از اینسوی «انجمن اتحادیه فارس» که شیرازیان در تهران برپا کرده بودند، به پشتیبانی همشهریان خود برخاسته، در بهارستان چادر زده از مجلس دادخواهی میکردند.

مجلس بارها درباره اینها بدولت یادآوری میکرد ولی نتیجه دیده نمیشد، و همچنان میبود تا اتابک سررشته دار گردید، و آن نویدها را در باره همراهی با مجلس داد، و چون در این زمینه پافشاری میرفت، برویه کاری با تلگراف حاجی آقا محسن و متولیباشی را بتهران خواست. قوام الملک را نیز از حکمرانی برکنار گردانید. لیکن نتیجه ای از اینها دیده نشد و آنان پروای تلگراف ننمودند.

روز سه شنبه ۱۶ اردیبهشت (۲۳ ربیع الاول) که روز مجلس میبود در حیاط بهارستان هنگامه ای برپا گردید. شیرازیان که بدادخواهی در آنجا بست می نشستند امروز دسته هایی از انجمنهای دیگر را هم بیاری خود خواندند. نیز ستمدیدگان قم و عراق که از دست متولیباشی و حاجی آقا محسن بدادخواهی آمده بودند با آنان پیوستند.

در این هنگام یکی از گرفتاریها ناخشنودی شاهسونان ببنادای از حکمران خودشان، پالکونیک روسی، میبود. پالکونیک که او را برای فرماندهی قزاقخانه بایران آورده

(۱) شیخ عبدالله یکی از «مشایخ» بزرگ کردمی بود که در زمان ناصرالدینشاه بنام لشکرکشی و جنگ با «رافضیان» از خاک عثمانی باذربایجان تاخت و کسان او در کشتار مرد و زن و بچه و در تاراج و ویرانی اندازه نگه نداشتند و این بود که به ستمگری شناخته گردید.

بودند، حکمرانی ایل شاهسون ببنادای که در پیرامون ساوه می نشستند، نیز با وی میبود و تا میتوانست با مردم چیرگی و ستمگری دریغ نمیکفت. همچنین با سرکردگان ایرانی قزاقخانه دژ رفتاری بسیار مینمود.



۸۲  
در راست یسوی: حاجی شیخ مازندرانی - حاجی تهرانی - آخوند خراسانی

از اینرو پس از جنبش آزادیخواهی، کسانی از آن سرکردگان، گردنفرازی نموده از قزاقخانه خود را کنار کشیدند. نیز ایل شاهسون در برابر او ایستادگی نشار داده بناله و دادخواهی برخاستند. در این هنگام یکدسته از آنان نیز در بهارستان بست می نشستند، و امروز آنان هم با دیگران یکی گردیدند. رویهمرفته چند هزار دادخواه گرد آمده بجوش و خروش پرداختند. نخست از

ستمگرهای قوام سخن راندند و تلگرافی از شیراز خواندند که « قوام بشرارت افزوده و جمعی را از اجله علما صدمه زده و اذیت کرده. چند نفر قریب بهلاکتند ». سپس عراقیان و قمیان و شاهسونان، هر گروهی بنوبت خود، از بیدادگرهای حاجی آقا محسن و متولی باشی و پالکونیک یاد کردند.

سپس سید محمد رفیع نامی که بتازگی از قم و عراق بازگشته بود بروی بلندی آمده بسخن پرداخت. نخست از بدی قمیان و نگرایی آنان بمشروطه، و از بیدادهای متولیباشی سخن رانده سپس بیدادهای حاجی آقا محسن درآمد، و از چیرگی او در عراق، و اینکه با زور مردم را به بستن بازار واداشته، خانه‌های دو تن را بتاراج داده چند هزار سوار گرد آورده و بر سر علیخان در ابراهیم آباد فرستاده، که با جنگ و خونریزی با نجا دست یافته، چهارده تن کشته، هجده تن زخمی کرده‌اند، يك كودك سه ساله را بچاه انداخته‌اند، بزنان گزند و آزار درینغ نگفته‌اند، سخن راند.

این داستانها را بدرازی سروده همه را بگریه انداخت. مردم به هیاهای می-گریستند و نامه‌های حاجی آقا محسن و پالکونیک و قوام و متولی باشی را با نفرین و بیزاری بزبان می‌آوردند.

چون سخنرانی به پایان رسید همگی رو بسالون مجلس آوردند، و بآوردن بگردادخواهی نموده چاره طلبیدند، همچنین از قانون اساسی نام برده بپایان رسانیدن و بیرون دادن آن را خواستار شدند. سپس چون نمایندگان از مجلس برخاستند جلو آنان را گرفته راه ندادند. سعدالدوله بجلو آمده پند بایشان داد، و خود بگردن گرفت که بخانه اتابك رفته برداشتن قوام و حاجی آقا محسن و متولیباشی و پالکونیک را از شیراز و عراق و قم و ساوه بطلبید، و پافشاری نموده نتیجه بدست آورد. بدینسان مردم را پس گردانیده راه بنمایندگان باز کرد.

لیکن این رفتن سعدالدوله بخانه اتابك، نتیجه اش کناره جویی او از نمایندگان گرید. اتابك او را فریفته بسوی دربار کشید. مردی که در زمان خود کامگی بهواداری از مشروطه و قانون برخاسته، و بکیفر آن از وزیری برافتاده و با رنج و خواری بسیار به یزد رانده شده، و سپس در زمان مشروطه از مردم ارجمندی بسیار دیده، و باشکوه و پاسداری بنهران بازگشته، و یکی از نمایندگان برگزیده مجلس شده، و از مردم نام پدیده، (ابوالمله) یافته بود، بیکبار همه این چیزها را فراموش کرده، و از جایگاه بلندیکه یافته بود چشم پوشیده بسوی دربار گرایید، و در چنین هنگامی از مجلس کناره جست.

داستان نامه‌هایی را که اتابك از میرزا ملک خان و طالبوف برای این آورده بسوده نوشته‌ایم؛ (۱) لیکن آنها انگیزه اینکار نتوانستی بود. طالبوف یا میرزا ملک خان ازو، کناره جویی از مجلس نخواسته بودند. می‌باید گفت؛ انگیزه جز ناشایستی خودش

نبوده. با بیرون رفتن او از مجلس مشارالملك و برخی دیگر نیز کناره جویی کردند، و این يك فیروزی از اتابك بود که مجلس را از این نمایندگان بی بهره گردانید. اما داستان قوام و دیگران و نتیجه آن شورش و نمایش، روز پنجشنبه هجدهم اردی-بهشت (۲۵ ربیع الاول)، محتشم السلطنه دستیار وزیر داخله (اتابك)، که بنمایندگی ازو بمجلس می‌آمد در آن باره چنین گفت:

« حاجی آقا محسن همین دو روزه از عراق حرکت خواهند کرد. در باب قوام الملك و پسرهایش هم تلگرافات اکیده شده خاطر آسوده دارید که همین چند روزه حرکت خواهند کرد... متولیباشی حضرت معصومه هم احضار شده‌اند.

لیکن اینها جز فریبهایی نبود، و خواهیم دید که اتابك بجای خوابانیدن این آشوبها گرفتاریهای دیگری برای مجلس پدید آورد.

در این هنگام داستان «دنباله قانون اساسی» در میان میبود. چنانکه اندیشه‌های حاجی شیخ فضل الله در خواست نمودند که بآن افزوده گردد.

مجلس ناگزیر شد کمیونی برگزید. و اینان يك قانون بزرگ-تر دیگری بنام «متمم قانون اساسی» نوشته آماده گردانیدند. لیکن از ترس آنکه بهانه بدست بدخواهان افتد ناگزیر شدند از دیده علما بگذرانند، و این بود نشستهایی در مجلس برای این کار برپا میگردند که بهبهانی و طباطبایی و حاجی شیخ فضل الله و برخی دیگری از علماء گرد آمده در آن پیرامون گفتگو میگردند.

ولی این گفتگوها دودستگی بمیان علما انداخت و دشواریهایی پدید آورد، و برای آنکه داستان نیک روشن شود در اینجا اندکی ایستاده و در باره این علما و اندیشه-ها و آرزوهای ایشان سخنانی برانیم:

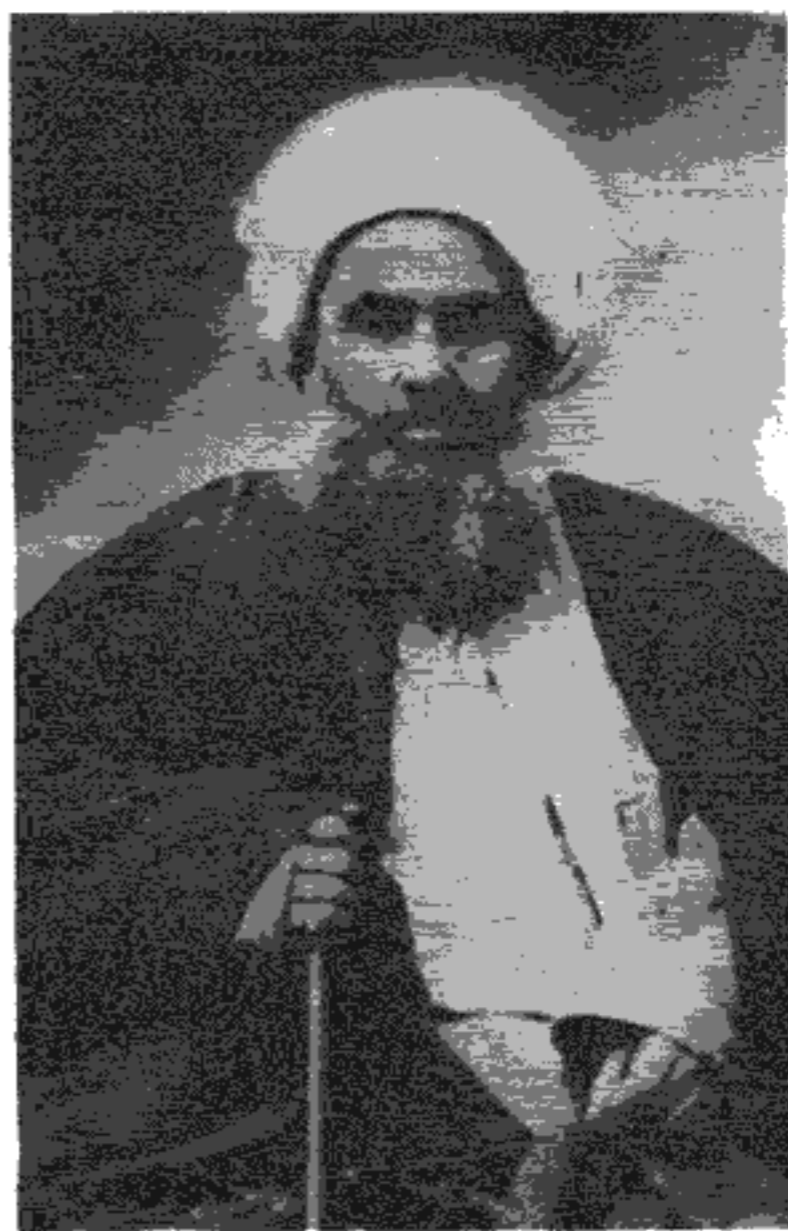
چنانکه گفته ایم جنبش مشروطه را در تهران دو سید پدید آوردند و صدرالعلماء و حاجی شیخ مرتضی آشتیانی و شیخ محمد رضای قمی و کسان دیگری از ملایان با آنان همگام میبودند. سپس در پیش آمد بست نشینی در مسجد آدینه و کوچیدن بقم حاجی شیخ فضل الله نیز با آنان همراهی نمود و پس از آن همیشه همراه میبود.

پس از پیشرفت مشروطه و باز شدن مجلس، دیگران هر یکی بهر ای جسته بکنار رفتند. ولی دو سید و حاجی شیخ فضل الله همچنان باز ماندند، و چون مشروطه را پدید آوردند خود می شماردند از نگهبانی ماز نمی ایستادند. دوسید با آنکه بنمایندگی برگزیده نشده بودند همیشه در نشستهای مجلس میبودند و بگفتگوها در میآمدند. حاجی شیخ فضل الله نیز گاهی میبود.

اینان مشروطه را پیش بردند لیکن در اندیشه و آرزو یکی نمیبودند. دو سید راستی را مشروطه و قانون میخواستند، ولی حاجی شیخ فضل الله «رواج شریعت» را

میطلبید و بیکیار از هم جدا میبودند .

دو سید ناتوانی و پریشانی ایران را دیده و توانایی و سامان کشورهای اروپایی را میشنیدند ، و همچون بسیاری از کوشندگان ، انگیزه و سرچشمه کار را جز بودن قانون و



پ ۸۳

### حاجی شیخ فضل الله نوری

گاهی نیز در پاسخ پرسشهایی که میرفت اندیشه خود را باز نموده چنین میگفتند : اکنون که « صاحب شریعت » ( امام زمان ) نا پیداست و « اجرای شریعت » نمی شود و خواست و ناخواست « حکام جور » چیره گردیده اند باری بهتر است برای جلوگیری از خود - کامگی و ستمگری ایشان قانونی در این میان باشد و « عقلای امت » مجلسی برپا کرده در کارها مشوره کنند .

این اندیشه آنان میبود باید گفت مشروطه را از « شریعت » جدا میکردند ، و از اینرو چون کسی میگفت : « مشروطه باید مشروعه باشد » ، بانگ پرو زده میگفتند : « ای گاو مجسم مشروطه مشروعه نمیشود » . ( ۱ )

لیکن اینان نیز با بستگی به « شریعت » نموده میخواستند قانونی که آشکاره آخشیج آن باشد گزارده نشود و کارهاییکه با « مذهب » نمیسازد بمیان نیاید ، و در این باره ایستادگی از خود نشان میدادند .

اگر راستی را خواهیم این علمای نجف و دو سید و کسان دیگری از علما که پافشاری در مشروطه خواهی مینمودند ، معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانونهای اروپایی را نمی دانستند ، و از ناسازگاری بسیار آشکار که میانه مشروطه و کیش شیعی است آگاهی درستی نمیداشتند ، مردان غیرتمند از یکسو پریشانی ایران و ناتوانی دولت را دیده و چاره ای برای آن جز بودن مشروطه و مجلس نمیدیدند و با پافشاری بسیار بهواداری از آن میکوشیدند ، و از یکسو خود در بند کیش بوده چشم پوشی از آن نمیتوانستند . در میان این دو درمیانندند .

اما حاجی شیخ فضل الله بیکیار در راه دیگری میبود . اینمرد از یکسو بشکوه و آرایش زندگی ، و بنام و آوازه ، دل بستگی بسیار مبداشت و « پارك الشریعه » بنیاد نهاده و اسب و کالسکه بسیج کرده همیشه بادستگاه اعیانی میزیست ، از یکسو فریفته « شریعت » میبود و رواج آن را بسیار میخواست . توده و کشور و اینگونه چیزها نزد او ارجی نمی داشت . باین اندیشه ها کمتر نزدیک آمده بود . با شور و جنبش مشروطه خواهی همراهی نمود ولی معنای آن را نمیدانست .

چون در زمانهای پیش ، در ایران بیش از دو نیرو نبودی : یکی « حکومت » و دیگری « شریعت » و هر زمان که با حکومت کشاکش رفتی جز به - برای پیشرفت کار « شریعت » رفتی ، و او این شور و جنبش را که با دربار قاجاری میرفت ، نیز از آنگونه میشمرد و از يك نیروی سومی ، نیروی توده ، که این زمان پدید آمده و گام ، بگام زور آورتر میگردد ، نا آگاه مانده گمان دیگری نمی برد . باین امید و آرزوی بسیاری پیش آمده چنین میخواست که « احکام شرع » را برویه قانون آورد و بمجلس بپذیراند . رویهمرفته به بنیاد نهادن يك « حکومت شرعی » میکوشید .

برای اینکه از اندیشه و سهش او نمونه درستی در دست باشد بخشی از نامه او را که در دیماه ۱۲۸۵ ( ذی القعدة ۱۳۲۴ ) با سپهان برای آقا نجفی نوشته در ( ۱ ) جمله ایست که حاجی شیخ عبدالقادر ندرانی به حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی نوشته .

حاجی میرزا حسن هنگامیکه از تبریز با خشم بیرون آمده تلگرافی ( یا نامه ای ) بنجف فرستاده و در آن پس از بدگویی از مشروطه خواهان چنین گفته : « باید مشروطه مشروعه باشد » . حاجی شیخ در پاسخ او گفته : « ای گاو مجسم مشروطه مشروعه نمی شود » . این داستان آن زمان بزبانها افتاد و شاعر ( خامنه ای ) هم گفته : « بلی از گاو مجسم مجوف ضلالت انسان » لیکن من تاکنون تلگراف یا نامه حاجی شیخ را درجایی ندیده ام .

اینجا میآوریم :

«چنین بنظر میرسد که اگر وضع مملکت برگرفتن خراج شرعی بر صدقات لازمه»  
 «از زکوة و غیرها و بعبارت اخری اخذالعشر مما ینبت من الارض و طرح جمیع عناوین»  
 «دیگر و صرف در مصارف اصناف ثمانیه من العالمین و الفارمین و المؤلفه و فی سبیل الله»  
 «الخ بشود بشرحی که محتاج بذکر نیست و جناب عالی محض توجه محیط بتمام آن میشود»  
 «کارها اصلاح و زاد فی شرف الاسلام و حصل الشرف فوق الشرف و فیه من الفوائد»  
 «الاسلامیه مالا یخفی اگر چه مناقشات علمیه در دقیق نظر بسیار است و لکن مقصود بعد»  
 «از وقوع عمل بوجه لا بدیه بصحت اسم است و منافع مترتبه بر این اسم و اما طرق»  
 «دیگر معالیه ملل الاروبیین فقیه اضمحلال الدین و انحطاط الاسلام و اهل و خوف»  
 «الوقوع ولو بعد حین فی مفاصد کثیره» . و بالجمله اگر از اول امر عنوان مجلس عنوان»  
 «سلطنت جدید بر قوانین شرعی باشد قائمه اسلام همواره مشید خواهد بود» .

این را باقا نجفی نوشته که او را با خود هم اندیشه گرداند ، و سپس رونوشتش را بنجف برای پسر خود فرستاده که آخوند خراسانی و دیگر علمای آنجا را بیگانه کند . این در چند ماه پیش ، و در هنگامی بوده که آزادیخواهان نیک شناخته نگردیده ، و خواست ایشان که روان گردانیدن مشروطه اروپایی و نیرومند گردانیدن کشور میبود ، نه رواج دادن به «شریعت» . نیک دانسته نشده ، و جز امید و خوش گمانی در دل این مجتهد شیعی جانمیداشت .

لیکن کم کم چگونگی بیرون می آمد ، و نیروی آزادیخواهان می سترسید و جدایی که میانه خواست ایشان و اندیشه ایندسته از میان علما آغاز دو دستگی  
 میان علما  
 و از مشروطه دلسرد می شدند و بکله وبدگویی بر میخواستند . بیش از همه نوشته های روزنامه ها باینان گران می افتاد .

روزنامه ها آنروز چیزیکه باخشبیج دین یا «شریعت» باشد نمی نوشتند ، و خود نیارستندی نوشت . آنروز دشمنی باکیش یا دین در میان نمیبود ، و هنوز بیشتر پیشروان جنبش، خود از دینداران ، یا بهتر گویم : از پیروان کیش شیعی ، میبودند .

لیکن همینکه روزنامه ها در سرا پای ستونهای خود گفتگو از «شریعت» و علما نمی کردند ، همینکه سخن از آبادی کشور و نیرومندی توده میرانند و چیزهای نوینی از درس خواندن دختران و باروفا فرستاده شدن شاگردان و مانند اینها بمیان میآوردند ، همینکه در برابر علما ایستاده خود جدا سرانه اندیشه بیرون می دادند ، اینها در دیده آنان جز روگردانی از دین و بی پروایی با «شریعت» نمودار نمی شد .

آن دل بستگی که آزادیخواهان بکشور مینمودند و بدین و علما نمی نمودند ، مایه رنجش ایشان میگردید ، و همین را دلیل بیدینی آزادیخواهان میشماردند . این شکفت تر که

نام بایی (بهایی) بروی آنان میگزاردند .

«در نگاه نخست پنداشته میشود که چون دشمنی سختی را که ایرانیان در باره باییان (بهاییان) می داشتند می دانسته اند ، برای برآغلانیدن مردم برآزادیخواهان ، این

نام را بروی آنان میگزاردند . لیکن مامیبینیم در نامه های که به نزدیکان و راز - داران خود مینوشته اند نیز این نام رامی برده - اند . از اینجا پیداست که براستی چنین پنداری در دلهاشان میبود .

سیداحمد طباطبایی که از آغاز کوشش همگام برادر خود (شادروان طباطبایی) بوده ، و در کوچیدن به عبدالعظیم و قم همراهی نموده ، و اینزمان کم - کم از مشروطه دلسرد میشده ، در نامه ای که بدختر خود در نجف نوشته

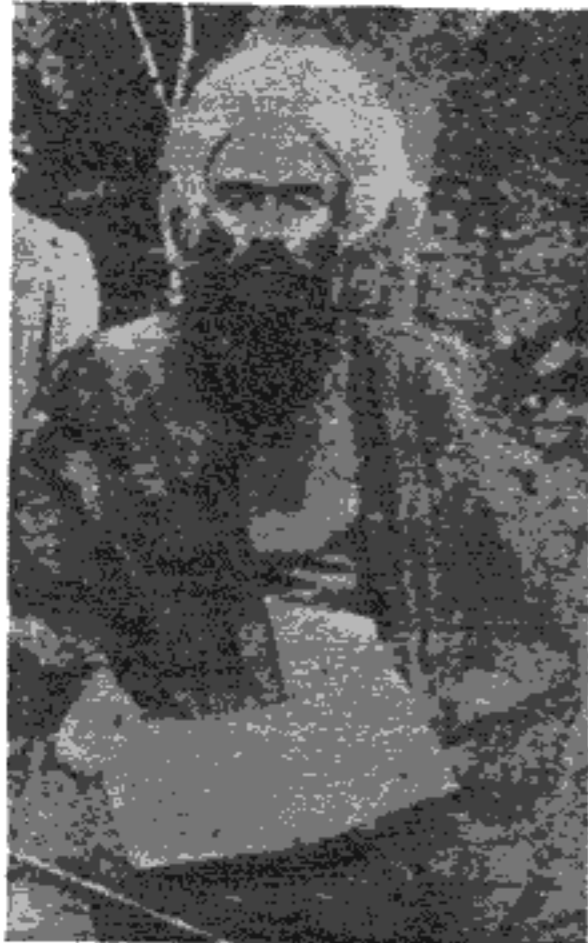
چنین میگوید: «از مجلس

پ ۸۴

شیخ محمد رضای قمی

شورایملی هم بجز سختگیری بر مردم چیز دیگری ظاهر نشده . چیزیکه ظاهر شده اینکه باییه و طبیعین قوت گرفته طلوعی دارند که شاید مسلمین باید از آنها تقیه کنند» . میگوید: «فلا در حیاط شاهی مقابل خانه جناب آقا سید ریحان الله زنها مجلس منعقد کردند رئیس مجلس یکی خواهر گل و بلبل است که سنه سابقه ملکه ایران را بفرنگستان برده و یکی زن میرزا حسن رشدی معروف و یکی بی بی نامی که هر سه از قرار مشهور محقق - الباییه هستند» .

در نامه دیگری که بداماد خود نوشته چنین می گوید : «نمیدانید که این مجلس شورای ملی چقدر ضرر بدین و دنیای مردم میزند و چه آثار شریه بر آن مترتب است .



مجلسیکه بایبه و طبیبیه داخل در اجزاء و اعضای آن بلکه در اجزاء رئیس آن مجلس باشند بهتر از این نخواهد شد ، نمیدانید که این فرقه ضاله بایبه و لامذهبا چه قوتی گرفته و چه فتنه و آشوب میکنند . خدا لعنت کند سید جمال الدین واعظ لا مذهب را چقدر مردم را بضالت انداخت . بنحویکه مردم از بسکه آن خبیث سرمبزر گفته که دعا و قرآن نخوانید و روزنامه بخوانید روزنامه خواندن را جزء ضروریات مذهب میدانند و دعا و قرآن را موقوف کردند آنهم چه روزنامه که مشتمل بر کفریات و توهین شرع انور است . البته از روزنامه مجلس و کوکب دری و ندای وطن با آنجا فرستاده اند (۱)

نامه خود حاجی شیخ فضل الله را که به پسرش نوشته نیز خواهیم آورد ، اینان از یکسوکیش بهاییان را نمیدانستند ، و از یکسو باندیشه و آرزوی آزادیخواهان فرو نرفته و خواست آنان را در نمی یافتند . این معنی که یکمردمی خود سر رشته کارها را بدست گیرند و خود در بند نگهداری کشور باشند بدلهای آنان راه نیافته بود . آنان چنین دیده بودند که نگهداری کشور را دولت کند ، و مردم نیز گرد علماشان را گرفته براهنمایی ایشان بکار زندگی و کیش خود پردازند . این شور و سهش که آزادیخواهان درباره کشور و پیشرفت آن از خود می نمودند اینان انگیزه ای برای آن نمی دانستند ، و چون بایبان ، بهتر گویم : پیروان سید باب ، در آغاز پیدایش خود بکوشش های جانبازانه ای در راه پیشرفت کیش خود برخاسته و همه را بشکفت آورده بودند ، اینان آن داستان ها را بیاد می آوردند و در باره آزادیخواهان و کوششهای آنان چنین می پنداشتند « همان بایبانند . از آن راه نتوانستند دین خود را آشکار گردانند این بار از این راه پیش آمدند » . دل بستگی بی اندازه بکیش شیعی و آموزگهای آن چشم خرد و فهم اینان را چنان بسته بود که چنین پنداری را بدلهای آنان کارکنان در بار می انداختند . زیرا بیگمان در این هنگام کارکنان نهانی اتابک بنزد ملایان آمد و رفت می کردند و به بازگرداندن ایشان از مشروطه میکوشیدند ، و بیگمان یکی از افزار های ایشان « بایب » خواندن آزادیخواهان میبود . (چنانکه سپس این را خواهیم دید .)

این هم میباید گفت که خواست اینان از « بایبه » بهاییان بوده . پیروان سید باب که بایب نامیده شده بودند ، پس از کشته شدن آن سید و برخاستن میرزا حسینعلی بهاء الله بدو دسته جدا شدند : یکدسته میرزا حسین علی را نپذیرفته و از میرزا یحیی صبح ازل که جانشین باب میبود ، جدا نکردیدند و بنام او « ازلی » خوانده شدند ، یکدسته به بهاء الله گراییده بنام او « بهایی » شناخته گردیدند .

(۱) این نامه ها آن یکی در چهارم ربیع الاول و این یکی در هفتم ربیع الثانی ۱۳۲۵ و نزدیک بهمان روزها بوده که گفتگو مینماییم ، داماد سید احمد طباطبایی آقا ضیاء الدین پسر حاجی شیخ فضل الله است .

دسته بیشتر ، اینان میبودند و کوشش را نیز اینان مینمودند . ملایان همین را می گفتند ، ولی چون از سر گذشت های اخیر ایشان آگاهی نمیداشتند باهمان نام پیشین « بایبه » شان مینامیدند ، و آزادیخواهان را از دسته آنان می پنداشتند .

در جاییکه چگونگی وارونه این میبود و ما اگر بخواهیم همبستگی را که میان بهاییان و ازلیان با مشروطه بوده ، برآستی روشن گردانیم باید بگوییم : بهاییان هواخواه خود کامکی ، و ازلیان هواخواه مشروطه می بودند .

داستان اینست که چون میرزا حسینعلی بدعوی برخاست و دسته ای بنیاد نهاد رویان ، چه در ایران و چه در قفقاز ، پشتیبانی از او نمودند . بهاء الله نیز در نوشته های خود گرایش بروسیان نشان داد . از آنسوی انگلیسیان بنام همچشمی در سیاست به پشتیبانی از ازلیان برخاستند . بویژه پس از گرفتن قبرس از دست عثمانیان ، که چون میرزا یحیی صبح ازل با خاندان خود در آن آبخوست میزیست ، و خواه ناخواه بسته و زیر دست انگلیسیان گردید . چاپ کردن برآون کتاب « نقطه الکاف » حاجی میرزا جانی کاشانی را و دیباچه ای که خود او (با خامه میرزا محمد قزوینی) بر آن کتاب نوشته ، همه از این راه است .

ازلیان در ایران کمتر میبودند و خود را سخت نهان میداشتند . زیرا در سایه این نهانی از دست و زبان مردم ایمن میماندند ، و آنکاه بهنگام فرصت باسانی توانستندی بادست ملایان مردم را به « بهاییان » برآغلانند و از آنان کینه جویند . بسیاری از بهایی - کیشها در ایران ، با کوشش اینان بوده .

داستان شگفت گله مندی مردم از « تعرفه گمرکی » میسو نوز در سال ۱۲۸۲ ، که در یزد واسپهان به بهایی کشی انجامید ، می توان آن را یکی از نتیجه های این همچشمی دودولت ، و دشمنی دودسته بایکدیگر شمرد . (۱)

از سخن خود دور تیغیم ، در جنبش مشروطه چون دولت انگلیس هوا خواه آن میبود ازلیان پابمیان نهادند ما تنها در اینجا نام خاندان دولت آبادی را میبریم . حاجی میرزا هادی بزرگ اینخاندان نماینده صبح ازل در ایران میبود ، از آنسوی چون دولت امپراتوری روس دشمنی با مشروطه نشان میداد بهاییان بادستور عباس افندی عبدالبهاء خود را از مشروطه کنار گرفته از درون هواخواهان محمد علیمیرزا می بودند .

پیش از آنکه اتابک بایران آید زمینه دو دستگی میانه علما برپا شده بود ، زیرا چنانکه گفتیم مشروطه اروپایی و کیش شیعی **کشاکش بر سر قانون اساسی** دوتاست و این دو را باهم سازش نتوانستی بود ، و آنرا سازشی که آخوند خراسانی و همراهان او می اندیشیدند بجایی نتوانستی رسید . ملایان یک چیزی را در برابر « شریعت » دیدن نمیتوانستند و « باخشیج نبودن قانونها » مایه خرسندی آنان نمی گردید . بویژه پابستگی که میانه « شریعت » و زندگی

(۱) بخش یکم این تاریخ صفحه ۲۰ دیده شود.

چنانکه گفتیم در این هنگام داستان «دنباله قانون اساسی» در میان میبود. کمیونی از مجلس آنرا آماده گردانیده بود، و تقبیرزاده و نمایندگان آذربایجان و کسانی از دیگر نمایندگان شتابزدگی درباره بیرون آمدن آن مینمودند. مردم نیز آنرا میطلبیدند. همین قانون نوشتن و آنرا طلبیدن بعلمای «شریعت خواه» گران می افتاد و برنجش آنان می افزود. قانون اساسی پیشین هنگامی گذشت که آغاز جنبش، و شور و سهش مردم زور آور میبود. از اینرو رنجش نشان داده نشد. ولی این هنگام آن شور و سهش از زود افتاده و يك سهش دیگری بنام «شریعت خواهی» در دل های کسانی پیدا شده بود. گذشته از حاجی شیخ فضل الله و پیروان او برخی از نمایندگان مجلس «شریعت خواهی» می نمودند.

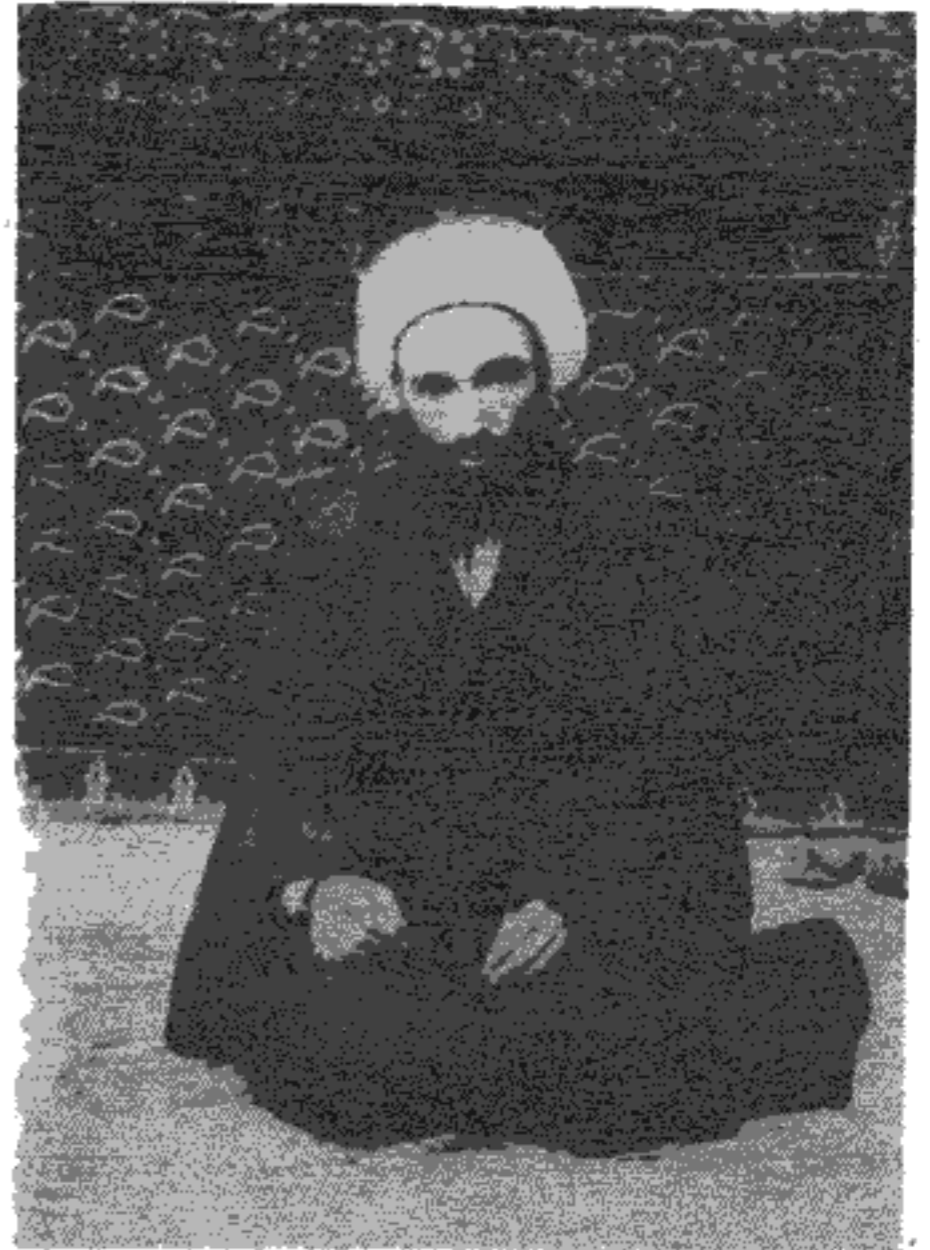
اینان چون پیشگامان آزادیخواهان را «بابی» یا «طبیعی» می پنداشتند چنین میگفتند: «خواستشان از میان بردن شریعت اسلام است و این قانون را برای آن مینویسند.» این گونه سختانی را در میان مردم نیز پراکنده می گردانیدند.

از اینرو چون کمیون کار خود را پایان رسانید و قانون اساسی آماده گردید دارالشوری از پذیرفتن آن ترسید، و برای جلوگیری از بدگمانیهای مردم چنین نهاد که کسانی از علماء با چند تنی از نمایندگان بنشینند و آنرا اصل باصل از دیده گذرانند. این را چاره کار پنداشت، در حالیکه این خود مایه دشواری خواستی بود.

زیرا حاجی شیخ فضل الله و دسته او آماده میبودند که در آن نشست ایرادهایی بقانون گیرند و باندیشه خود پیشرفت دهند. بدینسان بایستی یا يك کشاکش بزرگی در میانه در گیرد و در بیرون بدو تبرگی مردم انجامد، و یا قانون اساسی گوهر خود را از دست داده رویه «شریعت» بخود گیرد.

برای آنکه اندیشه حاجی شیخ فضل الله و چگونگی سهش های او نيك بدست آید بهتر است نامه ای را که در همان روزها برای پسر خود در نجف نوشته و نسخه آن در دست ما است در اینجا بیاوریم. متن نامه با خط دیگریست. حاجی شیخ فضل الله در کنار آن با خط خود مینویسد:

«بسم الله الرحمن الرحيم فرزندا عزیزا مهربانا يوم ۲۴ ع ۱ است بحمد الله همگی، «سالم مدت است بخط خود چیزی بشما ننوشته ام مختصر گرفتاری و کار با اندازه ای شد که فرصت، «خواندن کاغذ نیست چه رسد بنوشتن تمام ممالک ایران از تبریز و اصفهان و شیراز و رشت، «ووو خراب وضع مردم مختلف و انجمنهای حادثه مخرب ملت و دولت اسلام هیچ متوقع، «نبود اگر تفصیل نوشته شود يك کتاب است حضرات فاسد العقیده از فرقه جدید و از دهری، «و طبیعی ووو وقت را منتهم دانسته در مقام تخریب اسلام و کندن ریشه روزنامه ها مثل، «موقف تطایر کتب قیمه ما من جریده الاوفیها سهم علی الاسلام و العلماء قضی الامر و مضی، «مردم مقدس تازه ملتفت شدند که بد شد جناب مجتهد را از تبریز بیرون کردند علی الظاهر،



پ ۸۵

### شیخ مرتضی آشتیانی

آنان میبود و هر یکی بنام پیشوایی دستگاهی برچیده میداشتند و بهیچراه چشم پوشی از آن نمی توانستند. آن هوشیاری در باره نیرومندی دولتهای همسایه و بیمناکی حال ایران که دوسید و آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی و دیگران را میبود و ایشان را بتلاش میانداخت در اینان هر گز نمیبود.

اتابك چون زمینه دو دستگی را آماده دید فرصت را از دست نداده بسود جویی برخاست، و باتش از دور و نزدیک دامن زد. چنانکه گفتیم کارکنان او بنزد علما آمد و رفت میکردند و رنجش و بدگمانی آنان را از مشروطه خواهان بیشتر میگردانیدند.



« این اوقات وارد میشوند جناب حاجی خمایی و قریب بنده نفر از علمای رشت مدتی اینجا دورشت روز بروز بدتر رئیس انجمن رشت حاجی میرزا محمد رضا تفصیل نویسی از مقام دبیر و نست اینقدرها را هم از زبان من نقل مکن الله فی الاسلام والدین این اوقات مشغول در نظامنامه اساسی در اینجا امر ختم خواهد بود چند روز است مجلس فوق العاده منعقد و داعی هم می‌روم برای اصلاح و مشغول خدا کند متخرجین مقصد خود را از پیش نبرند، دیک کلمه در نظامنامه آزادی قلم ذکر شد این همه مفاسد روزنامه‌ها وای اگر آزادی در عقاید بود چنانکه اصرار دارند آتش بجان شمع فتد کاین بنا نهاد این کلمات را غیر از حجة الاسلام و آخوند با حدی اظهار مکن مجعلا امتناع بالاختیار شد و هو بنافی الاختیار قطعاً افسوس، و که نمیشود گفت چه رسد بنوشتن ظهرا الفساد فی البر والبحر ... »

بدینسان یک گرهی پیش آمده بود. دربار میخواست از پیش آمد سود جوید و باین دسته از علما پشتیبانی نموده کشاکی را هر چه بزرگتر گرداند و نگزارد قانون اساسی پرداخته گردد، و اگر اینان کاری نتوانستند و قانون پرداخته شد، این زمان عنوان کند که باید علمای نجف آن را ببینند. محمد علی میرزا رویه دینداری و پرهیزکاری بخود داده میگفت: « تا علمای نجف امضاء نکنند من امضاء نخواهم کرده. چون در نجف سید کاظم یزدی که یکی از مجتهدان بنام و خود از رده آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی میباشد: و دسته بزرگی از ایرانیان باو « تقلید » می‌داشتند، راه حاجی شیخ فضل الله را پیش گرفته با مشروطه دشمنی نشان میداد، محمد علی میرزا نیک میدانست که میانه علمای نجف یکسختی نخواهد بود و قانون اساسی از نجف باز نخواهد گشت.

بدینسان نقشه نا انجام گزاردن جنبش مشروطه خواهی، و پدید آوردن کشاکی و زد و خورد در میان مردم کشیده، اسناد آن را پیش میبردند.

مجلسیان این نقشه را در نمی‌یافتند، و اگر در مییافتند اندازه زیانش را نمیدانستند. اگر راستی را خواهیم در مجلس این زمان دوتیرگی میباشد. چنانکه گفتیم کسانی از نمایندگان « شریعت خواهی » مینمودند، و دیگران نیز از ترس همراهی نشان می‌دادند. پیروان حاجی شیخ فضل الله هواداری از دین را شمشیری ساخته، با آن زبان هر کسی را میبردند. برای نمونه داستان پایین را مینویسم:

سه شبه بیست و سوم اردیبهشت (یکم ربیع الثانی) در مجلس گفتگواز قانون اساسی بمیان آمد، و چون گفته میشد تبریزیان شوریده و آنرا میخواهند سید محمد تقی هراتی که یکی از پیروان بهبهانی بوده و بکوشش او نمایندگی دارالشوری یافته بود، و این زمان به حاجی شیخ فضل الله گراییده و هواداری از دست او مینمود دلیرانه چنین پاسخ داد:

« ما مردم باید بدانیم که مسلمانیم و قانون ما قانون مقدس اسلام است، و این قانون اساسی قانونیست که باید امور یک مملکتی بر وفق آن فیصل داده شود. ناچار باید با کمال دقت فصول و مواد آنرا بکرات حجج اسلامیه غوررسی نموده اگر ده هزار هم



پ ۸۶

این پیکره چون میرزا مصطفی آشتیانی را نشان میدهد آورده شده.

نشستگان از دست راست، حاجی شیخ علی (شیخ المراقین)، میرزا مصطفی، از ایستادگان آنکه در پشت سر شیخ المراقین ایستاده کسیست که بنام شیخ شیپور شناخته بوده، دیگران ناشناخته‌اند. اجتماع کنند و خونها هم ریخته شود نباید راضی شد که بدون تطبیق و تحقیق قانونی مجری شود. حالا باید از حجج اسلامیه استدعا نمود که بلکه زودتر صرف وقت نموده این نظامنامه را تمام کنند.

کسانی از نمایندگان آذربایجان (تقبی زاده و برخی دیگر)، نقشه دربار و زیسان و آسیب آنرا دریافتند و چون میبایست چاره را از تبریز خواهند چگونگی را با آنجا نوشتند

و این، شورش اردیبهشت ماه را که یکی از برجسته ترین پیش آمدهای تاریخ مشروطه است پدید آورد.

**شورش اردیبهشت ماه (در تبریز)**  
در تبریز پس از بیرون کردن مجتهد از شهر، داستان ارجدار دیگری رخ نداد. در آنجا نیز مردم چشم براه رسیدن قانون اساسی میداشتند، و چون زمینه آنرا اینان پیشنهاد کرده بودند بیشتر از دیگر شهرها دلبستگی نشان میدادند. این را گفته ایم که در

آن روز هابقانون بیشتر از اندازه ارج مینهادند، و انبوه آزادیخواهان چنین مینداشتند که چون قانون بیرون آید و بدست مردم رسد، هر کسی بخواهدش و آرزو آنرا پذیرفته بکار خواهد بست، و هر کس بایای خود راشناخته از روی آن رفتار خواهد کرد. در کار - هاییکه میکردند چنین میگفتند: «عجالتاً باید چنین کرد تا قانون اساسی بیاید و تکلیف هر کسی معین شود». از ساده دلی و خامی بدینسان خوش گمانی مینمودند.

از آنسوی چون در این هنگام در بسیار جاها آشفتنگی در میان میبود، و مردم از هر سو و بانجمن آذربایجان بر گردانیده چاره میطلبیدند چنانکه در همان روزها رشتیان چون حکمرانی ظفر السلطنه را نپذیرفته و آمدن او را بگیلان نمیخواستند و باین نام شوریده بودند، با تلگراف از تبریز یاری میطلبیدند، و ستمدیدگان ابراهیم آباد از قسم با تلگراف داد میخواستند - انجمن این آشفتنگیها را از نبودن قانون اساسی پنداشته، و چاره را بودن آن میشمرد. آزادیخواهان نیز بهمان باور میبودند.

روز یکشنبه هفتم اردیبهشت (۱۴ ربیع الاول) یکدسته از مردم که در حیاط انجمن گرد آمده بودند گفتگوی قانون اساسی را بمیان آورده خواستار گردیدند که انجمن آنرا از مجلس شوری بخواهد. انجمن خواهش ایشانرا پذیرفته تلگرافی بدارالشوری فرستاد. در اینمیان يك دروغی در تبریز پراکنده گردید، و آن اینکه قانون اساسی را يك ماه است نوشته اند و از مجلس نیز گذشته، ولی شاه نمیپذیرد و دستینه نمیگزارد. برخی میگفتند: میخواهند بخواهش اتابك آنرا دیگرگونه گردانند.

اینسخنان با آزادیخواهان گران افتاد، و این بود روز سهشنبه نهم اردیبهشت (۱۶ - ربیع الاول) يك تلگراف بسیار درازی، بمیانگیری اتابك بشاه فرستادند، که در آن پس از شمردن جانفشانیهای آذربایجان در راه نگهداری تاج و تخت، خواهش پذیرفتن قانون اساسی و دستینه نهادن بآن را کردند.

فردای آنروز از تهران از نمایندگان تلگراف رسید که «قانون اساسی چند روز است بعد از اتمام در کمیونی قرائت شده حال در مجلس عمومی خوانده میشود». این پاسخ مایه آرامش مردم گردید.

لیکن در اینمیان نامههایی از تهران رسید، که بد خواهی دربار را آگاهی میداد. اینها مایه بیم گردید و پیشروان بهتر دیدند که بجنبشی برخیزند و در برابر بار ایستاده

جلو نقشه آنرا گیرند. در همان هنگام يك داستان دیگر پیش آمد که آزادیخواهان فرصت را از دست نداده و همان را عنوان گرفته اندیشه خود را بکار بستند.

چگونگی آنکه روز یکشنبه بیست و یکم اردیبهشت (۲۸ ربیع الاول) تلگرافی از تهران رسید، بدینسان که همه علماء و پیشنمازان و نمایندگان انجمن سه ساعت بفرود مانده در تلگرافخانه باشند که بمطالب حضوری فوری داریم و آقایان حجج الاسلام طهران و وکلای دارالشوری کبری عموماً در تلگرافخانه حاضر خواهند شد.

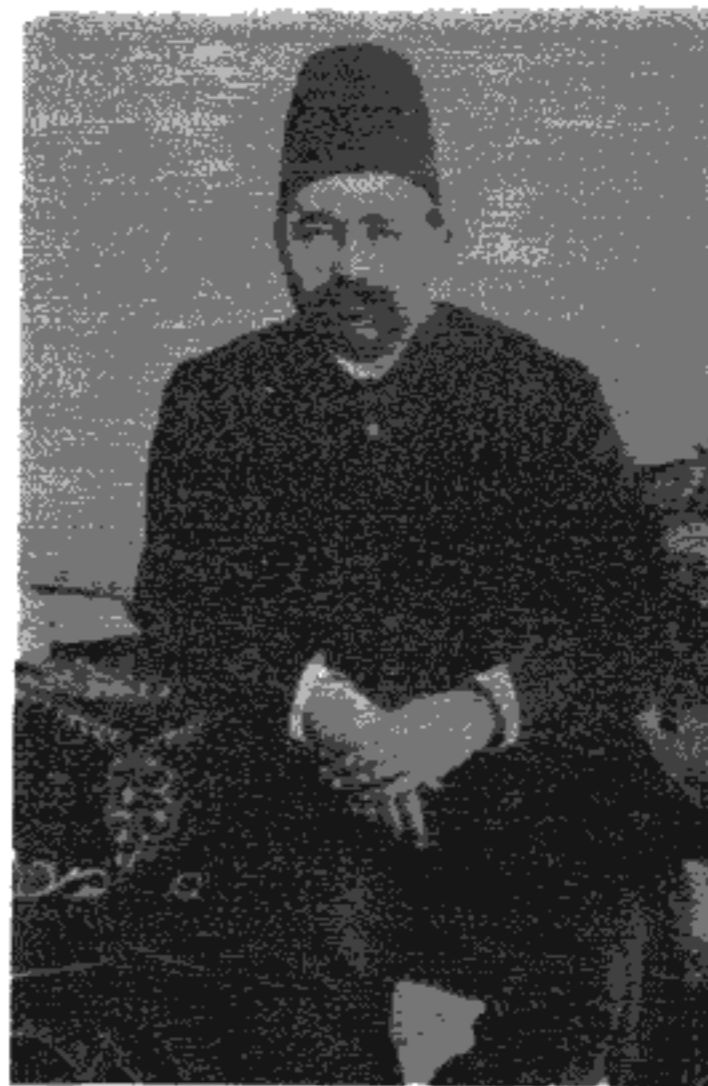
مردم از این تلگراف در شگفت شدند و بتکان آمدند. هر کسی گمان دیگری میبرد. و چون هنگام پسین رسید علماء و پیشنمازان و سردستانان در تلگرافخانه گرد آمدند. مردم نیز در حیاط انبوه شدند. از تهران تلگراف پایین رسید:

« بعد از عرض سلام و احوالپرسی بخدمت جنابان مستطابان آقایان حجج الاسلام و آقایان علماء اعلام و اعضای انجمن محترم ملی دامت تا پیدائهم دیروز از زنجان تلگرافاً »  
« پرسیده بودند که جناب آقای مجتهد دامت برکاته (۲۸) ماه وارد زنجان خواهند شد عقلاً »  
« آنجا صلاح در این دیده اند که عموماً معظم له را محترماً بتبریز معاودت دهند و کلای »  
« آذربایجان چه تصویب مینمایند حضرات مستطابان آقایان حجج الاسلام دامت برکاتهم و »  
« این خادمان ملت متفقاً لازم دیدیم خاطر شریف آقایان حجج الاسلام و علماء اعلام و آقایان دایم جماعت و اعضای انجمن محترم را مسبوق داریم که این قسم اعراض آقای مجتهد از آذربایجان و تشریف فرمایی ایشان بطهران و قم بملاحظات عدیده که توضیح آن در خدمت »  
« عقلاً قوم لازم نیست بکلی منافی مقصود خیرخواهان مملکت است شرافت بقعه شریفه »  
« حضرت معصومه که بالطبع جالب است اگر اسباب خارجی هم محرك متنفذین قوم گردد »  
« دور نیست اجتماع آنها باطراف و احوال خالی از اثر نباشد در موقعیکه احتیاج تمام »  
« بر اتحاد قلوب و اقوال داریم اختلاف کلمه و اجتماع متشککین در مرکز ایران با تقویت »  
« منوی آن محل مقدس بمتببات عالیات ابداً صلاح نیست محض استحکام اساس مقدس »  
« مشروطیت که ترویج دین مبین است و ملاحظه شرافت ملت آذربایجانی بر عموم مسلمین »  
« امروز فرض فوری است که در رفع هر قسم اختلاف به ترك هر نوع شخصیات راضی شده »  
« تشدید مبانی اتحاد را خدمت کنند لهذا جمعاً متمنی هستیم که جنابان آقایان عظام از آنجا »  
« و ماها از اینجا ترتیبات مراجعت دادن آقای معظم له را فراهم بیاوریم (محمد اسماعیل) »  
« (مرتضوی) (محسن) (حسین) (وکلای آذربایجان) (احقر محمد الطباطبائی) »  
« (احقر عبدالله الموسوی بهبهانی) (شیخ ابراهیم وکیل زنجان) . »

تبریزیان از این تلگراف دل آزرده شدند. بساز گشتن مجتهد نجیزی بود که تبریزیان بپذیرند. دارالشوری بسیم میداشت که مجتهد در قم یا در عبدالعظیم نشیمن گیرد و بد خواهان مشروطه بر سر او گرد آیند. تبریزیان بیم میداشتند که اگر باز گردد در شهر آشوب پدید آورد. چون آن نامه ها که گفتیم از تهران رسیده بود و آن اندیشه در میان

میبود در پاسخ تلگراف گفتگوی قانون اساسی را پیش کشیدند ، و پس از گفت و شنید بسیار که با مردم رفت و شور و خروشهایی که نموده شد پاسخ پایین را بتهران دادند :

« حضور مبارک آقایان حجج الاسلام و وکلای آذربایجان دامت برکاتهم تلگراف ، مبارک برای عموم علمای اعلام و قاطبه ملت که بازار و دکانین را بسته و در تلگرافخانه ،



پ ۸۷

### میرزا علی اصغر خان اتابک

تن کما بیش میبودند برای گرفتن پاسخ در آنجا گزاردهند . سه ساعت از شب گذشته تلگراف پایین رسید :

« تلگراف جنابان عالی جواب سؤال ماها نیست قانون اساسی در مجلس قرائت میشود ، و عوض يك مجلس هر روز مجلس دیگری هم برای تصحیح تکمیل قانون با حضور ، آقایان حجج الاسلام و علمای اعلام مرتب و مشغول است قانونی که سعادت ابدی مملکت را ، تأمین خواهد کرد با این عجله و اصرار مرتب نمیشود هیجان عمومی و بستن بازار و دکانین ، صورت لزوم ندارد مجلس مقدس در ادای تکلیف خود بقدری سعی و مجد است که ، احتیاج باین قسم اقدامات نیست مقصود از مزاحمت جنابان مستطابان آقایان حجج الاسلام ،

« مبارک که حاضرند قرائت ، جواب عموم آقایان ، علما و ملت خواستن ، قانون است مادامیکه ، قانوننامه را بطرف ، آذربایجان حرکت ، ندهند بازار و دکانین ، باز نخواهد شد و از ، تلگراف خانه مبارک ، بیرون نخواهیم رفت ، (انجمن ملی تبریز) ، بدینسان شورش آغازید ، شورش که خواهیم دید یکماه بیشتر در میان میبود . مردم تا پاسی از شب گذشته در تلگرافخانه میبودند و سپس پراکنده شده بخانه های خود رفتند ولی یکدسته را که صد

و علمای اعلام و اعضای انجمن محترم القاء ضرورت معاودت دادن جناب آقای مجتهد ، دامت برکاته والیه عقلای آذربایجان ملتفت این نکته هستند که اگر این مطلب اهمیت ، فوق العاده نداشت جمعی باینجا حاضر نشده و شما راهم زحمت نمیدادیم حال که جواب ، مستقیم داده نمیشود و وقت هم منقضی شده است جنابان مستطابان عالی را باختلاف آراء ، عوام گذاشته و رفتیم (سید عبدالله بهبهانی) (سید محمد طباطبائی) (احقر فضل الله نوری) ، (مرتضوی) (محمد اسماعیل) (وکلای آذربایجان) (وکیل زنجان) ،

فردا دوشنبه بادستور انجمن بازارها را باز نکردند ، و همه مردم رویتلگرافخانه آورده و در آنجا گرد شدند . حیاط تلگرافخانه پر گردیده مردم به پشت بامها هم رفتند . نخست تلگراف پایین را برای نمایندگان آذربایجان بتهران فرستادند :

« خدمت آقایان فخام و کلاء ملت آذربایجان دامت توفیقاتهم مکرر در باب قانون ، اساسی عرض و هیجان ملت را اظهار داشتیم مسامحه کردید بالاخره بجایی منتهی شد که ، عموم ملت بستوه آمده از کسب و تجارت خود تعطیل و بازار را بسته تمام علماء و اعیان و ، تجار و اصناف و عموم اهالی در تلگرافخانه جمع و منتظر جنابان عالی هستیم که ممجلا بتلگرافخانه ، تشریف بیاورید (انجمن ملی تبریز) ،

چون مردم دسنة دسنة میآمدند و میرفتند ناطقان بسخن پرداخته معنی قانون اساسی و سود های آنرا باز مینمودند و چنین میگفتند : هر کشوری يك قانون اساسی دارد . هر مردمی که يك قانون ندارد در دیده دیگران « وحشی » شمرده شوند . هشت ماه است ما رنج کشیده و همیشه چشم براه قانون اساسی دوخته ایم و کنون چنین پیداست که قانونی که نوشته بودند پس از رسیدن اتابک باز داشته اند و چنین میخواهند که آنرا دیگر گردانند . ما تا قانون اساسی را نگیریم کارها بسامان نخواهد بود و هر کسی پایای خود را نخواهد شناخت . تا قانون اساسی را ندهند ما باید بازارها را باز نکنیم و از ایستادگی بکنار نرویم .

از اینگونه سخنان ب مردم میگفتند ، و چون گفتگو این بود که اگر تا یکماه نیز قانون اساسی نرسد بازارها را باز نکنند و بهمینگونه بهمه شهرهای دیگر آگاهی دادند ، بیاس حال بینوایان چنین نهادند که هر که را شاگردی یا کارگری بوده همچنان مزد آنان را بپردازد و هر که راه مسایه بیچیز است دستگیری از و دریغ نکوید . امروز شاگردان دبستانها نیز با بیرق سرخی بدست ، سرود خوانان میآمدند و پس از نمایش باز میگشتند .

امروز در تهران گذشته از چند تن نماینده آذربایجان ، و گذشته از وثوق الدوله ، سنیع الدوله رییس مجلس بتلگرافخانه آمده بود و همه روز را گفتگو در میان میرفت .



پ ۸۸

### حاجی میرزا ابراهیم آقا

(آنکه با کلاه پیلویش نسته شناخته نیست)

«ملاحظه کرده رعایت نمیشد شاید ترتیب تکمیل قانون اساسی در مملکت ما با وضع  
 «حالیه مشکل بلکه محال مینمود اولاً باید اهالی محترم آذربایجان بدانند که بعد از وضع  
 «فصولی که در قانون اساسی مجلس شورای ملی بصره همایونی موشح شده قسمت عمده  
 «از بقیه آن که اهمیت فوق العاده دارد بلکه روح و حقیقت قانون اساسی همانست قسمتی  
 «است که راجع بحقوق عمومی ملیه و ترتیب قضاوت و محاکمات عدلیه است و در ضمن این  
 «قسمت مطلب اساسیه و مهمی است که صرف نظر و سکوت از آنها در حقیقت صرف نظر  
 «و سکوت از تمام قوانین اساسی یعنی اگر آن مطالب در قانون اساسی درج نشود میتوان

امروز راستی راجحشی میانه تبریز و تهران میرفت . آنان که در  
 تلگرافخانه تهران میبودند دولت را بیگناه نشان داده و جایی برای  
 بیم ندیده و این رفتار تبریز را بی انگیزه می شماردند ، و چنین  
 میگفتند : باید قانون اساسی بحال خود از مجلس بگذرد و نباید  
 درباره آن شتاب نمود . اینان که در تلگرافخانه تبریز میبودند پاسخ میدادند که درباره  
 قانون اساسی بیمهایی هست و باید در باره آن شتاب داشت . هر دو سو بروی گفته خود  
 پامیفشردند و از تهران تندی نیز مینمودند . تلگرافها را در اینجا می آوریم :  
 از تبریز پیام فرستادند :

«خدمت ذیسمادت آقایان و کلاء محترم آذربایجان دامت اجلالهم در تلگراف دیروز»  
 «عزیز نمودیم حالیه هم عموم آقایان علماء اعلام مدظلمهم العالی و عموم ملت در تلگرافخانه»  
 «مبارکه نشسته جداً و مصراً مطالبه قانون اساسی را که مدتها است وعده میفرمایند»  
 «مینماییم و صراحتاً عرض مینماییم این مطالبه و این اجتماع عمومی که هست دخلی با اجتماعهای»  
 «سابقه ندارد و تأخیر مرحمت شدن قانون اساسی بهیچوجه مصلحت نیست و خدای نخواست»  
 «اگر باز هم تأخیر شود نتیجه او وخیم خواهد شد عذر و فرمایش غیر موجه هم ابداء»  
 «مسموع نخواهد شد جمیع بازار و دکاکین بسته امورات تعطیل منتظر مرحمت قانون»  
 «اساسی هستیم (انجمن ملی تبریز)».

از تهران پاسخ دراز پایین را دادند :

«دیروز عصر و کلاهی محترم آذربایجان برای مخایره مطلبی اعضاء انجمن محترم»  
 «تبریز را بتلگرافخانه دعوت کرده بودند و بعد از مخایره مطلب معلوم شد با اینکه»  
 «و کلاهی آذربایجان و سایر اعضاء مجلس شورای ملی یقین راسخ داشتند که بعد از مخایره»  
 «چند روز قبل و نصایح و مواعظی که بادلایل و براهین تلگرافاً با اعضاء انجمن محترم»  
 «اظهار داشته اند اقل تاچندی بعضی اقدامات بخاطرا اهالی آذربایجان خطور نخواهد کرد»  
 «باکمال سکون و طمأنینه خاطر منتظر نتیجه اقدامات مجلس شورای ملی در تتمیم قانون»  
 «اساسی و ترتیب قوانین دستورالعمل حکام و تنظیمات ادارات و غیره خواهند بود ولی بر»  
 «خلاف انتظار معلوم میشود از دیروز باز اهالی بازار و دکاکین را بسته و برای مطالبه»  
 «تکمیل قانون اساسی در تلگرافخانه ازدحامی دارند این خبر با عدم انتظار مجلس شورای»  
 «ملی و فرط اشتغال بترتیب قانون اساسی و سایر مهمات فوق العاده مایه تعجب و حیرت»  
 «شد بالاخره این اقدام و حرکات غیر مترقب بر این محول شده که شاید جزئیات و خصوصیات»  
 «قانون اساسی در نظرا اهالی آذربایجان درست معلوم و مکشوف نیست و لازم شد که در»  
 «این تلگراف تا یک اندازه کیفیات و تقسیمات جزئیه قانون اساسی تشریح شود و موافقتیکه»  
 «برای پیشرفت آن جزئیات با این عجله و شتاب در میان است تصریحاً اظهار شود تا بدانند»  
 «که مجلس شورای ملی ابدأ در این موضوع کوتاهی و اهمالی نکرده اگر وقایعی که مجلس»

«گفت باید از قانون اساسی صرف نظر کرد و بهمان مقدار که در قانون مجلس شورای ملی نوشته شده قناعت نمود و در این دو قسمت مطالب و فصولی است که در نظر اشخاص ، که بحقایق اسرار شرع مطاع واقف نیستند سهل قبول بنظر نمی آید مجلس شورای ملی از اول این نکته را در نظر داشت که با وجود معاندین قوی و دشمنهای اجنبی و خانگی که برای این مشروع مقدس داریم دشمن زیاد کردن از طریق عقل خارج و جلب قلوب عامه مردم از شرایط عاقبت بینی و مال اندیشی است این ملاحظه مهم مجلس را مجبور کرد که از وضع و انتشار این قانون از بهانه دادن بدست بعضی کوتاه نظران ، که از اعماق مطلب بکلی بی خبر و برای اجرای مقاصد خود بطواهر امور توسل ، میجویند احتراز کند این بود که از چند روز قبل از روزی که در تلگراف خانه باعضاء ، انجمن مخایره حضوری شد مجلس مرکب از بزرگان حجج الاسلام و محققین علماء ، اعلام دارالخلافت و دانشمندان و کلاء آذربایجان و طهران تشکیل داده و هر روز ، چند ساعت در مواد قانون اساسی با کمال بی غرضی و دقت فوق العاده مباحثه علنی ، میشود و بواسطه دقت امر و اهمیت موضوع هر روز بیش از دو سه ماده از تحت نظر ، مباحثه خارج نمیشود و مخصوصاً در مجلس مزبور تمام مصالح و فوائدی که نتیجه وضع ، این قانون است بحث و ایراد میشود و انصافاً علماء اعلام با کمال جد و جهد مشغول ، تمییح عبارات قانون هستند که معانی و حقایقی که مقصود است بالفاظی که در انظار عوام ، و معاندین این اساس مقدس موهوم نباشد تعبیر شود و دور نبود اگر بعضی موانع و عوائق ، خارج از قبیل انقلابات ولایات و فساد طلبی بعضی فتنه جویان معادله نمیکرد تا ، اکنون قانون اساسی تکمیل و بصره مقدسه همایونی نیز رسیده بود ولی با کمال ، و تأسف دیده میشود که هر وقت اعضاء مجلس شورای ملی با هزار زحمت مجلس برای ، انجام این امر فراهم میکنند وصول خیر فتنه از یکی از اطراف زحمات باطل و حواس ، را متفرق میکنند مثل اینکه دیروز در موقعیکه ابدأ انتظار این مقدمه نبود خبر تبریز ، رسید و کلاء محترم را امروز بآمدن تلگراف خانه مجبور کرد بالجمله باید دانست ، اگر باعضاء انجمن تبریز و سایر اهالی آذربایجان القاء شده است که تأخیر قانون اساسی ، من باب عدم مساعدت دولت یا شخص سلطنت است بتمام نوامیس مقدسه الهیه سوگند ، یاد میشود که تا این ساعت ابدأ عدم مساعدت در این موضوع بخصوص از امناء دولت ، مشاهده نشده بلکه یقین ثابت برای اعضای مجلس حاصل است که هر وقت فصول قانون ، اساسی در مجلس تصویب و به پیشگاه همایون فرستاده شود بعد از اقل مدتی بصره ، همایون خواهد رسید و ابدأ از طرف قرین الشرف همیونی مضایقه و تأمل نخواهد رفت ، و البته اگر مضایقت از آن طرف احساس میشود مخفی و مستور نخواهد ماند آنوقت ، اهالی آذربایجان نیز در این قبیل اقدامات مشتومر و مطمون نخواهند بود پس علت ، و تأخیر غیر از همین ملاحظات دقیقه و مهمه مجلس محترم چیز دیگر نیست و گمان میکنیم ،

«اگر اهالی آذربایجان هم بانظر صائب و فکر دور اندیش در قیافه امور نظر کنند این ، ملاحظات مجلس را تصویب خواهند کرد و مساعی مجلس محترم در حفظ استقبال و استقلال ، ملی در نظر آنها باین قبیل اقدامات مجزی نخواهد شد دیگر آنکه خدای نخواست ، اگر مقرر شود اهالی آذربایجان خود را مکلف بر رعایت نکات مشروعه فوق ندانسته در چنین ، مطلب مهم که بانواع مشکلات و ملاحظات شرعیه و احتمالیه محاط است مجبوریت حفظ ، احتیاط را احساس نکنند چون مجلس شورای ملی که امروز مرکز اختیارات و ادارات ، است نمیتواند فقط با رعایت میل و سلیقه بکقطعه ایران ملاحظات کلیه را ترك کند ، مددور است از اینکه نظر باز دحام تبریز سعادت استقبال و موجبات استقلال کلیه ایران ، را در خطر اندازد و هر گاه چنانچه مخمل آتیه و انظارات این مقصود مورد ندارد باید ، انجمن محترم اهالی غیرت مند آذربایجان را بمواعظ حسنه و قول لیسن افتناغ کنند ، و يك چندی باعضاء مجلس شورای ملی وقت و فرصت بدهند که شاید بخواست خداوند ، بمایانه نتیجه زحمات خود موفق و بهره مند شوند (یحیی) (مرتضی قلی) (مستشار الدوله) ، (شرف الدوله) ( وثوق الدوله ) ( میرزا آقا ) ( محمد ) ( احسن الدوله )»

این تلگراف که هنگام نیمروز پایان رسید و بدست مردم داده شد به تبریزیان خوش نیفتاد و بان کردن نهادند ، و برای آنکه ایستادگی خود را نشان دهند چادر بزرگی آورده در حیاط تلگرافخانه بر پا کردند نیز چادرهایی در حیاط توپخانه که پهلوی آنجا میبود بلند گردانیدند . مجاهدان اطاقهایی را برای خود برگزیدند و فرش گسترده ، پیشوران هر دسته ای برای خود سماور و قلیان و دیگر افزارهایی از خانه آوردند . برای آنکه ایستادگی خود را بطهران بفهمانند پیام پایین را فرستادند .

« خدمت و کلاهی محترم خودمان زحمت میدهم تلگراف مبسوط مفصل جنابان عالی ، زیارت شد و از اینکه ترتیب تدوین و تصحیح قانون اساسی را شرح فرموده اید نهایت تشکر ، دراصل نمودیم معلوم میشود ملت آذربایجان را اینقدر پلید و نفهم بجای آورده اند که آنچه ، درخواسته و مستدعی شده اند از روی نفهمی و عدم اطلاع بوده جا دارد که باین حسن ظن ، جنابان عالی نسبت بموکلین خودتان تحسین و تمجید کنیم و حال آنکه ملت آذربایجان باین ، هیجان عمومی تمام نقاط مملکت شکر خدا را چنان در روی نقشه صحیح حرکت کرده اند ، که مورد تعجب و تحسین تمام عقلا و سیاستون واقع شده اند و بحمدالله تعالی تا با امروز ، و اتفاقی نشده که موجب انفعال و سر افکنندگی و کلاء محترم خودمان گسردد با این ، مقدمات هیچ انتظار زیارت چنین بی مهری از و کلاء محترم خودمان نداشتیم و چون برای ، ذیل مقصود از همه چیزمان صرف نظر کرده و منحمل همه نوع ناملازمات شده ایم باز قوه ، تحمل و طاقت صبوری داریم لیکن خواستن قانون اساسی را امروز برای خودمان ، ذخیره سعادت و نیکبختی ملت و مملکت دانسته با کمال عجز و انکسار خواهانیم اصرار ، هم نداریم که همین حالا تمام شده و بصره همایونی موشح شود و اگر بعد از این مدت ،

«اطاله باز امرار وقت لازم دارد عرض نداریم تا هر مدتی برای تتمیم قانون اساسی وقت ،  
 «لازم باشد عموم ملت آذربایجان هم از تمامی امورات شخصی و غیره تعطیل کرده در ،  
 «تلگرافخانه دولت و توپخانه مبارکه که حریم آنست و فعلاً مشغول چادر زدن هستیم نشسته ،  
 «منتظر اتمام و امضاء قانون اساسی خواهیم بود و اینکه پاره‌ای اتفاقات و وقایع را مانع ،  
 «تتمیم قانون قرار میدهند اگر بامعان نظر ملاحظه فرمایید همه حوادث واقعه و انقلاب ،  
 «بواسطه تأخیر قانون اساسی و عدم تعیین تکالیف عامه بوده که هیچکس قانوناً محکوم ،  
 «بحد و معین نبوده محض اینکه این نوع تعطیل و هبجان عمومی و تحصن ملت در تلگرافخانه»



پ ۸۹  
 سید حسن تقی‌زاده

«مبارکه و اطراف آن تعبیر باغتشاش و بلوایی در مجلس محترم دارالشورای کبرای ملی ،  
 «نشود صریحاً عرض میکنیم تا هر مدتی که این ملت بیچاره تعطیل از کار کرده و در ،  
 «تلگرافخانه خواهند بود بهیچ وجه من الوجوه حرکات و اتفاتی نامناسبی رونخواهد داد ،  
 «اما در تعطیل نظامنامه انجمنهای ایالتی که مدتی است تمام شده و هنوز بصره همیونی ،  
 «موشح نشده چه میفرمایید علت تأخیر آن چیست و چرا باید وزراء عظام در امضا وصحه ،  
 «همایونی آن این همه تعلل و تسامح فرمایند این آخرین عرضی است که عرضه میداریم ،  
 «تا قانون اساسی و نظامنامه انجمن های ایالتی بامضاء دولت نرسد از تعطیل و هبجان ،  
 «مظلومانه منصرف نخواهیم شد (عموم ملت آذربایجان) .

از تهران پاسخ پایین رسید :

«مقصود از تلگراف مفصل امروز خدا نخواستہ نسبت نقصان فهم بموکلین محترم ،  
 «وارد آوردن نبود عرض اصلی توضیح و تشریح جهات اطاله تصحیح قانون اساسی بود که ،  
 «محض احترام از سوء شهرتی که در باب قانون اساسی باطراف سرایت کرده بود لایذ ،  
 «آقایان علمای اعلام به مذاقه کامل هر یک از مواد آنرا به تحت نظر می‌آورند به تفصیلی ،  
 «که امروز صبح عرض شد در باب نظامنامه انجمن ایالتی مطلقاً اعمال و مسامحه از طرف ،  
 «دولت ملحوظ نیست سه چهار روز بیش نیست که قرائت چهارم آن نظامنامه تمام شده ،  
 «بصره فرستاده شده است مجلس وزراء باجهد تمام مشغول رؤیت آنست انشاءالله تا دو ،  
 «سه روز از صبح همایونی میگردد و علاوه بر اینها که همیونی دیگر هر روز در مجلس ،  
 «مشغول تصحیح نظامنامه حکام است که مرکب از پانزده ماده است حسن رفتار ملت ،  
 «آذربایجان در این مدت چنانکه موجب تحسین و تمجید عموم بوده باعث تشکر و سربلندی ،  
 «و کلای آذربایجان شده است غالباً عرایض مجدانه خادمان ملت در اسکات هبجان ،  
 «عمومی و رفع اغتشاشات محض حفظ این شرافت و امتیازی که آذربایجان کسب نموده ،  
 «است بوده نخواستہ ایم و نمیخواهیم که چنین افتخار بزرگرا بسهولت از دست دهیم و ،  
 «در این موقع هم اطمینان کامل بر نجابت ملت محترم آذربایجان داریم هیچوقت علویت ،  
 «و شرف مقصود خودشان را هرگز به پستیهای اغتشاشات عادیه مشوب و مکدر نخواهند ،  
 «کرد لیکن مادامیکه اهالی تبریز دست از کسب و کار خود کشیده در اطراف تلگراف ،  
 «خانه سرگردان بمانند بدیهی است حسبات و کالت و مقتضیات نگرانی از طرف مجلس ،  
 «و دولت فراغت خاطری در هیئت و کلاء نخواهند گذاشت که باحواس جمع مشغول خدمات ،  
 «محوه باشند و لابد عوض اشتغال به تنظیم و تدوین نظامنامه ها باید در تلگرافخانه ،  
 «بالتماس و التجاه امرار وقت شود اگر این ترتیب صرفه و صلاح عمومی را تأمین ،  
 «مینماید ما هم عرض نداریم الساعه مرخص شده برویم که اسباب تسریع و تتمیم فرمایشات ،  
 «راجمه بنظامنامهها را تدارک نماییم التماس آخر این است که اهالی محترم هم با ما ،  
 «همراهی نموده بیجهت پریشانی حواس و افکار را باعث نشوند ( و کلای آذربایجان ) ،

پس از خواندن این تلگراف کسانی از سر دستگان بدگمان گردیده پنداشتند که آن تلگرافها از نمایندگان آذربایجان نیست و گمان کردند درباریان خود این پاسخها را نوشته و بنام نمایندگان یا کسان دیگری از پیشروان آزادی بتلگرافچی میدهند و او یا سبم به تبریز میرساند، و آنچه بدگمانی ایشان را بیشتر میکردانید این بود که در تلگراف پازرسین نامهای نمایندگان یاد نشده بود. نیز از نیامدن تقی زاده بتلگرافخانه و از کناره جویی سعدالدوله در شکفت میبودند. با تلگراف اینها را پرسیدند و پاسخ رسید تقی زاده اندک ناخوشی میدارد و سعدالدوله خود کناره جسته است.

امروز کسانی از مجاهدان و دیگران نوشته هایی نوشته و بچاپ رسانیده و میان مردم می پراکنند، و در یکی از آنها چنین گفته میشد: «اگر قانون اساسی باید بامضاء علماء برسد خیلی چیزهاست که باید بامضاء علماء برسد که آنها نسبت بقانون حکم اصل را دارد و قانون فرع آنست...» خواستشان پادشاهی محمد علی میرزا بود که میگفتند پس میباید آن نیز با پرگی از علماء باشد. میگفتند: اگر ما میخواهیم حکومت «مشروع» باشد باید آنرا از ریشه درست گردانیم.

از تهران نمایندگان پافشاری نموده پاسخ میطلبیدند، و چنین میخواستند که تبریزیان از بدگمانی که بمحمد علی میرزا و اتابک میداشتند در گذرند، و بازار باز گردیده مردم پی کار خود روند. لیکن تبریزیان همچنان ایستادگی مینمودند تا بدینسان روز بیایان آمد.

فردا سه شنبه همچنان مردم رو بتلگرافخانه آوردند، و چون **پافشاری تبریز** چادریکه برپا کرده بودند کوچک میبود و آنهمه مردم را از باران که پیایی میبارید نکه نمیداشت، باربران چادر بزرگی را که حاجی محمد قلی نامی از بازرگانان برای روضه خوانیهای خود میداشت، آورده بر پا کردند. امروز تلگراف پایین را بتهران برای نمایندگان آذربایجان فرستادند:

«خدمت جنابان آقایان وکلای محترم آذربایجان با نهایت احترام عرض میکنیم، «از دیروز تا بحال آنچه را تصور فرمایید اقدامات لازم بهر لسان و بیان بملت عرضه، «شد هیچ تدبیر در مقابل اراده عمومی منتج نتیجه نشد مخصوصاً لایحه قریب باین، «مضمون نوشته باعضاء انجمن داده اند که در این مدت هرچه شما وکلای محترم بملت، «فرموده اید و صلاح دانسته اید تمرد از قبول فرمایشات مقرر نکرده ایم تا جان داریم، «باقضاء انسانیت و وکالتی که داده ایم تعاشی و تمرد نخواهیم داشت ولیکن در این چند، «روز اخیر بر ما ملت ثابت شده و قراین خارجی هم بخوبی معلوم میدارد که عرایض شما، «اعضاء انجمن هم در تهران پیشرفت ندارد زیرا تا با امروز در هر قسم مطلبی که بتوسط، «وکلای محترم آذربایجان بجاهای لازم مروض داشته اید ابداً اعتنائی نکرده اند بلکه، «قابل استماع ندانسته اند و ما ملت نمی فهمیم معنی مجلس دارالشورای کبری و انجمنهای،

«ایالتی چیست بالجمله صریحاً عرض میکنیم تا قانون اساسی بامضاء دولت و شخص سلطنت، «نرسیده از تعطیل عموم منصرف نخواهیم شد و از شما وکلای خودمانهم استدعای مخصوص، «داریم دیگر در این مسئله تجدید مطلب نفرموده و بر خودتان زحمت ندهید انتهی حالاً بآ، «این ترتیب که عرض شد بحقوق اسلامیت و همه انبیاء و اولیاء هم قسم است که اسکاات، «اهالی و متقاعد کردن عامه از قدرت این بندگان خارج است از جنابان عالی مستدعی، «هستیم تفصیلاً اقدام صحیحی بفرمایید این مطلب را هم بدانید اهالی تهیه ماهانه برای، «خودشان کرده و آنآ فناً مشغول استحکام اساس تحصن و مطالبه قانون اساسی می - «باشند چه ضرر دارد مجلس دارالشوری و اولیاء دولت وضع حالیه شهر و هیجان عامه، «در محرمانه از تلگرافخانه سؤال فرمایید تا معلوم شود آنچه را عرض کرده ایم عسری، «از اعشار از هزار يك ما وقع نیست دیگر رأی و اختیار با جنابان عالی است و فعلاً از این، «بندگان غیر از عرض مستدعیات ملت کاری ساخته نیست زیرا وعده و نوید این مدت يك، «مرتبه و بکلی اعتبارات بندگان را در پیش ملت برده و روی اظهار هیچ گونه مطلبی، «بملت نداریم و چون در تلگراف حضوری دیروز فرموده بودید که مجلس دارالشوری، «برای رعایت سلیقه و مشك يكقطعه ایران از ملاحظات عمومی صرف نظر نمیتواند، «بکند جواب ملت این است که مگر ملت آذربایجان در اقدامات خودشان ملاحظه صرفه، «خود را داشته اند یا خدای نکرده سایر اهالی نقاط ممالک محروسه ایران را در مستدعیات، «خودشان سهم و شریک ندانسته اند که مجلس دارالشوری این نسبت را بآذربایجانی، «بدهند (انجمن ملی تبریز)»

امروز انبوهی مردم بیشتر میبود، چندانکه تلگرافخانه و توپخانه و آن پیرامونها با بزرگی و فراخی که میداشت تنگ درمیآمد، و ناگزیر گردیدند خانه ای را در همسایگی که تهی میبود از دارنده پرک خواهند و فرش گسترانیده نشیمنگاه مردم گردانند.

امروز گذشته از انجمن ایالتی، بازرگانان و پیشنمازان، هر دسته ای جدا گانه تلگراف بنمایندگان فرستادند. در حیاطها مردم دسته دسته آمده و مبرفتند، و در میان کسانی از واعظان و دیگران سخن میراندند. هنگام نیمروز تلگراف پایین از تهران رسید:

«علت تأخیر قانون اساسی را ده روز است مشروحاً عرض کردیم که کمیونی منتخب، «شده دو ماه تمام مشغول ترتیب آن شد در ثانی کمیونی دیگر چند روز بتتقیح آن مشغول، «گشت لیکن چند ماده آن شرعاً جای تأمل بود لهذا کمیونی ثانی مرکب از آقایان، «وحجج الاسلام و چند نفر دیگر از علمای اعلام و دانشمندان وکلای آذربایجان و غیره چند، «روز است به تطبیق آن با موازین شرعیه سعی و جهد دارند اگر مقصود از وضع قانون این، «است که لایجری بماند سهل است مجلس را (متهم) بعدم اعتناء شرح مطهر نمایندگان صریح، «بفرمایید (؟) همین امروز مداخله با آقایان علمای اعلام را قطع نموده بصره همایونی، «برسانیم اگر استفاده از قوانین منحصر بتأمین اجراء است یا سوء شهرتی که مسبوق شده است،



پ ۹۰

### محمد علی میرزا در رخت قزاقی

« قبل از تطبیق با قوانین شرع مقدس چنین قانونی در مملکت اسلام هرگز بموقع اجرا  
 نخواهد رسید پس تکلیف قطعی ما را معین فرمایید یا هیجان عمومی ساکت شده اهالی  
 و سرکار خود رفته امان دهند بسر فرصت هم بشود (۶) بمجله آقایان علمای اعلام تکلیف  
 و خود را ادا کنند و این سوه شهرت مرتفع گردد و یا صراحتاً عدم لزوم مطابقت آنرا با  
 « شرع انور بیان و امر فرمایند فوراً اطاعت کرده امروز با امضاء همیونی بفرستیم حاضرین  
 « تلگرافخانه (امام جمعه) (مستشارالدوله) (محمد اسماعیل) »

بعلماء و یازرگانان نیز پاسخی نزدیک باین رسید، این تلگرافها بخشم تبریزیان  
 افزود. چه اینان از همان میترسیدند که قانون اساسی بدست علماء افتد که یا آنرا تباہ

گردانیده يك قانون بسیار بی ارجی بیرون دهند، و یا دو تیرگی بمیان انداخته بهانه  
 بدست دولت اندازند.

این بود بخروش و ناخشنودی برخاسته چنین میگفتند: « مگر ملت قانون مذهبی  
 و عبادات از دولت میخواهد که محتاج مباحثات علمی باشد. ما قانون اساسی سلطنتی  
 مشروطه ای را که در میان تمام دولتهای مشروطه مجربست میخواهیم. قانون شرع را در  
 هزار و سیصد و اند سال پیش پیغمبر ما آورده و در دست داریم... »

این سخنانی بود که از سر دستگان می تراوید و با زبان واعظان بمردم گفته میشد  
 این معنایش بکنار نهادن « شریعت » میبود. ولی واعظان و یا بسیاری از دیگران این  
 را نمی فهمیدند و نا فهمیده بزبان می آوردند. اینان بمشروطه و قانون دلبستگی پیدا کرده  
 آنرا میخواستند. ولی از شریعت نیز چشم پوشیده بودند.

اما پیشمازان که این زمان با مشروطه خواهان همراهی مینمودند و تلگراف برای  
 طلبیدن قانون اساسی بتهران میفرستادند، بیشتر ایشان معنی مشروطه را نمی فهمیدند  
 و دلبستگی هم بآن نمیداشتند. چون این زمان حاجی میرزا حسن و دیگر مجتهدان از  
 میان رفته و میدان برای اینان باز شده بود از آن خشنود میبودند، و همینکه رو آوردن  
 مردم را بسوی خود میدیدند بسیار شادمان میگرددند و هر چه آنان میخواستند بکار می-  
 بستند. آن تلگرافها را آزاد بخوانان مینوشتند و اینان بی آنکه معنی درست مشروطه و  
 قانون اساسی را بدانند، تنها بیاس آنکه در رده علماء شمرده شوند آنرا مهر میکردند.  
 امروز شادروان ثقة الاسلام نیز بتلگرافخانه آمد، او نیز سخنانی بدینسان گفت.

« مقصود از قانون اختراع شرع تازه ای نیست. قانون شریعت محمدیه منسوخ نمیشود و  
 جز حجج الاسلام و علمای اعلام کسی حق ندارد در آن باب دخالت کند، در این باب قانون  
 نوشته نخواهد شد. احکام شرعیه همانست که هست و تا انقراض عالم مستمر خواهد شد.

آنچه ملت میخواهد و وکلای ملت در تحت نظارت حجج الاسلام تهران میخواهند برای  
 آن قانونی گزارند قانون سیاسی و ملکی است. از قبیل تعیین حقوق سلطنت و تشخیص حدود  
 حکام و قرار دولت بادل خارج و منع تقلبات و تعدیات و حفظ حقوق تبعه ایران و مالیات  
 و غیره که در این باب حجج الاسلام تهران نیز با علماء و وکلای اطراف سمی بلیغ دارند  
 که اگر در این باب نیز امری راجع بشریعت مطهره باشد با شریعت تطبیق نمایند... »

این با آنچه اندیشه پیشروان آزادی، بویژه اروپا دیدگان ایشان، میبود جدایی  
 میداشت. این همانست که گفتیم آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی میگفتند. نیز  
 گفتیم که اینان از معنی درست مشروطه و از ناسازگاری که با آن « شریعت » خواستی  
 داشت آگاه نمیبودند.

سالها در ایران يك « حکومت عرفی » و يك « شریعت » با هم بوده و دو دستگاہ با  
 هم بسر برده بود. اینان مشروطه را بجای « حکومت عرفی » گزارده و چنین میپنداشتند



که «شریعت» باین نیز خواهد ماند و با هم بسر خواهند برد .

انجمن ایالتی برای آنکه ایستادگی تبریزیان بروی گفته خودشان و با فشاری آنان را بتهران بفرماند تلگراف پایین را فرستاد :

«مفهوم تلگرافات جنابانعالی براین است که از برای اتمام قانون اساسی چندروزه استمهال شود بسیارخوب عموم ملت عرض میکنند تا چند روز قانون اساسی تمام و بصره»  
«مبارکه اعلیحضرت همایونی خواهد رسید معین و تصریح فرمایید که عموماً در تلگرافخانه»  
«بکمال سکوت و آرام نشسته منتظرشوند و بجنابانعالی هم در دسر ندهند تا اینکه قانون»  
«داساسی را تمام نموده و بصره مبارکه رسانیده بملت برسانید آسوده شوند.»

«(انجمن ملی تبریز)»

همچنین اعیانها و شاهزادگان هر دسته‌ای جداگانه تلگرافی فرستادند و سختی شورش را آگاهی دادند . امروز تلگراف از اسپهان رسید که در آنجا نیز مردم شوریده و بتلگرافخانه آمده با تبریز هم آوازی میکنند .

روز چهارشنبه بیست و چهارم اردیبهشت (دوم ربیع الثانی) همچنان بازارها بسته و مردم در تلگرافخانه و آن پیرامونها گرد میبودند و چشم براه تلگراف تهران میداشتند . انجمن پیام زیرین را بنمایندگان فرستاده آنان را بتلگرافخانه خواست :

«خدمت و کلاهی محترم آذربایجان دامت تا بیواتهم (دستی از دور بر آتش دارید)»  
«باتقلاب و هیجان عمومی در مطالبه قانون اساسی باعلی درجه رسیده جواب تلگراف دیروز»  
«را تا بحال مرحمت نفرموده‌اید تاخیر جواب را حمل بر عدم اعتناء میکنند مستدعی»  
«دانکه تشریف فرمای تلگرافخانه شوید و جواب را حضوراً بفرمایید (انجمن ملی تبریز)»  
نیز علما تلگرافی بملمای تهران ، و شاهزادگان و اعیانها تلگرافی با تائب فرستاده سختی شور و خروش مردم را باز نمودند . شاگردان دبستانها با بیرقهای سرخ سرود - خوانان میآمدند و میرفتنند . هنگام نیمروز تلگراف زیرین رسید :

«خدمت جنابان آقایان عظام دام اجلالهم وضع قوانین و بامضا رسانیدن آنها از»  
«تکالیف حتمیه و کلاهی ملت است خصوصاً آنکه هم وطنان عزیز و برادران غیرتمند ما»  
«برای مطالبه این قانون در هیجان فوق العاده و زحمت و خسارت فوق الطاقه باشند خداوند»  
«شاهد است در این چند روز که اهالی غیور تبریز برای اخذ حقی از حقوق مسلمة خود سلب»  
«راحت از خود نموده اند بکلی فراغت خاطر و راحت آسایش جسمانی و روحانی از ما»  
«منسلب است لیکن بشرحیکه مکرر عرض شده است قانون اساسی هنوز بتصویب مجلس»  
«نرسیده است که بامضاء برود سوء شهرت که در آذربایجان از بابت قانون اساسی متوجه»  
«مجلس دارالشوری بوده لازم آورد که در مجلسی مرکب از حضرات حجج الاسلام و علمای»  
«اعلام مواد آنرا بشرح انور تطبیق نماید چند روز است مشغول مطابقه هستند حال خادمان»  
«ملت در تکلیف خود متحیریم نه با آقایان علمای اعلام میتوانیم گفت که از مطابقه صرف نظر»



پ ۹۱

این پیکره نشان میدهد گوشه‌ای از حیاط توپخانه را در روزهای شورش اردیبهشت

«فرمایند و نه برادران عزیز تبریزی خواهش ما را قبول میکنند که چند روز دیگر بر سر داد و ستد خود رفته فرصت بدهند که قانون اساسی از این مرحله خلاص شده بامضاء بروود (یحیی) - (تقی زاده) - (مستشارالدوله) - (حاجی میرزا ابراهیم (محمد))» (میرزا آقا) .

این تلگراف چون بمردم خوانده شد بخشم آمدند و چنین گفتند «این پاسخ تلگراف ما نیست . باید بارمراز نمایندگان خود بپرسیم، شادروانان میرزا علی و یحیی ای و شیخ سلیم با میرزا حسین ، هر یکی در نوبت خود ، بمردمان درز داده بآرام گردانیدن ایشان میکوشیدند . اینان میگفتند : «بهر است چند روز مهلت داده شود» ، مردم خرسندی نداده بهایهوی میپرداختند .

امروز تلگرافها از شیراز ورشت وانزلی و سلماس و مراغه و ارومی و دیگر شهرها رسید که در همه آنها بازارها را بسته و باتبریز هم آواز شده اند . در رشت و انزلی شورش و جنبش بس با شکوه بوده . در آنجا نیز مجاهدان دسته دسته بسا کوس و شپور آمد و رفت میکردند .

این تلگرافها بشور و سهش مردم میافزود ، و چون سر دستگان سخت میگرفتند چنین نهادند که باز از تهران بپرسند چندروزه قانون بپایان خواهد رسید تا مردم آن چند روز را در تلگرافخانه آرام ایستند و بیوسان باشند . انجمن تلگراف پایین را بتهران فرستاد : «والله وبالله این بندگن شریک درد وزحمت جنابانعالی هستیم لیکن تأسف داریم» که فرمایش جنابانعالی و عرایض بندگان را ملت نمیپذیرند چنانکه دیروز عرض کردیم ، قانون اساسی تا چند روز دیگر از امان نظر آقایان حجج الاسلام خواهد گذشت که ، «بالزام مدت ملت را اسكات نموده به نوید امضاء آن بسکوت و سکون در تلگرافخانه ، نشست منتظر بشارت امضاء قانون اساسی باشند (انجمن ملی تبریز)»

از تهران چنین پاسخ دادند :

«برای اینکه کمیون مطابقه با شرع انور کار خود را تمام نموده بید در مجلس ، و قرائت شده بعد از تصویب پاک نویسی شده بامضاء برود و در آنجا هیئت وزراء اعمان» نظر نموده بامضای همایونی برسد اقلاً بیست روز مدت لازم است سعی تمام داریم بلکه ، «انشاءالله زودتر تمام نموده آسایش هم وطنان عزیز را فراهم بیاوریم الساعه بمجلس» «میرویم که مشغول انجام همین خدمت باشیم ولی چون نمیتوانیم راضی باشیم که برادران ، و محترم از داد و ستد مشاغل خود باز مانده گرفتار این همه زحمت و خسارت باشند بسا ، دنگرانی کلی میرویم و استدعا داریم وکلای محترم در اسكات هیجان عمومی بذل همت ، «فرمایید (مستشارالدوله) (یحیی) (فضلعلی) (تقی زاده) (شرفالدوله) (ابراهیم)» (محمد) (میرزا آقا)»

روز پنجشنبه انبوهی مردم هرچه بیشتر و شور و خروش هرچه فزونتر میبود .

مردم قانون اساسی را چاره همه دردها دانسته و ارج بی اندازه بآن مینهادند، و از اینسوی ندادن آنرا با نابودکردن مشروطه بیک معنی میشمردند . این بود چاره جز پافشاری نمیدیدند ، و هرچه از تهران ایستادگی بیشتر میدیدند بخشم و شورش میافزودند .

این زمان انبوه تبریزیان مشروطه خواه ، و اینان همه یکدل میبودند و پشتیبانی بهم مینمودند ، و چون جلوگیری نمیداشتند در پافشاری بطلبیدن قانون اندازه نگه نمی-داشتند ، و خود این پافشاری را با پامیشمردند . دسته مجاهدان بسیار بزرگ و نیرومند میبود و کوشش بنکهداری مشروطه را بگردن گرفته آنرا کار خود میشمرد . امروز گفته شد در برخی کویها زنان در مسجدها گرد آمده اند و آنان نیز شورش و سهی از خود نشان میدهند . نیز آگاهی آمد که مجاهدان نوبه آماده سفر گردیده اند که بتهران روند . میرجواد گری پیشنماز آن کوی با چند تن دیگر رفتند که از آنان جلوگیرند .

انجمن باز تلگراف زیرین را فرستاد :

«خدمت وکلای آذربایجان دامت تأییداتهم وضع و انقلاب شهر از امروز صبح ، «بتحریر نمی آید تمامی اهل شهر در هیجان حتی طایفه نسوان با بچه های شیره خواره ، «در مساجد محلات جمع اهالی بیطاقتی و بیصبری باعلی درجه رسانده تسکین و تسلی ، «اهالی امکان ندارد حق تعالی تفضل فرماید (انجمن ملی تبریز)»

از تهران پاسخ پایین را دادند :

«انجمن محترم ملی بسا اینکه حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقا سید عبدالله ، «مجتهد دامت برکاته کسالت مزاج دارند بنا باستدعای جمعی با طبیب و دوا از صبح ، «تشریف آورده باتفاق حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای آقا سید محمد مجتهد دامت ، «برکاته و آقایان علمای اعلام مشغول تطبیق هستند و تا کار مطابقه تمام نشود هر چند شب ، «لازم شود در مجلس بسر برده و بدولت منزل خودشان معاودت نخواهند فرمود امیدواریم ، «با جدی که همگی در این باب دازند تطبیق قانون اساسی خیلی زودتر تمام شو . «حضرات آقایان حجج الاسلام دامت تأییداتهم و مجلس شورای ملی مساعی کامله تعهد ، «میفرمایند که تصویب دولت و امضای همایونی بطول نیانجامیده هرچه زودتر هموطنان ، «عزیز را از شدايد انتظار و هیجان خلاص فرمایند لهذا استدعای چند روزی را مکرر ، «میکنیم که برادران غیرتمند بسرداد وستد خود رفته فراغت خاطر بی بخادمان ملت احسان ، «فرمایند که از نهایت اضطراب و نگرانی خلاص شده و مشغول خدمت باشیم حاضرین ، «مجلس (فضلعلی) (مستشارالدوله) (تقی زاده) (ابراهیم)»

دو باره از تبریز تلگرافی بدوسید و حاجی شیخ فضل الله فرستاده از آنان درخواستند که قانون را زودتر بپایان رسانند . دو سید پاسخ مهر آمیزی دادند . چون گفته میشد بهبهانی ناخوش بوده و با آنحال برای گفتگو در پیرامون قانون بمجلس آمده تلگرافی

بنام سپاسگزاری و دعا گویی باو فرستادند .

گذشته از اینها برای دلگرمی بارمز پرسشهایی از نمایندگان کردند . آنان پاسخ دادند تلگرافهای چند روزه راست بوده ، و باردیگر مهلت خواستند که ده روزه قانون را بپایان رسانند . مردم باین مهلت خرسندی داده لیکن گفتند : بازارها را باز نمیکنیم و ده روز را در اینجا بسر میبریم تا چون قانون داده شد آنگاه از اینجا بیرون رویم ، و بدینسان ایستادگی بروی گفته خود نشان دادند .

کنون بتهران باز گردیم : چنانکه دیدیم داستان قانون اساسی در دستبردهای یکه علما این شهر رنگ دیگری میداشت . بهنگامیکه بسیاری از شهرهای در قانون میگردند دیگر بطلبیدن قانون شور و خروش مینمودند ، در اینجا در سایه دو دستگی علما ، مردم هم بدو دسته گردیده و یکدسته هوا داری از «شریعت» مینمودند . از آنسوی در مجلس بیشتر نمایندگان باین داستان ارج چندانی ننهاده ، بشور و خروش شهرها معنایی جز آشوب طلبی نمی دادند .

صنیع الدوله رئیس مجلس که همیشه هوا داری از دولت نمودی این زمان بیشتر مینمود و از آن جوش و خروشها آزرده گی نشان میداد . چنانکه نوشتیم برخی از نمایندگان نیز هوا داری از «شریعت» مینمودند و اینان دلیرانه پاسخهایی میگفتند ، و دیگران از ترس خاموش مینشستند .

روز چهارشنبه بیست و چهارم اردیبهشت در اینجا نیز تکانی پدیدار شد . بدینسان که گروهی از زنان دسته ای بستند و برای طلبیدن قانون اساسی بمجلس رفتند . این بار دیگر بود که زنان روپوشیده ایران باچادر و چاقچور ، همپایی در جنبش آزادی مینمودند و پیداست که آنان را برانگیخته بودند .

مجلس باین نمایش نیز ارجی ننهاد و بزنان پاسخ داد : «شما محرکی دارید » . فردا نیز صنیع الدوله همین را بهانه ساخته در خواست کنار جویی از «ریاست» کرد . از قانون اساسی در نشستهای علماء و نمایندگان گفتگو میرفت . پس از رسیدن تلگرافهای تبریز و دیگر شهرها بآن بیشتر پرداختند و در پیشرفت کار شتابی نشان دادند . ولی چنانکه گمان میرفت علمای «شریعت خواه» بایرادهایی برخاستند ، و در چند «اصل» نا همداستانی نمودند .

نخست درباره اصل هشتم که میگوید : «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی خواهند بود ، ایراد گرفته گفتند : «مسلم و کافر در دیه و حدود متساوی نتواند بود اگر مسلمانی يك يهودی یا يك زردشتی یا يك کافر دیگری را کشت او را بکیفر نتوان کشتن و باید «دیه» گرفت » .

دوم درباره اصل نوزدهم که میگوید : «تأسیس مدارس بمخارج دولتی و ملتی و تحصیل اجباری باید مطابق قانون وزارت علوم و معارف مقرر شود . . . » خرده گرفته



پ ۹۲

این پیکره نشان میدهد انبوهی مردم را در تلگرافخانه و آن پیرامونها . روی صندلی دفتری نهاده شده که دانسته نیست چیست . آنکه پشت صندلی ایستاده شادروان علی مسیو و آنکه در راست او ایستاده باقرخان میباشد .



پ ۹۳

شادروان شیخ سلیم باطنی چند از مجاهدان و دیگران (آنکه در پهلوی او اردست

راستی نشسته میرزا عبدالامیر شیخ الاسلام است)

« مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلدالله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه و عامت ملت »  
 « ایران تأسیس شده باید در هیچ عصری از اعصار مواد احکامیه آن مخالفتی یا قواعد »  
 « مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام نداشته باشد و »  
 « معین است که تشخیص مواد موافقت و مخالفت قوانین موضوعه مجلس شورای ملی با »  
 « قواعد اسلامیه در عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجودهم بوده و هست لذا مقرر »  
 « است در هر عصری از اعصار انجمنی از طراز اول مجتهدین و فقهاء متدینین تشکیل شود »  
 « که قوانین موضوعه مجلس را قبل از تأسیس در آن انجمن علمی بدقت ملاحظه و مذاکره »  
 « نمایند . اگر آنچه وضع شده مخالف با احکام شرعیه باشد عنوان قانونیت پیدا نخواهد »  
 « کرد و امر انجمن علمی در این باب مطاع و متبع است و این ماده ابداً تغییر پذیر »  
 « نخواهد بود . حرر فی هفتم شهر ۱۰۱۰ »

این نوشته بکسانی از ملایان و طلبه های شریعت خواص خوش افتاده هوا داری از آن نشان میدادند . برخی رویه این را با تلگراف بدلمای نجف آگاهی داده و فتوی « میخواهند . در آن نشست این را «اصل دوم» قانون اساسی گردانیدند .

با این دستبرد ها قانون اساسی پرداخته شد و روز یکشنبه بیست و هشتم اردیبهشت

میگفتند : «تحصیل اجباری مخالف شریعت است » .

سوم درباره اصل بیستم که میگوید : «عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره بدین مبین آزاد و همیزی در آنان ممنوع است » بایراد بر خاسته میگفتند : « بایست تحت نظر علماء باشد » .

گفتگو در باره اینها به بیرون نیز رسید و در برخی روزنامه ها گفتار هایی نوشته شد . بیش از همه در پیرامون اصل هشتم سخن میرفت و زردشتیان که این زمان پرو بالی باز کرده بودند نامه هایی بمجلس نوشته برای خود برابری میخواستند . يك نویسنده ای در روزنامه جبل المتین تهران ، در این زمینه چنین نوشت : «اگر بخواهیم حقوق مساوات را جاری نکنیم بمحدورات بزرگ دچار میشویم . یکی از آن محدودرات آنکه مجوس و یهود و ارمنی وقتی قیمت خون خود را معادل بیست و پنج تومن (۱) کم یا زیاد در قانون ملاحظه نمایند گمان نمیکنم تابعیت این ملت و این سلطنت و این قانون را بر عهده بگیرد دست تظلم بنمایندگان دول دیگر بلند ننماید که چه تقصیر کرده ام خون من انسان بقدر يك حیوان پستتر شده . اگر جواب دهیم که شما اهل کتاب هستید و روح ایمانی ندارید از اینجهت قیمت تو قیمت حیوان است جواب خواهند گفت که یک نفر کشیش آلمانی (۲) که در ارومیه کشته شد مگر اهل کتاب نبود که مبلغ شصت و پنج هزار تومن دادید . جز اینکه بتخصیص و تخصص قایل شویم که دو نفر از اهل کتاب و اهل ذمه یکی شصت و پنج هزار تومن دبه او باشد و یکی بیست و پنج تومن . یکی قیمت شصت نفر مسلمان قیمت او باشد دیگری قیمت يك الاغ پستی . آیا این انصاف است عدالت است محذور دیگر ایفکه ببینیم آیا قانونیکه این اندازه دارای اختلاف باشد در مجمع حقوق بشریت قبول مینمایند و افراد تیره این چنین ملت در ممالک خارجه چه قیمت خواهد داشت . . . »

حاجی شیخ فضل الله مجلس را از هر باره زیر دست ملایان میخواست و از یکماه پیش يك « اصل » برای افزوده شدن بقانون اساسی آماده گردانیده و آنرا با خط خود نوشته نسخه هایی از آن بدست مردم داده بود ، و کتون پافشاری درباره آن نشان میداد . اینست نوشته او :

« این مجلس مقدس شورای ملی که بتوجه حضرت امام عصره جل الله فرجه و بذل »

(۱) از روی آیین اسلام «اهل کتاب» یا جهودان و نصرانیان و زردشتیان که در سهرهای اسلام و در زینهار مسلمانان زیستندی «ذمی» یا «اهل ذمه» نامیده شدند ، و اگر مسلمانی یکمردی را از ایشان کشتی او را بکیفر نتوانستندی کشت . بایستی خونها یا «دیه» که هشتصد درهم بودی از او بگیرند . اگر کشته زن بودی چهار صد درهم بایستی گرفت . درهم پول نقره آغاز اسلام است . هر درهمی رویه مرفته ۳ گرم یا ۱۵ نخود میبوده که اگر بیهای امروزی نقره را بدیده گیریم ۸۰۰ درهم بیشتر از هزار ریال خواهد بود ولی در آن هنگام که این گفتگو هامیرفت نقره بسیار ارزانتر از اکنون میبود و آنکاه گویا اندازه سنگینی درهم را نمیدانسته اند ، از اینرو ۸۰۰ درهم بیست و پنجاه ریال یا بیست و پنج تومن میگرفته اند .

(۲) کشیش انگلیسی میبوده . برای داستان کشته شدن او بخش یکم صفحه ۱۴۷ دیده شود .

(۶ ربیع الثانی) آن را در مجلس خواستندی خواند که نمایندگان بر است دارند و بدستینه شاه فرستاده شود.

نمایندگان آذربایجان از چگونگی آگاه شده بخشم آمدند، و با هم چنین نهادند که روز یکشنبه در مجلس از خوانده شدن آن جلوگیری کنند. چه میدانستند که اگر خوانده شود بیشتر نمایندگان آنرا برست خواهند داشت و کار از کار خواهد گذشت. مجلس دلیری خود را از دست داده و برای ایستادگی نمی بود. هواداران شریعت، چه در مجلس و چه در بیرون، کم کم به حماق «تکفیر» نیز دست میزدند.

روز یکشنبه چون گفتگو از قانون اساسی بمیان آمد تقی زاده گفت: باید باردیگر در کمیسیون خوانده شود تا بمجلس بیاید. شیخ حسین شهیدی ایراد گرفته گفت: وایر آقایان همان اشخاصی بودند که میگفتند تبریز و رشت و زنجان بهم خورده. حالا چطور شد میگویند سه دفعه باید قرائت شود. اگر مقصود از این اصلاح تغییر است که منافی با شرع باشد محال است بشود. اگر مقصود تطبیق با قوانین شرع است بهتر از این تصحیح و تنقیح نمیشود که شده.

تقی زاده پاسخ داد و پافشاری نمود و قانون خوانده نشد. بدینسان از یک آسیبی که نزدیک شده بود جلوگیری گردید.

در این میان در آذربایجان یک داستان دیگری رخ میداد. داستانی که پرده از روی بدخواههای شاه برمیداشت. چگونگی آنکه چون در قره داغ آشفته کیهایی رخ داده، و در باره پرداخت مالیات و بهره مالکانه کشاکشهایی پیش آمده بود، و بارها بانجمن نامه مینوشتند، و از اینسوی کارنان در تبریز همچنان دشوار می بود، انجمن محمد قلیخان را که از سران قره داغ می بود ولی در تبریز می نشست و اینزمان مشروطه خواهی مینمود. با میرمقوب مجاهد و کسان دیگری، بعنوان فرستاده، بانجا روانه گردانیده بود که بکارها سامانی دهد، و نیز غله از آنجا برای شهر بار کنند.

روز شنبه بیست و هفتم اردیبهشت (۵ ربیع الثانی) که بازارها بسته و مردم در تلگرافخانه می بودند، ناگهان میرمقوب باز آمده چنین آگاهی آورد. در ازومدل حسین پاشاخان گماشته رحیمخان جلوغله را گرفت و با فرستادگان انجمن زد و خوردی رخ داد. مردم تخمدل به فرستادگان یاری نموده نگراردند آسیبی بایشان رسد. حسین پاشا خان از نصر الممالک (بیوکخان) پسر رحیمخان باوری خواست و او با یکدسته سوار بر سر تخمدان آمده کسانی را کشت و دیهرا تاراج کرد. کشکان بسیار بودند. فرستادگان انجمن به ورزقان پناهیده اند و در آنجا در تنگنا هستند.

از این آگاهی سر دستکان تکانی خوردند. زیرا چنان بی باکی از پسر رحیمخان جز بادستور تهران نتوانستی بود. دانستند که در بار دست بخونریزی باز نموده.

قره داغ یا ارسبار که نشیمنگاه ایلهای دلیر و جنگجو می بود، رحیمخان از چند سال بازایل بیکی وریس سواران آنجا بوده، و این زمان با لقب «سردار نصرت» در تهران در نزد محمد علی میرزا میزیست و یکی از نزدیکان او بشمار میرفت.

این مرد خودش و سوارانش بناخت و تاراج خوی گرفته بودند و این پشه ایشان می بود. ولی جلو گرفتن از غله، و زد و خورد با فرستادگان انجمن، و کشتار مردم جز از آن کارها می بود. چنین بی باکی جز با پسر محمد علی میرزا و اتابک، بلکه جز با انگیزش آنان نتوانستی رخ داد.

این پیش آمد، با آن نتیجه ای که در تهران از نشست علما و از گفتگوی آنان در باره قانون اساسی بدست آمده بود، نیک می رسانید که بدگمانی تبریز بدربار بجا، و آن خوش گمانی تهران بیجا می بود. و بدینسان چرخش و گفتگو در میان دو شهر با فیروزی تبریز پایان می یافت.

تبریزیان اتابک و محمد علی میرزا را در یک کوششی برای برانداختن مشروطه دانسته و در پشت سر آن نشست ملایان دست دربار را در تکان می یافتند، و از این رو ترس افزاده از پیش بچاره میکوشیدند. لیکن تهرانیان، یا بهتر گویم: تهران نشینان، بدگمان نبوده این ترس تبریز را بی انگیزه می شماردند، و این بود زبان گشاده نکوهش مینمودند. ولی اکنون پیش آمده ها انگیزه آن ترس را آشکار می آورد، و درستی دریافت تبریزیان را روشن می گردانید. یکی از نتیجه های آن پیش آمد این میشد که نمایندگان آذربایجان با تبریز یکدل گردند.

باری انجمن گفته های میرمقوب را از مردم نهان داشت. زیرا آنان که از داستان قانون اساسی خشمناک می بودند، از این داستان بخشم افزودندی. لیکن همان روز چگونگی را باتلگراف تهران بنمایندگان آذربایجان آگاهی فرستاد.

روزهای یکشنبه و دوشنبه همچنان گذشت. مردم در تلگرافخانه و آن پیرامونها بسر می بردند و بی پایان رسیدن ده روز را می بیوسیدند که مرده به پایان رسیدن قانون اساسی را از تهران بشنوند. در حالیکه قانون اساسی بدیر افتاده، و چنانکه دیدیم خود نمایندگان آذربایجان جلوگیری از خوانده شدن آن در مجلس کرده بودند.

روز سه شنبه ناگهان از تهران تلگراف پایین رسید:

«انجمن محترم ملی دامت تا پیداتهم قانون اساسی که از مطابقه بعضی از علماء، و بیرون آمد صلاحیت قبول مجلس را ندارد لهذا احتمال مباحثه طولانی ما را مجبور، و مینماید از هم وطنان محترم عموماً استدعا نمایم که بازار را تعطیل نکرده مهلتی، و بدهند زیرا بستن بازار تولید عجله مضر مینماید و صراحتاً عرض میکنم که با چنین عجله نمیتوان سرمایه سعادت مملکت را از مشکلات واقعه خلاص کرد این فقره کلیه، و بطور قطع معلوم شود که تمامی اوقات شبانه روزی و کلای محترم عموماً و وکلای،

« آذربایجان خصوصاً مصروف این کار است و تا تمام نشود هیچ مطلبی دیگر از جزئی و کلی دست نخواهیم زد البته طول مهلت که به تصفیه قانون و تکمیل حقوق ملت صرف ، شود بهتر از استعجال است که نتیجه مضره ناقص حاصل کند و سبب تضییع حقوق ملت ، گردد ( مستشار الدوله ) ( حاجی میرزا ابراهیم ) ( حاجی میرزا آقا ) ( تقی زاده ) ، ( هدایت الله میرزا ) »

سردستانگان از این تلگراف سخت رنجیدند و در کار خود درماندند ، و چنین خواستند که آنها آشکار نگردانند . لیکن مردم چون دانستند تلگرافی آمده فشار آورده خوانده شدن آنها خواستند و چون از چگونگی آگاه شدند سخت برآشفتنند و بهایهوی و بدگویی برخاستند .

کسانی بنمایندگان بدگمانی نموده میگفتند : « ما میدانستیم که سرده روز این جوابها را بخواهند داد » . یکدسته بدربار بدگفته و سخن را تا برداشتن محمد علی میرزا از پادشاهی رسانیده چنین میگفتند : « ما قانون اساسی را که حدود سلطنت مشروطه و حقوق ملت را مشخص و معین مینماید میخواهیم . والا شریعت در جای خود محفوظ است و همه کس تکالیف شرعی خود را میداند . صراحتاً میگوییم : هر گاه قانون اساسی که در مجمع و کلابی علما و سایرین نوشته و تمام شده است امضا کرده بملت ندهند آنچه گفتنیست خواهیم گفت و مطالبه خواهیم کرد آنچه که تا حال مطالبه نشده ... »

بیشتر از بیست هزار تن مردم که گرد آمده بودند ، و یکدسته چون میرفت دسته دیگری بجایش میآمد ، سخنرانانی از سران مجاهدان پیاپی سخن راننده اینها را بگوش مردم میرسانیدند . چون در اینجا هر گونه جلوگیری یا کارشکنی را درباره قانون اساسی از دربار میشناختند و ملایان جزا فرزند استاتابک و محمد علی میرزا نمیدانستند ، سردستان آماده شده بودند که اگر قانون اساسی را بداند انسان که خواست آزادیخواهانست ، ندهند کردن به پادشاهی محمد علی میرزا نگزارند .

انجمن ناگزیر شد بکاستن از شور و خروش مردم کوشد و برای آن تلگراف تند پایین را در پاسخ نمایندگان نوشت ، که پیش از فرستادن آنها برای مردم خواندند :

« خدمت و کلاه محترم آذربایجان دامت تا پیداتهم از اینکه قانون اساسی از مطابقت ، بیرون آمده و صلاحیت قبول مجلس را ندارد شمار فرموده اید اولاً این تلگراف جنابانعالی ، را چه برای باز کردن بازار چه بجهت موققت باسکات ملت ابدأ نتوانستیم بملت اظهار ، نماییم ثانیاً معلوم گردید مجلس مطابقت در واقع کمیسیون متضاده با مشروطیت و ، قانون اساسی بوده نه کمیسیون مطابقت چنانچه این مسئله را عموم ملت بخوبی میداند ، و بکله اهالی فرو رفته که بعضی از اعضاء مطابقت اشخاص معلم و طرفدار استقلال و ، استبداد هستند و یقین قطعی داشتند که از این کمیسیون مطابقت در صلاح و رفاهیت ، عامه ابدأ مطلبی تراوش نخواهد کرد سهل است بهر وسیله ای که موجب اخلال و اطاله ،



« قانون است موفق نشده دست یابند خودشان را سعادت مند و نیک بخت خواهند دانست »  
 « چنانچه عرض شد البته با این اطلاعات ملت از اساس کمیسیون مطابقت ابدأ صلاح ندیدیم »  
 « تلگراف جناب عالی بملت اظهارشود باز شدن بازار را که نهایت صلاح ملت است ملتفت »  
 « هستید و چنین تلگرافی مخا بره می فرمایید از مضرات ارائه تلگراف مسبوق نیستید »  
 « (حفظتم شبناً و غایت علیکم اشیاء) صریحاً عرض میکنیم ملت آذربایجان ابدأ حاضر »  
 « نیستند تمکین برآرد چند نفر اشخاص معلم نموده خودشان را محکوم آنها بدانند تا »  
 « حقوق ملیه شان ضایع و پایمال استبداد شود مستدعی میشویم در کدام یک از مواد قانون »  
 « اساسی ایراد و لازم بمباحثه دانسته اید اجمالاً شمار فرمایید ( انجمن ملی تبریز ) »

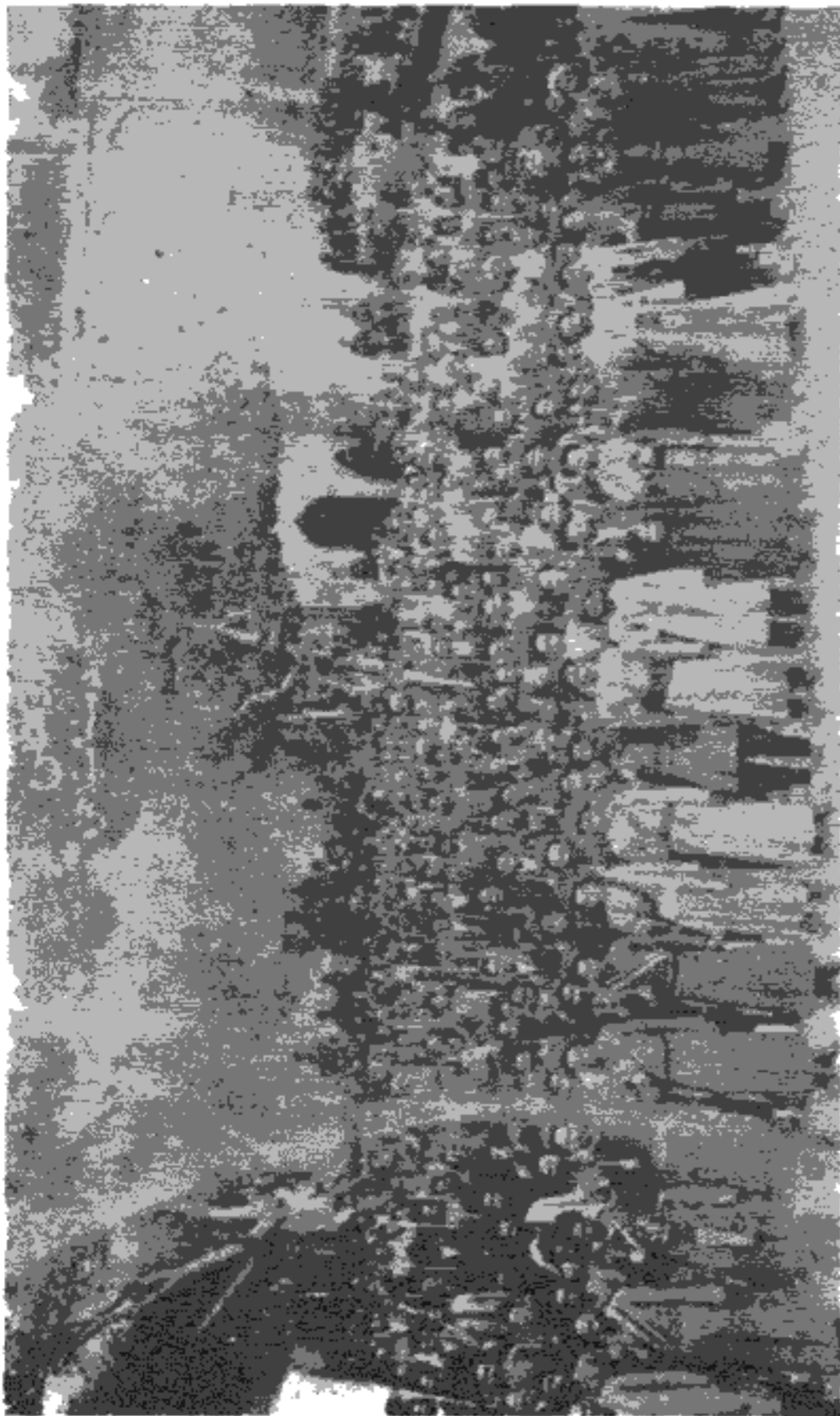
این حال تبریز می بود که دلیرانه از مشروطه نگهداری مینمودند  
**درماندگی مجلس** و آشکاره میگفتند : « ما قانون مشروطه میخواهیم نه شریعت » .  
 لیکن تهران حال دیگری میداشت . زیرا دودستگی در میان مردم  
 همچنان پیش میرفت ، و دربار از دور و نزدیک با آتش دامن میزد . ست نهادی تهرانیان  
 بار دیگر خود را نمودار میساخت کسانیکه ده ماه پیش در راه مشروطه خواهی آن شور و  
 خروش را نموده بودند ، کنون انبوهی از آنان در برابر « شریعت خواهان » خاموش  
 ایستاده و پاخود شریعت خواهی مینمودند .

بدتر از همه حال مجلس میبود . نمایندگان یکدسته « شریعت خواهی » مینمودند ،  
 و دسته دیگر از ترس آنان برویه کاری میپرداختند . اگر تقیزاده جلو نگرقتی ، و قانون  
 اساسی بادتبردهای علما در مجلس خوانده شدی هر آینه پذیرفته گردیدی .

برای نمونه از درماندگی مجلس و رویه کاری نمایندگان ، بخشی از گفتگوهای نشست  
 روز پنجشنبه یکم خرداد ( ۱۰ ربیع الثانی ) را در اینجا میآوریم :

حاجی شیخ یحیی و کیل کرمان لایحه ای خواند که در آن چنین میگفت : « مشاغل این  
 مجلس مقدس بسیار است . ولی بملاحظه الاهم فالاهم بمقیده داعی مهمترین مسائل اتمام  
 قانون اساسی است . چرا که حافظ این مجلس محترم کلبه اتحاد و اتفاق عموم است و  
 از روزی که مذاکره بعضی از فصول شده این مذاکرات مورث اختلافات ناگوار شده و  
 این مطلب شمشیری بدست مستبدین داده و هزار گونه و هزار قسم القاء شبهه و اختلاف  
 مینمایند در صورتیکه اگر بدید! انصاف بنگریم اختلاف باین درجه نیست . در یکی دو مسئله  
 آنها ممکن است بدوساعت توجه اصلاح شود . هر گاه مقتضی است در مجلس محترم عمومی  
 مذاکره شود بنده هم رأی خود را علناً عرض مینمایم و اگر مقتضی نیست استدعا  
 میکنم زود تر تشکیل کمیسیون قانونی بشود تا در آنجا رأی خود را عرضه بدارم .  
 همین قدر اصلاح این کلمات اختلافیه و اتمام قانون اساسی فوق العاده بمحل  
 اهمیت است .

آقا میرزا محسن - اختلافی در بین نبوده و اگر تأخیری شده علت عروض نقاھتی



پ ۹۵

این بیکره نشان میدهد دستة مجاهدان سید حمزه را

است که بمزاج آقای سید عبدالله عارض گردیده .

آقای سید نصرالله - برای یکی دو مخالفت لفظی نمیدانم این چه مهمه ایست که در شهر منتشر شده . همه میدانند حجج الاسلام که بر همه طبقات خلق از مطالبه مجلس تقدم جستند فقط برای تقویت و اعلاى کلمه اسلام بود . بلی رفع ظلم و وضع عدل نیز مطلوبست . اهم ازو حفظ استقلال و مقام شریعت است ، چنانکه در این تغییر وضع بقدر شمره خلل مذهبی دست دهد هیچکس برای پذیرفتن حاضر نیست هرکس بمجلس مقدس امری که مخالف ناموس شرع باشد نسبت دهد مقتری و مفسد است و لامحاله این نسبت کذب از جانب مخالفین مجلس اشاعه میشود در انتشار ظلم و لوروزی هزار نفر کشته شود غایت ما فی الباب فسق است . لیکن چیزیکه موجب نقض احکام و وضع قوانین مخالف اسلام باشد کفر صریحست و قابل تحمل نیست . این حرفها مثل لوائح کفریست که منکرین از لسان مجلس طلبان در میان مردم منتشر میکنند که شاید وهنی بمقام منبع مجلس محترم وارد آورند (والله متمنوره ولو کره المشركون) .

حاجی میرزا ابراهیم آقا - مفسدین از هر نقشه که بکار بردند نتیجه نبردند . حالا از راه آقای اختلاف پیش آمده اند ولی آنها خیال خامیست و بهیچوجه از این راه هم بمقصود خود نائل نخواهند شد خدا لعنت کند کسی را که بقدر سرمویی باسلام خیانت کند . تا اینجا آنچه خواستیم آورد . این دو تن ، حاجی سید نصرالله و حاجی میرزا ابراهیم ، از دسته قانون خواهان می بودند . با آنها چه چنین دل بستگی به شریعت نشان میدادند :

« چنانکه در این تغییر وضع بقدر شمره خلل مذهبی دست دهد هیچکس برای پذیرفتن حاضر نیست » . دیگر چگونه میتوان قانون اساسی نوشت ؟! .. چگونه میتوان پروای « شریعت » نداشت و زردشتی و ارمنی و جهود را با دیگران « مساوی الحقوق » شناخت ؟! ...

« خدا لعنت کند کسی را که سرمویی باسلام خیانت کند » . اگر پاس اسلام را باین اندازه تکه بایستی داشت پس مشروطه اروپایی چه بوده ؟! .. قانون اساسی فرانسه را ترجمه کردن چه عنوانی داشته ؟! آیا اینسخنان جزاز راه ترس میبوده ؟!

در این نشست شاد روان طباطبایی ، آن پیشکام جنبش مشروطه خواهی ، نیز میبود ، و اوهم بگفتگو درآمد . ولی چه گفت ؟! ... « وکلا نباید باین حرفها اعتناکنند ما تا حال ازوکلای آذربایجان خیانتی ندیده ایم و نخواهیم دید » . چون تقی زاده و دیگران را که « شریعت خواهی » نمینمودند بیدین میخواندند مرد پاک نهاد این بدنامی را از آنان برمیکردانید . بیش از این باوری نمیتوانست و از خود قانون سخنی نمی یارست .

آن مجلسی که برابر ایستد و سینه سپر گرداند ، وبه « شریعت خواهان » پاسخ داده بگوید : « اگر شریعت کار زندگی را راه انداختی بمشروطه چه نیاز افتادی ؟! .. نمیبود ،

و نمایندگان آنچه در دل میداشتند گفتن نمی یارستند .

سخن کوتاه کنیم ؛ شور و شهن آزادیخواهی در میان تسوده تهران فرونشسته ، پیشکامان ست گردیده ، دو سید بکاری برنمیخواستند ، علمای نجف از آن راه دور چگونگی را در نیافته بحاجی شیخ فضل الله خوش گمانی مینمودند و با او همراهی نشان میدادند . ازهر باره چنین مینمود که محمدعلیمیرزا و اتابك در نیرنگهای خود فیروز خواهند گردید و با زور « شریعت » مشروطه را بهم خواهند زد .

آن ایستادگی که در تبریز ورشت و دیگر شهرها مینمودند چاره تهران نتوانستی کرد ، و هر آینه کار باشوب انجامیدی . و آنگاه در خود آن شهرها بیم دو دستگی رفتی . هنوز مشروطه خواهی آن نیرویی که « شریعت » را بکنار اندازد نمیداشت . راست است که آزادیخواهان تبریز دلیرانه « قانون مشروطه اروپایی » را میخواستند و آشکاره سخن خود را میگفتند . چیزیکه هست این سخن جز از دل های پیشروان برنمیخواست ، و چنانکه گفتیم دیگران آنها نفهمیده بزبان می آوردند ، که اگر فهمیدندی بیشترشان دو دل ایستادندی و یا آنان نیز بسوی دیگر گراییدندی .

رشته بجای باریکی رسیده بود و بیم گسیختن میرفت . لیکن در این میان پیش آمد تاخت و کشتار پسر رحیمخان و داستان اکرام السلطان ، که پی هم رخ داد ، نقشه هایی را که دربار برای بهمزدن مشروطه کشیده بود آشکار آورد ، و گفتگو هایی که در این باره در نشستهای مجلس ، بویژه در نشستهای پنجشنبه و شنبه یکم و سوم خرداد ، بمیان آمد و حالیکه نمایندگان از خود نمودند ، تهرانیان را دوباره بشور آورد و آتش مشروطه خواهی را در دل های آنان بار دیگر فروزان گردانید و بدینسان سوی مشروطه خواهان نیرو گرفت و آسبیبی که از رهگذر « شریعت » آماده گردیده بود از میان رفت . چنانکه همین داستان راخواهیم نوشت .

چنانکه دیدیم روز سه شنبه سی ام اردیبهشت در تبریز جوش و خروش بس سختی بود . زیرا مردم از تلگراف نمایندگان درباره دیرکردن قانون اساسی سخت برآشفته و بسخنان تند میخواستند و انجمن تلگراف تند میخواستند . شب چهارشنبه در آنجا

### داستان اکرام السلطان

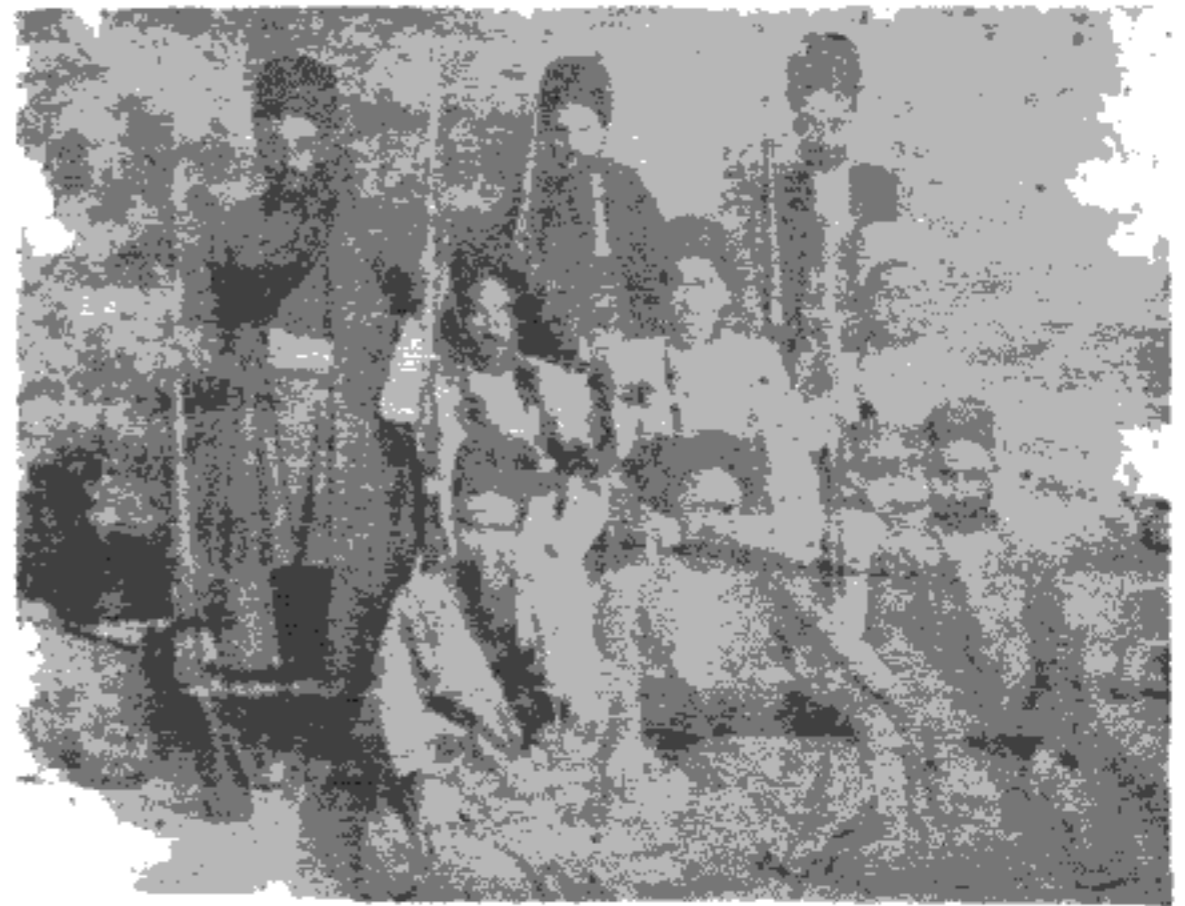
داستان شگفتی رخ داد ، داستانی که پرده از روی نقشه های خونخوارانه شاه بیکبار برداشت . چگونگی آنکه پاسی از شب گذشته که مردم از تلگرافخانه و توپخانه سراکنند میشدند ، مجاهدان که در آن شور و آشوب پاسبانی سران آزادی را بگردن داشته و همیشه در آن پیرامونها گردیدندی ، دوسه یا کسی را با تفنگ و فشنگ در يك کناری دیده بد گمان گردیدند ، و چون خواستند دستگیر کنند و بازجویی پردازند ، یکی از آنان بنام حاجی آقا (کرد حاجی آقا) که بس دلیر و بی باک میبود ایستادگی نمود . مجاهدان فرصت نداده او را در همانجا کشتند و دیگری بنام اسدالله دستگیر کردند ، و چون به بازجو و



باز پرس پرداختند دانسته شد اکرام السلطان برادر حاجب الدوله فراشاهی شاه ( همان نیرالسلطان پیشین) از تهران به تبریز آمده ، و این کسان را که از تفنگچیان زمان ولیعهدی محمد علی میرزا و خود جوانان بسیار دلیر و بی باک میبودند با چند تن دیگر بکشتن پیشروان آزادی برانگیخته و بهریکی يك تفنگ آلمانی و صد فشنگ و بیست اشرفی پول داده ، و اینان برای انجام چنان کاری بتلگرافخانه آمده بوده اند .

چون اسدالله یکی از عمدستان خود نریمان پسر عمویش را نشان میداد مجاهدان شبانه پرس آورفته همورا کشند .

فردا چون این داستان پراکنده گردید شور و تکان در شهر بیشتر شد و خشمها فزونی یافت . چون نریمان را که کشته و در خانه اش ( در کوی چوستدوزان ) انداخته



پ ۹۶

### میر یعقوب با چند تن از مجاهدان

بودند مردم دسته دسته بتمشایش میرفتند . نویسنده نیز که اینزمان هفده سال میداشتم با یکی از دوستان بتمشایش رفتیم ، و چون بخانه درآمدم جوانی تناور و بلند و زیبارویی دیدیم که بر روی زمین خوابیده و کسی را درخانه ندیدیم .

از آنسوی در تلگرافخانه و توپخانه امروز انبوهی بسیار بیشتر گردیده و شور

و خروش فزونی یافت . امروز گذشته از داستان اسدالله و همدستان او محمد قلیخان از قره داغ آمد و آگهیهای دیگری از تاخت و کشتار پسر رحیمخان و از نزدیک شدن او بشهر آورد . این داستان که تاکنون پوشیده می ماند ، امروز مردم از آن نیز آگاه گردیدند ، و همین خشم و سهش آزادیخواهان را بی اندازه گردانید .

دسته هایی از مجاهدان پرك خواستند که برای جنگ بقره داغ شتابند . کسانی نیز بشهر نرسیده بگرد آوردن تفنگ و فشنگ پرداختند .

رشته نگهداری شهر در دست دولتیان ازوالی و بیگلربیگی و کدخداها میبود . ولی بانان دلگرم نیایستی بود . بویژه در این هنگام که دولت آشکاره بدشمنی میکوشید .

امروز باز نمایندگان آذربایجان در تلگرافخانه میبودند . انجمن در باره داستان اسدالله ، و همچنین درباره آگهیهایی که از پافشاری پسر رحیمخان در تاخت و تاراج رسیده بود ، تلگراف پایین را فرستاد :

« توسط وکلای محترم آذربایجان بمجلس دارالشورای کبرای ملی شیدالله تعالی ارکانه ، شب چهارشنبه پاسی از شب رفته اسدالله نام نواد حضرت تقی معروف در تلگرافخانه مبارکه ، گرفتار استنطاقی که از او دیشب شده است اینست درج میشود مرا اکرام السلطان ، درخواستی گفت من از طهران مأموریت دارم که در تبریز بهر وسیله که ممکن شود اخلاف بانجمن ملی رسانده موافق صورتیکه داده اند بیست و دو نفر از اجزاء و اعضای انجمن ، ملی باید کشته شود معلوم است هر کس که در این راه خدمت کند از طرف . . . بمقام عالی رسیده و چنین وچنان خواهد شد حالا تو بیا برو یکی دو نفر از اعضا را با گلوله ، بزن و چند تبر بمجمع اهالی افکنده مردم جان همدیگر میافتند تو از میانه خود را ، خلاص می کنی من گفتم تفنگ ندارم همین تفنگ آلمانی که دستم بود با صد تا فشنگ ، بمن داده بیست عدد هم اشرفی داد من گفتم تنها از من کاری بر نمیآید گفت مطمئن ، باش من سیصد نفر مثل تو آدم حاضر کرده ام بمالغی پول داده ام يك تفنگ که در ، انجمن صدا کنند درده دقیقه سیصد نفر حاضر میشود از من قولی گرفت من متعهد ، شدم که بادستور العمل مشارالیه رفتار کنم این بود که چند مرتبه بانجمن و تلگراف خانه ، آمدم فرصت پیدا نکردم حالا که برای انجام مقصود آمده بودم گرفتار شده ام حتی پریشب ، توی کوچه با حاجی مهدی آقا مصادف شدم خواستم او را بزنم باز دست قضا همراهی ، نکرد بمقصود نایل شوم چون خدای تعالی خواسته است که این ملت مظلوم از تعدی ، مستبدین مستخلص شود اینست هراقدامیکه از جانب مستبدین میشود بی نتیجه میماند ، اکرام السلطان برادر حاجب الدوله عالیله است که از طهران بجهت انجام این خدمت ، معین شده است از این طرف چند روز است که از تعدیات و قتل و غارت عمومی پسر ، رحیمخان چندین تلگراف عرض شده است ابدأ جلو گیری نشده احوالپرسی هم ، از پسر رحیمخان نشده است تا این که امروز شنبه سوار پسر رحیمخان بقریه مشك عنبره

«چهار فرسخی شهر آمده علی‌الاصح بر سوار و قدرت خود میافزاید گویا مجلس دارالشوری»  
 «منتظر ورود پسر رحیمخان بشهر تبریز است تا عرایض انجمن ملی را صحیح بداند و»  
 «که با این مسئله از نتایج همراهی اولیای دولت در پیشرفت مقاصد مجلس دارالشوری است»  
 «منتظر جواب فوری (انجمن ملی تبریز)»  
 از تهران پاسخ پایین را دادند :

«تفصیل شبهه را که داعی گرفتاری اسدالله شده اطلاع دهید و بعد از دستگیری آن و»  
 «استنطاق برای کشف حقیقه امر چه اقدامات شده از اکرام السلطان در این خصوص تحقیقاتی»  
 «شده یا نه نتیجه چه فهمیده میشود معلوم دارید از رفقای اسدالله چه خبر دارید»  
 «(و کلای آذربایجان)»

انجمن دوباره تلگراف پایین را فرستاد :

«اسدالله در موقع ارتکاب سوء قصد گرفتار اکرام السلطان ده روز بوده در بابا باغی»  
 «منوقف منتظر نتیجه اقدامات و تدابیر خود بوده در شب که خبر گرفتاری اسدالله را شنیده»  
 «سوار شده فراراً رفته و تا حال محقق نیست کجا و کدام سمت رفته است و استنطاقیکه از»  
 «اسدالله شده همانست که تفصیلاً عرض شده حالا رفیع الدوله بیکلر بیکی هم آمده تنها»  
 «خودش استنطاق کرد بدون اجبار و تهدید باز بمعزیه‌ایه گفته چون سیم تلگراف اهر را»  
 «قطع کرده‌اند حالا از زرنق بالان بر آغوش با تلفون خبر دادند که پسر رحیمخان امروز»  
 «رو باهر حرکت کرده در موقع ورود قصبه اهالی بمقام دفاع بر آمده دعوی سختی کرده‌اند»  
 «معلوم نیست مقتول و مجروح چند نفرند بی پرده عرض میکنیم با اشاره و حکم دولت پسر»  
 «رحیمخان باین صدد آمده و در خیال آمدن تبریز است چاره و تکلیف فوری میخواهند»  
 «بمماطله گذرانند نائل بمقصود شوند ملت مسلح محض اینکه حمل بر اغتشاش نکنند»  
 «ساکت تکلیف ملت را معین فرمایند (انجمن ملی تبریز)»

امروز بار نخست ستارخان در میان آزادیخواهان پدیدار گردیده بکار برخاست .  
 بدینسان که چون دانسته شد اکرام السلطان پس از انجام کار خود در شهر و برانگیختن  
 اسدالله و حاجی آقا و دیگران ، به باغ «بابا باغی» (۱) در بیرون شهر رفته که در آنجا  
 چشم براه نتیجه باشد ، انجمن کسی را خواست که بدانجا رود و او را دستگیر کرده بشهر  
 بیاورد . ستارخان که این زمان از شمار مجاهدان می‌بود ولی در میان ایشان نامی نداشت ،  
 خواستار آن کار شده با چند تنی به «بابا باغی» شتافت . نیک بیاد میدارم که چگونه از  
 میان انبوهی راه باز می‌کرد و تفنگ به دست و گیوه بپا با همراهان خود از میدان توپخانه  
 می‌گذشت . من بار نخست بود او را میدیدم ، و چون از چهره مردانه و از چابکی رفتار و از  
 خویشتن داری او در شگفت شدم ، پرسیدم : این کیست و کجا می‌رود ؟ گفتند : ستارخان  
 قره داغیست که برای گرفتن اکرام السلطان به «بابا باغی» می‌رود .

(۱) باغی در یکفرسخی شهر است که شکارگاه و لیموها بوده .



ب ۹۷

ستارخان

ولی اکرام السلطان بامداد زود از گرفتاری اسدالله و دیگران آگاه گردیده بیدرنگ  
 روانه تهران شده بود که ستارخان با و نرسیده تهدیدت باز گردید .

در میان این آشوب و بهم خوردگی ، باز آزادیخواهان تبریز  
 قانون اساسی را میطلبیدند و باز کسانی بدگویی از محمدعلیمیرزا  
 کرده به برانداختن او میکوشیدند . سخنرانانی از اینان چنین  
 میگفتند : «آیا پسر رحیمخان یاغیست که این قتل و غارت را

باز پافشاری

تبریز

مینماید یا اینکه از طرف دولت مأمور این کار شده ...! بانجمن ایالتی و سردستان فشار آورده می گفتند: «اگر پسر رحیمخان یا غیبت ما بدفاع از شهر خود و از هموطنان خود قادریم. اجازه دهید آماده سفر گردیم» می گفتند «تکلیف ملت را معین کنید».

همانا از روزیکه این شور و جنبش برخاست کسانی از سران مجاهدان، بویژه از آنانکه از قفقاز آمده بودند، چاره کار را برانداختن محمد علیمیرزا میدانستند و آن فشارها برای همین میبود. لیکن نمایندگان انجمن و کسان دیگری از پیشروان جنبش زمینه برای چنان کاری آماده نمیدیدند یا خود میترسیدند، و از اینر و جلو گیری می کردند.

امروز هم بجلو گیری از آنان میکوشیدند، و برای آرام گردانیدن ایشان بود که بار دیگر تلگراف پایین را درباره قانون اساسی به تهران فرستادند:

«توسط آقایان وکلای محترم آذربایجان دام اقبالهم مجلس شورای کبری شیدانه»  
 «ارکانه اگر چه از وضع حال تبریز و هیجان اهالی این مملکت خاطر مبارک امناء ملت»  
 «آگاه است ولی شدت تعطیل اعضاء انجمن مقدس ملی را مجبور بتجدید و تکرار»  
 «مینمایند که تا زود تراست علاج و مداوای حال ملک و ملت آذربایجان را بفرمایند»  
 «روز بروز و آنآ فائاً هیجان در تزیید و عموم طبقات از هر نوع که تصور بفرمایید تعطیل»  
 «مطلق نموده و برای حصول مقصود تلاش مالی و جانی مینمایند حتی و لایات جزو و قصبه»  
 «و دهات آذربایجان ازداد و سند و امور رعیتی دست کشیده و ایلات و عشایر اطراف بهیجان»  
 «و حرکت آمده پای بر زمین می کوبند و مطالبه قانون اساسی را مینمایند و اراده آمدن»  
 «شهر را دارند که همراهی با اهالی تبریز بکنند هیچ شاهدهی بهتر از این نیست که»  
 «جماعت آرامنه با مفایرت مذهبی شریک درد ملت آذربایجان شده پریروز تلگرافاً»  
 «بخاکپای مبارک همایونی و حضور مبارک امنای دارالشورای اعظم عریضه نگار شده اند»  
 «بی پرده عرض می کنیم که هر گاه بقای ایران و حفظ ایرانیان رامینخواهند عاجلانه چاره»  
 «این هیجان و تهاجم را بفرمایند که بناموس انسانیت و خاک وطن عزیز قسم هر گاه در»  
 «سرموعد خیر اتمام و تحصیل قانون اساسی به ملت آذربایجان نرسد دیگر بهیچ تدبیر»  
 «جلو گیری و سکون ملت ممکن نخواهد بود و صرف نظر از همه چیز باید کرد (انجمن»  
 «ملی تبریز)»

همچنین اعیان تبریز تلگرافی باتابک فرستاده و حال شور و جوش مردم را با آگاهی دادند. از تهران از نمایندگان پاسخ پایین رسید.

«چنانکه مکرر عرض شده است بامضاء فرستادن قانون اساسی محتاج است باینکه»  
 «مشکلات آن در مجلس تصفیه شود آنهم چند روز مهلت لازم دارد از طرف هیئت وزراء»  
 «در این خصوص عدم مساعدت ملحوظ نیست چرا که موقع آن هنوز نرسیده است آقایان»  
 «و حجج الاسلام دامت برکاتهم کمال همراهی را دارند مگر پاره ای از... محض خود نمایی»  
 «و القاء شبهات کرده اند بهیچ وجه محل اعتناء و قابل توجه نیست لهذا از تمام»

«آقایان امناء و اعیان مملکت استدعا داریم متفقاً با انجمن محترم ملی صرف مساعی»  
 «مجددانه فرمایند تعطیل عمومی موقوف شده بی جهت اینهمه خسارات فوق الطاقه را»  
 «بر خود روا ندانند در صورتیکه موکلین محترم ما باین اصرار صواب دید ما را منظور»  
 «ندارند فراغت خاطر و جسارت لازم از ما سلب میشود که بانجام خدمات مشکله موفق»  
 «شویم ما را از این بابت آسوده فرمایند تا جداً بایفای وظایف پردازیم».

«وکلای آذربایجان»

پس از رسیدن این تلگراف، انجمن بر آن شد که از هر راه بسا شد مردم را بیاز کردن بازارها و ادارات، و این بود کسانی از واعظان و پیشمازان و از خود نمایندگان انجمن، بمیان مردم آمده با آنان سخنها راندند، و پس از خواهش و پافشاری بسیار بر آن نهادند که از فردا پنجشنبه بازاریان دکانهای خود را باز کرده بداد و سند و کار پردازند. لیکن علما و اعیان و سردستان تلگرافخانه را تهی نگزارده همچنان طلب قانون اساسی کنند. بازاریان نیز هنگام پسین، پس از بستن بازارها بانجا آیند. این را نهاده بنمایند گان نیز در تلگرافخانه تهران آگاهی دادند، امروز گذشته از نمایندگان آذربایجان محترم السلطنه دستیار اتابک بتلگرافخانه آمد. که آنچه پیام و دادخواهی از تبریز می رسد باتابک برساند. همچنین صنایع الدوله رییس مجلس برای شنیدن گفتگوها در تلگرافخانه می بود.

اینان همگی از نوید باز کردن بازارها خشنود گردیدند. ولی این نوید بکار بسنه نخواستی شد. زیرا همان هنگام که این گفتگوهای تلگرافی بسا تهران می رفت، چند تن سید از قره داغ بشهر آمده، و اینان آگاهیهای دیگری را از بیدادگری پسر رحیمخان و سواران او، و از چاپیدن دیدها، و کشتن مردان، و دست درازی بزنان، در میان مردم پراکنده گردانیدند. می گفتند: پسر رحیمخان و کسان او می گویند: «بهر دیهسی که سید و گماشته انجمن آمده خواهیم چاپید. بشهر تبریز هم در آمده انجمن را و بران، و هر که در آنجا باشد دست بسنه بشهران خواهیم فرستاد».

آن آگاهیها و این پیام، دوباره مردم را بخشم آورد. دوباره آوازها بهیاهو بلند گردید. کسانی بسخن آمده چنین گفتند: «با این کینه تیزی و بدخواهی که دشمن مینماید و در کوشش بنا بودی ما پافشاری نشان میدهد چه جای آنست که ما بازارها را باز کنیم؟! ما خرسندی نخواهیم داد که برادران ما در دیدها دچار آزار و ستم باشند و ما در شهر بخوشی و آرامی بکار داد و سند پردازیم. خرسندی نخواهیم داد که همچون کبک سردر زیر برف پنهان کنیم و از دشمن و تلاشهای آن نا آگاهی نماییم».

این گفتگوها تا پاسی از شب رفته در میان میبود. انجمن ناگزیر گردیده تلگراف پایین را بشهران فرستاد:

«پسر رحیمخان متصل دهات اطراف را با جمعیت و سوار بسیار چاپیده و بچهار»



پ ۹۸

### رحیمخان بانقیخان رشیدالملک

(این بیکره گویا در سال ۱۲۸۱ در ساوجبلاغ برداشته شده)

«دیشبی مشارالیه تلگرافاً و عیناً معروض شود این است لایحه استنطاق با امضاء اعضاء  
 «مجلس عیناً درج میشود ( بعد از مراجعت از کینگی (?) اکرام السلطان مرا خواسته گفت  
 «اسب خوب سراغ داری گفتم قراباغی‌ها خواهند آمد از آنها میخریم دو روز بعد  
 «کربلایی محمد نوکرش آمد مرا برد منزل اکرام السلطان که خانه رحیمخان بود بعد  
 «از ورود به حیاط مراتوی اطافی خواسته گفت کاری بنو رجوع خواهم کرد بکسی نگویی  
 «بعد مرا بقرآن که از بغلش در آورد قسم داد و گفت به هیچکس بروز ندهی حکم ...»

«فرسخی شهر آمده میگویند امشب وارد تبریز خواهد شد با ورود او شهر چه حالت خواهد  
 شد تصور فرمایید مردم بطوری در هیجان هستند که نمیتوان تصور نمود این عنرایض راه  
 و حرف و شوخی نپندارند که آنچه در این باب عرض میشود جواب مسرحت نیست همیشه از  
 «حکومت هم بواسطه عدم استعداد چاره و فایده نیست استدعای مؤکد میشود چاره و  
 «اقدامات فوری فرمایند . (انجمن ملی تبریز)»

بدینسان بکروز بسیار پرشورشی به تبریز گذشت . همان شب نشستی از علما و  
 اعیان و دیگران برپا ساخته دوباره اسدالله را بهای بازپرس کشیده چیزهایی از او پرسیدند  
 و آنچه پاسخ داد نوشتند و همگی پای آنرا مهر کردند که بتهران بفرستند . از این  
 بازپرس آگاهی‌های دیگری درباره بدخواهی دربار بدست آمد، و این بخش مردم افزوده  
 همانشب چنین نهادند که کسی بیاز کردن بازار خرسندی ندهد .

فرداشب همینکه آفتاب درآمد مردم رو بنگراف خانه نهادند و از

### آمادگی‌های

جنگی تبریز و بانجمن فشار آورده پرک خواستند که خود آماده رفتن بقره داغ  
 شوند . انجمن ناگزیر شده تلگراف پایین را بتهران فرستاد :

«خدمت و کلاهی محترم آذربایجان دامت تا ابیداتهم عین تلگراف دیروز جنابان  
 «عالی را در خصوص باز شدن بازار با صمیمه عقاید خودمان و ملاحظه صلاح عامه و  
 «رعایت نکات دیگر بملت انهاء و القاء نمودیم قرار بوده امروز پنجشنبه بازار را باز  
 «عموم اصناف و کسبه سر داد وستد و کسب خودشان بروند ولیکن بعد از دو ساعت فاصله  
 «که مجلس معظمی از علماء اعلام و محترمین و اعیان و اشراف با حضور و کلاه و اعضاء  
 «انجمن بجهت استنطاق از اسدالله خان نام تشکیل شده بود تمام زحمات را بی نتیجه  
 «گذاشته عموم مکت از عقیده‌ای که در باز شدن بازار حاصل کرده بودند منصرف و این قسم  
 «اقدام اکرام السلطان را در رخنه و اخلال اساس امر مقدس مشروطیت با دارایی مقام  
 «عالیه در دربار دولت منتج نتایج وخیمه دانسته و امکان نخواهد داشت تا امضاء قانون  
 «اساسی دیگر يك کلمه حرف دائر باین مسئله بملت گفت و برای اینکه اهمیت استنطاق  
 «را ملتفت و کاملاً آگاه باشید خلاصه استنطاق اسدالله خان را و تقریریکه در محضر علماء  
 «اعلام و سایر حاضرین در مجلس کرده و نوشته شده مخابره گردید و عین استنطاق هم  
 «با پست ایفاد میشود (انجمن ملی تبریز)»

همچنین اعیان تلگراف دیگری با تائب فرستادند . نیز چون مردم خواستار بودند،

رویه بازپرس اسدالله را با تلگراف بتهران آگاهی دادند بدینسان :

«خدمت و کلاه محترم آذربایجان دامت تا ابیداتهم اینکه در تلگراف دو ساعت قبل  
 «عرض شد صورت استنطاق اسدالله خان با پست تقدیم میشود چون ملت راضی نشد  
 «استنطاق مشارالیه اختصاراً عرض شود و با نهایت سختی خواستگار شدند که استنطاق

«است این چهار نفر باید کشته شوند میرزا حسین آقا شیخ سلیم حاجی مهدی حاجی»  
 «محمد جعفر مؤمن پرسید تفنگ داری گفتم يك تفنگ ورنندل دارم يك تفنگ بردانقا»  
 «گفت با این تفنگها نمیتوانی کار بکنی رفت يك تفنگ آلمانی بایک قطار فشنگ آورده»  
 «بمن داد مراجعت کرده آمدم دو روز اتصالاً بتلگرافخانه آمده رفتم روز سیم باز آمدم»  
 «فرستاده مرا برد گفت چرا اقدام نمیکنی جواب دادم که حالت شهر منقلب است و جای»  
 «این اشخاص را درست نمیدانم کجا هستند صبر کن تا من فرصتی بدست آورم گفت چرا»  
 «اقدامی در این باب نمیکنی گفتم ممکن نمیشود گفت اینها سخت مطالبه قانون میکنند و از»  
 «تهران هم باشند بمن تا کید میکنند هر چه زود تر عمل را بانجام برسان پس حالاکه اینطور»  
 «امشب را رفته این مسئله را بانجام برسان لااقل یکی از اینها را بکش و اگر هم»  
 «توانستی که سه تیر در میدان توپخانه خالی بکن بعد آمده آقا میرزا حسین را در میدان»  
 «توپخانه دیده که با دو سه نفر و فانوس میخواهند بروند از عقب آنها رفته و هر چه»  
 «خواستم کاری بکنم رعب از اقدام عمل مانع شد تا اینکه در توی دربند رفته و من هم»  
 «از عقب سراو میرفتم دیدم امشب را امکان ندارم و نوکر را گفتم امشب را بگذاریم شب»  
 «دیگر اقدام خواهم کرد در بازارچه صفی دیدم حاجی مهدی آقا را خواستم کاری بکنم»  
 «پشیمان شدم مرتبه دیگر دیدم و از اقدام نادم شدم بعد از آن بخانه خود رفتم صبح نوکر»  
 «اکرام السلطان آمده قهوه خانه حاجی عبدالله کربلایی محمد نام آمده و با هم چایی»  
 «خوردم بیست عدد پنجهزاری طلا داد که اکرام السلطان فرستاد خرج نمایدم امشب کار»  
 «را تمام نمایدم بعد هر چه بخواهید خواهم داد امشب هم اکرام السلطان را ببینید عصری»  
 «رفتم بمن گفت چرا کار را تمام نمیکنید معلوم میشود پشیمان شده اید گفتم حضرات را»  
 «پیدا نمیکنم دوشب است که آقا میرزا حسن در تلگرافخانه میخواهد جای آقا شیخ سلیم»  
 «هم معلوم نیست بعد اصرار کسر مأموریت خود را تمام کنی شب چهارشنبه آمدم»  
 «بتلگرافخانه گرفتار شدم چهار شب قبل با اکرام السلطان ملاقات کرده بودم در میان»  
 «تقریرات خود اظهار نمود بکشد هم با اشخاص مفصله الذیل بخانه آقا میرزا حسین»  
 «رفتم شاید او را بز نیم (تقی) (حاجی آقا) (اسماعیل) تقریر اسدالله خان در شب پنجشنبه»  
 «(۱۰) ربیع الثانی بهمین نحو است که در محضر جمعی با کمال وضوح تقریر کرد (علی»  
 «بن موسی) (مبین التجار) (حاجی میرزا تقی آقا) (دبیر السلطنه) (صادق) (ربیع الدوله»  
 «بیکلریگی) (محمد صادق خان پسر ساعد الملك) (اقبال لشکر) (محسن الطباطبایی)»  
 «(آقا سید رضی) (خازن لشکر) (جعفر) (امین التجار) (بصیر السلطنه) (انجمن ملی تبریز)»  
 پس از اندکی از تهران پاسخ پایین رسید.

«از شدت نگرانی که داشتیم از وضع استفسار شده تا حال جواب نرسیده بود و»  
 «قلوب فدویان بی اندازه مضطرب مانده بود لهذا بتلگرافخانه آمدمیم که حضوراً استفسار»  
 «شود تلگراف زیارت شد امروز صبح در مجلس اقدامات لازمه و تأکیدات اکید»  
 «بوزارت داخله و وزارت جنگ بعمل آمد در رفع غایله و توقیف رحیمخان و انتزاع ریاست»

«ایل و سوار چلبیانلو و احضار پسر رحیمخان بوزارتین آنچه لازم است نوشته و گفته»  
 «شده است با وضع مسامحه دولت نتیجه سریمه را نمیتوان امید داشت لهذا تا ظهور»  
 «نتیجه اقدامات و کلا اهالی آذربایجان را لازم است که از مدافعه جان و مال و عرض»  
 «ناموس اولاد وطن غفلت نداشته باشند البته مجلس هم تا دم آخر بتکلیف خود عمل»  
 «کرده از تحصیل رفاه ملت صرف نظر نخواهد کرد و از اقدامات خودتان در باب مدافعه»  
 «و حفظ نفوس ابنای وطن اطلاع بدهید اکرام السلطان بدست آمده یا خیر چون وقت»  
 «مجلس منقضی میشود مرخص شده رفتم (تقیزاده) (احسن الدوله) (مستشار الدوله) (میرزا آقا)»  
 «(حاجی میرزا ابراهیم)»

این تلگراف چون بمردم خوانده شد همه شادمانی نمودند. چون پسرک آمادگی  
 برای نگهداری شهر داده شده بود مجاهدان در زمان بکار پرداختند و دبری نگذشت که  
 شهر رویه سر بازخانه ای بخود گرفته. دسته های مجاهدان با طبل و شیپور و بیرقهای سرخ  
 آمدن گرفتند. هر دسته ای بتلگرافخانه آمده. و از آنجا به توپخانه گذشته. و از آنجا  
 بمیدان مشق رفته بمشق میپرداختند.

نتیجه کوششهای چند ماهه. امروز نمودار گردید. امروز بجای شور و خروش  
 نمایشهای سپاهیان در میان می بود.

چون مجاهدان باین کار  
 برخاستند نظام الملك والی نیز  
 ناگزیر بکارهایی برخاست او نیز  
 با آگاهی از انجمن کسانی را برای  
 گرد آوردن «فوج بهادران» فرستاد  
 که دوروزه سربازان را بشهر بیاورند.  
 نیز دستور داد توپچیان که در شهر  
 میبودند توپها را بیرون آورده آماده  
 گردانند. همچنین سوارانی که در شهر  
 میبودند در شهر گردیده نگهبانی  
 نمایند.

شب آدینه خود مجاهدان در شهر  
 گردیده نگهبانی می نمودند. فردا  
 آدینه از آغاز روز باز نمایشهای جنگی  
 در میان بود. دسته ها با طبل  
 و شیپور و درفش. ملایان و -  
 سیدان با شمشیرهای آخته در جلو.



میآمدند ، و از تلگرافخانه و توپخانه گذشته بمیدان مشق میرفتند . در تلگرافخانه شادروان شیخ سلیم یا آقا میرزا علی یامیرزا حسین سخنها پانان میراندند . میرزا جواد ناطق که از سفر ماکو و ارومی بازگشته بود گفتارها میراند . امروز شماره مجاهدان یا سپاهیان توده بیشتر و دسته‌ها پرشکوه‌تر میبود و تا هنگام پسین همچنان نمایش میرفت .

امروز تلگرافی از تهران رسید که درباره پسر رحیمخان دستیاران با وزیر داخله و وزیر جنگ گفتگو کرده‌ایم . بنظام‌الملک و همچنین به پسر رحیمخان دستور های تلگرافی داده شده ، ولی ما باین اندازه پس نکرده درخواستهای دیگری کرده‌ایم . در این تلگراف باز خواستار شده بودند بازارها باز شود و غدغنها نموده بودند . فردا شنبه مردم همچنان در تلگرافخانه و آن پیرامونها گرد آمدند . امروز چون مهلت ده روزه که نمایندگان از تهران ، برای پایان رسانیدن قانون اساسی ، گرفته بودند بانجام مبرسید ، انبوهی از مردم همان را دستاویز ساخته شور و خروش بیشتر مینمودند ؛ و تلگرافهایی را که از نمایندگان درباره خواننده نشدن قانون نامبرده و بدیر افتادن آن رسیده بود ، نادیده گرفته همچنان قانون میطلبیدند و پافشاری نشان میدادند ، و کسانی از آنان با طاقهای دستکاه درآمده به تلگرافچیان پرخاش مینمودند و فرصت کار نمیدادند .

چون شور و خروش دراز کشیده بود کم‌کم رشته از دست خردمندان بیرون رفته بدست آشوبگران میافتاد ، و کم‌کم برخی ناسامانیها پدیدار میگردد . شکفت است که باربران و اینگونه بیچیزان از پیش آمد لذت میبردند ، و با آنکه در نتیجه نبودن بازار بیکار و بی پول میماندند با سختی زندگانی ساخته باز شدن بازارها را نمیخواستند . اینان معنی قانون اساسی را نمیدانستند و با این همه در طلبیدن آن پافشاری مینمودند . از انجمن تلگراف دیشبی نمایندگان خوانده شد . ولی بجای سودزبان پدید آمد . زیرا مردم بهیاهو برخاسته داد زدند : « تا امضا شدن قانون اساسی بازارها را باز نخواهیم کرد » . تا نزدیکی نیمروز این هیاهو میرفت . میتوان گفت حواستن قانون اساسی سودایی، گردیده و سرهای کسانی افتاده بود .

در اینمیان آگاهیهایی که از قره داغ مبرسید بشور مردم میافزود انجمن هنگام پسین تلگراف پایین را بتهران فرستاد :

« خدمت و کلای محترم آذربایجان دامت تأییداتهم در باب قتل و غارت پسر رحیمخان دیروز مخایره فرموده اند از وزارت داخله احکام لازم بحکومت آذربایجان »  
 « و پسر رحیمخان صادر شد اولاً تا بحال چنین حکمی از طهران نرسیده اعضاء منضم »  
 « دارالشورای کبری و جنابان عالی این مسئله را چنین بنظر حقارت مینگردند که گویا ،  
 « نزاع ملکی مابین دو نفر مالک واقع شده و مذاکره را برای اصلاح امر و رفع غایله با »

« وزارتین داخله و جنگ مینمایند که وزارت داخله میفرمایند احکام لازمه صادر شد »  
 « هیئات هیئات آقایان و کلای محترم پسر رحیمخان عد؛ مقتولین دهات قره داغ را ،  
 « بدویست نفر رسانده شهر تبریز مثل وقعه شیخ عبیدالله پراز دهاتبهای اطراف شهر ،  
 « مساجد فحلات پر از زن و بچه بیچاره و بی صاحب رعیت کجا بیدچه میفرمایند سوارپسر ،  
 « رحیمخان تا قریه شیرنجه يك فرسخی شهر را چاپیده و غارت کرده میدانیم که اتکال ،  
 « رحیمخان بکجاست این حرکات جورانه پسر رحیمخان و قتل و غارتی که کرده آنآ ،  
 « فائاً بر عده سوار خود افزوده و تشدد بر قتل و غارت دارد باعث خوشوقتی کیهاست ،  
 « قربان و تصدق و کلای خودمان برویم تا کی و تا چه وقت باید معقولیت بخرج دهید ،  
 « مال و جان و ناموس مسلمانان بیاد رفت گرمسلمانی همین است که ماها داریم خاک بر ،  
 « سرما مسلمانان عجب امنیت مالی و جانی حاصل شد اگر معجلا خبر حبس و زنجیر و ،  
 « معزولی رحیمخان از ریاست اهل و سوار نرسد و دولت حکم صریح بر مجازات و گرفتاری ،  
 « پسر رحیمخان نکند نمیدانیم چه عرض کنیم چه خواهد شد (انجمن ملی تبریز) ،

در کتاب آبی مینویسد : امروز نامه‌ای از بیوکخان بدست افتاد که برای نظام - الملك فرستاده و در آن تاراج کردن دبه ها را آگاهی داده و از نظام‌الملک پرک خواسته بود که بشهر درآید و انجمن را بیرون راند .

این سخن باور کردنیست . زیرا بیگمان آن تاخت و تازها با دستور دولت می بود ، و بیگمان بیوکخان را بشهر آوردن میخواستند . چیزیکه هست در روزنامه ها یادی از این نشده و من خود چنین چیزی بیاد نمیدارم . مبیاید گفت آنرا بیکبار پنهان داشته باشکار نیاورده اند .

این شور و خروش و جوش و جنبش که از دو هفته با زدر تبریز و دیگر شهرها میرفت ، و این تلگرافهای پیاپی که در میان تبریز و تهران در آمد و رفت میبود ، چنانکه دیدیم مجلس شوری در برابر آن جز بی پروایی نمینمود ، و آن کار تبریز را بی انگیزه دانسته رنجیدگی نشان میداد . لیکن داستان پسر رحیمخان و پس از آن داستان اکرم - السلطان مجلس را نیز بجنبش آورد .

### جنبش مجلس و نتیجه آن

چگونگی آنکه روز سه شنبه سیام اردیبهشت ( ربیع الثانی ) که تازه آگاهی از تاخت و کشتار پسر رحیمخان مبرسید ، و تنها تلگراف نخست انجمن که جلوگیری از آوردن غله و زرد و خورد با فرستادگان انجمن و کشتن کسانی را آگاهی میداد بدست نمایندگان آذربایجان رسیده بود مستشارالدوله داستان را در مجلس بمیان آورد . شرفالدوله نیز گفته او را دنبال کرد .

لیکن این گفته‌ها در مجلس نهانید و نمایندگان ، که گوشه‌اشان پر از فریاد های ستمدیدگان شیراز و عراق و قم میبود ، ایشرا نیز از شمار آنها گرفتند و پروایی نمودند .

چنانکه گفتیم مجلس ارج خود را از دست داده و خود يك دستگاہ بیکاره‌ای شده بود . پس فردا پنجشنبه یکم خرداد ( ۱۰ ربیع الثانی ) ، که تلگرافهای دیگری از تبریز ، چه درباره بیداد گریهای پسر رحیمخان و چه در زمینه داستان نوپدید اکرام السلطان ، رسیده بود نمایندگان آذربایجان بر آن شدند که داستان اکرام السلطان را که یکسره بشاه برمیخورد پوشیده دارند ، ولی از بیداد گریهای پسر رحیمخان دوباره بگفتگو پردازند . چنانکه دیدیم در نشست امروز بود که حاجی شیخ بهیجی وکیل کرمان سخن از قانون اساسی بمیان آورد ، و برخی نمایندگان آن روبه کارها را از خود نموده و درماندگی مجلس را بهمگی نشان دادند .

پس از آن گفتگو مستشارالدوله سخن در آمده دوباره داستان پسر رحیمخان را گفت ، و همه آگاهیهایی که از تبریز رسیده بود یاد کرد و چنانکه خواهش تبریزیان بود درخواست نمود ، که رحیمخان را از ایل بیگی گری برکنار گردانند ، و او را بند کرده بیازپرس و داوری کشند .

حاجی میرزا ابراهیم آقا سخن او را دنبال کرده گفت : اگر آن تاراج و کشتار بادستور دولت است پس این مجلس چیست ؟ .. اگر سرخود است پس چرا از رحیمخان بازخواست نمیکند ؟ ..

محتشم السلطنه نماینده اتابك خواست پرده کشی کند چنین گفت : « تصور نشود که صدور اینگونه حرکات با اطلاع دولت باشد ایلات حالشان معلوم است . . . سپس گفت : « سردار نصرت تبریز میجوید . . . باز گفت : « البته وزارت داخله بر حسب تکلیف خودشان اقدام خواهند نمود . »

حاجی سید نصرالله بهواداری ازو برخاسته چنین گفت : « ساحت دولت از این چیزها منزّه است . . . باید اصلاح راحتی الامکان از دولت بخواهید . »

ولی این پرده پوشیها سودی نداشت و سخن دامنه پیدا کرد ، و تقی زاده پس از سخنانی چنین گفت : « وزیران یا باین بیداد گریها چاره کنند یا همگی از کارکناره جویند . » حاجی امام جمعه خوبی گفت . اینکه میکویند بدولت بدگمان نباشیم چگونه شود ؟ . . . اهر که دارای چهار هزار خانوار است رحیمخان تا بحال کی میبایست با آنجا تازد ؟ !

این گفتگو از پسر رحیمخان و پافشاری و کلای آذربایجان عنوان داد که هر نماینده‌ای از آشوب شهر دیگری بنالد ، و بدینسان نامهای بسیاری از بیدادگران ، از کهنه و نو ، بمیان آید .

وکیلالتجار از آشفتگی خلخال و از بیداد گری شکرالله خان گله کرد . سید حسین از بیدادگری سالار الدوله که این زمان تازه بکار برخاسته بود سخن راند . نمایندگان دیگری نامهای عمید السلطنه تالش و قوام‌الملک و حاجی آقا محسن را بمیان آوردند .

متولیباشی بتهران آمده بود و نیازی بدادخواهی ازوباز نمیمانند . حاجی آقا محسن را که بطهران خواسته بودند تا قم آمده و از آنجا بازگشته بود . نمایندگان می‌پرسیدند : که دستور داد که از آنجا باز گردد ؟ ! . . .

این سخنان در پرده گله و دادخواهی و بدگویی از اتابك میبود . چه او را پاسخده این آشوبها و بیدادها میدانستند . امروز نخستین روزی بود که بیشتر نمایندگان ازو بدگویی ورنجیدگی مینمودند . محتشم السلطنه بهریکی از اینها پاسخی میگفت و بهانه‌ای یاد میکرد . لیکن هر کس میدانست ارزش آنها چیست .

بدینسان برای مجلس یکروز پرتگانی میگذاشت . يك نشستی که با آن سستی و درماندگی آغاز یافته بود ، و با این تندگی و سختگیری بیابان میرسید .

در اینمیان ستمدیدگان عراقی و شیرازی که بدادخواهی از حاجی آقا محسن و قوام در بهارستان بست می‌نشستند و کسان دیگری از تماشاچیان رو بمجلس آورده و بانبوهی ایستاده گوش باین سخنان میدادند . آنان نیز با این شورو سش همبازی مینمودند .



پ ۱۰۰

### قوام‌الملک شیرازی

همانروز چون مجلس بیابان رسید و نمایندگان و تماشاچیان با دل‌های پرسهش پراکنده شدند ، داستان را بهمه جای تهران رسانیدند . ما هم دیدیم که نمایندگان آذربایجان این پیش آمد مجلس و گفتگوهای را که بابودن دستیار اتابك رفته بود ، به تبریز آگاهی داده در خواستند که بازارها باز شود . لیکن تبریزیان نپذیرفتند و انجمن روز آدینه تلگراف بس تندگی به نمایندگان فرستاده ، ریختن زنان و بچکان بیدست‌وپای قره‌داغ را

بشهر، و اینکه پسر رحیمخان تا یکفرسخی شهر آبادبهارا چاییده، آگاهی داده، در آن تلگراف چنین گفت: «میدانیم اتکال پسر رحیمخان بکجاست؟...»

این بود روز شنبه چون هنگام سپین مجلس بر پا شد صنیع الدوله گفت: کارهای دیگر بماند، از تبریز آگاهیهای ارجداری رسیده که باید در نشست ویژه‌ای خوانده شود.

این را گفته بانمایندگان بپاخواستند و باطاق دیگری رفتند

در آنجا چون تلگراف تبریز خوانده شد خروش از نمایندگان برخاست. بسیاری از ایشان بگریه پرداختند. چنین حالی در مجلس تا آن روز دیده نشده بود. همانا داستان اکرام السلطان را در آنجا هم به میان نیاوردند.

امروز گروه انبوهی از مردم (پنجهزار تن بیشتر) به بهارستان رو آورده بودند. گفتگوهای روز پنجشنبه مجلس تهرانیان را شورانیده و برای همدردی با تبریز آماده گردانیده بود. اینان چون آگاهی از چگونگی میخواستند و بیتابی مینمودند، نمایندگان همچنان خروشان و اشکریزان بسالون بازگشتند. بسیاری از تماشاچیان نیز میگریستند. نمایندگان آذربایجان سخن درآمدند. میرزا فضلعلی گفت: دیگر گذشته از آنکه ما پرده پوشیم کنیم. برادران و خواهران شما در آذربایجان دچار پنجه بیدادند آیا شما چه میخواهید بکنید؟! .

حاجی محمد آقا نالان گفت: آذربایجانیان چه گناهی کرده‌اند دوستان و پنجاه تن از ایشان کشته شوند و شما در اینجا آسوده نشینید؟! . . . با اینحال دیگر ما چرا بمجلس می‌آییم؟! . . .

تقی‌زاده نالان گفت: من حال گفتن نمیدارم. شما چاره این کار کنید.

بدینسان هر کسی سخن میگفت. آن دو دستگی که در میان نمایندگان میبود فراموش شده همگی جز یکدلی نمی نمودند. پس از گفتگوهایی چهارتن از نمایندگان را - حاجی نصرالله، مستشارالدوله، حاجی میرزا ابراهیم آقا، حاجی محمد اسماعیل - برگزیده بدربار نزد اتابک فرستادند که چگونگی را گفته پاسخ خواهند.

اتابک بیارک خود رفته بود. فرستادگان همراه محترم السلطنه روانه آنجا شدند و با اتابک دیدار کرده چگونگی را گفتند. اتابک دلسوزی از خود نشان داده در زمان مخیر السلطنه و محترم السلطنه رابه دربار بنزد محمد علی میرزا فرستاد که چگونگی را باو آگاهی دهند و پاسخ بیاورند.

از آنسوی چون این چهار تن در بازگشت دیر کردند و مردم در بهارستان بیتابی مینمودند مجلس دوباره و توقی الدوله و حاجی معین التجار را برگزیده بدربار فرستاد. چون آنان نیز دیر کردند، این بار میرزا محسن وسید محمد بهبهانی (پسر شادروان بهبهانی) را برگزیده گسیل داشتند. چون از اینان نیز آگاهی نرسید حاجی امین الضربرا باکسانی روانه گردانیدند.

بدینسان فرستادگان پی هم میرفتند و تا چند ساعت از شب رفته مجلس بر پا و مردم در بهارستان چشم براه میداشتند. محمدعلیمیرزا دستخطی درباره برداشتن بیوکخان از ایل بیگی گری قره داغ و برکنار گردانیدن اواز سرکردگی سواران بیرون فرستاد و درباره رحیمخان نوید بند کردن او را داد.

فرستادگان پس از چند ساعت درنگ با این دستخط و نوید بازگشتند. لیکن مجلس این را نپذیرفت و مردم سخت بهیاهو برخاستند، مجلس چنین نهاد که با فشاری نموده سه چیز را از شاه بخواهد: یکی برکناری رحیمخان از کارهای دولتی و بند کردن او. دیگری برکناری پسر او از کارهای دولتی. سوم ایمنی تبریز و دلجویی از تبریزیان. پس از این نهش چون شب به نیمه رسیده بود خواستند پراکنده شوند. مردم خرسندی نمیدادند و جلوشان رامیگرفتند و سرانجام تا فردا مهلت خواستند و بخانه‌های خود رفتند. فردا یکشنبه چهارم خرداد (۱۳ ربیع الثانی)، در تهران یکی از روزهای خیزش تهرانیان پرهیاهوی تاریخی بود امروز تهرانیان بیاری تبریزیان بازارها بیاری تبریزیان را باز نکردند، و از آغاز روز دهم بدسته روسوی بهارستان آورده در آن پیرامونها انبوه شدند. مجلس از آغاز روز برپا گردیده بروی درخواستهای سه گانه ایستادگی نشان داد.

از دربار برویه کاری گفته بودند: با بودن علما و نمایندگان آذربایجان و کسانی از اعیان، از تبریز درباره پیش آمد جستجو رود: از اینرو نمایندگان دهکانه آذربایجان و حاجی امین الضرب و حاجی محمد اسماعیل همراه دوسید و پسران ایشان. آهنگ دربار کردند، و در آنجا با امام جمعه تهران و حاجی شیخ فضل الله و پسر او شیخ مهدی و نزل السلطان و نایب السلطنه و عضد الملک و اتابک و وزیران گرد آمده فراهم نشستند. نخست با اتابک گفتگوهایی رفت. سپس همگی به تلگرافخانه عمارت گلستان رفتند و با تبریز بگفتگو پرداختند (گفتگورا خواهیم آورد).

مجلس همچنان برپا می بود و نتیجه رامی بیوسید. از آنسوی مردم همگی اطافهای مجلس و سراسر باغ بهارستان و جلوخان مجلس و خیابانها را پر کرده بودند، و در هر گوشه‌ای يك هلاپی، باطلبه، یا یکجوان فرنگ رفته‌ای، یا يك آزادبخواهی، بروی يك بلندی ایستاده بمردم سخن میراند. هر کس از دانسته‌های خود می گفت.

امروز تهرانیان در دشمنی با محمد علی میرزا اندازه نشناختند و آنچه میدانستند و توانستند گفتند. امروز نام مادر او «ام الخاقان» را بزبانها انداختند و سخنانی را که درسی و اند سال پیش درباره آن زن گفته شده بود، سخنانیکه بنیادی جز پندار و گمان نمیداشت. تازه گردانیدند.

یکمرد بافهم آذربایجانی که این زمان در تهران میزیسته و گاهی نامه‌هایی بحاجی مهدی آقا کوزه کنانی مینوشته و برخی پیش آمد ها رامی ستوده، یکی هم داستان امروز



استوده است ، و من بهتر میدانم برخی از نوشته های او را بیاورم .  
مینویسد : «عمارت فوقانی و تحتانی و سخن و خیابانها از آدم مثل دریا موج میزد .  
و بانکه از جیب دستمال یا قوطی سیکار بیرون آوردن اشکال داشت . در آن فضای وسیع  
نرها تنگ میشد .

در هر اطاق و هر مجمع و هر گوشه نطقها ایستاده دست از جان شستند و آنچه در دل  
اشقند گفتند . . . محض جهت نمونه از چند فقره اشاره مینمایم :

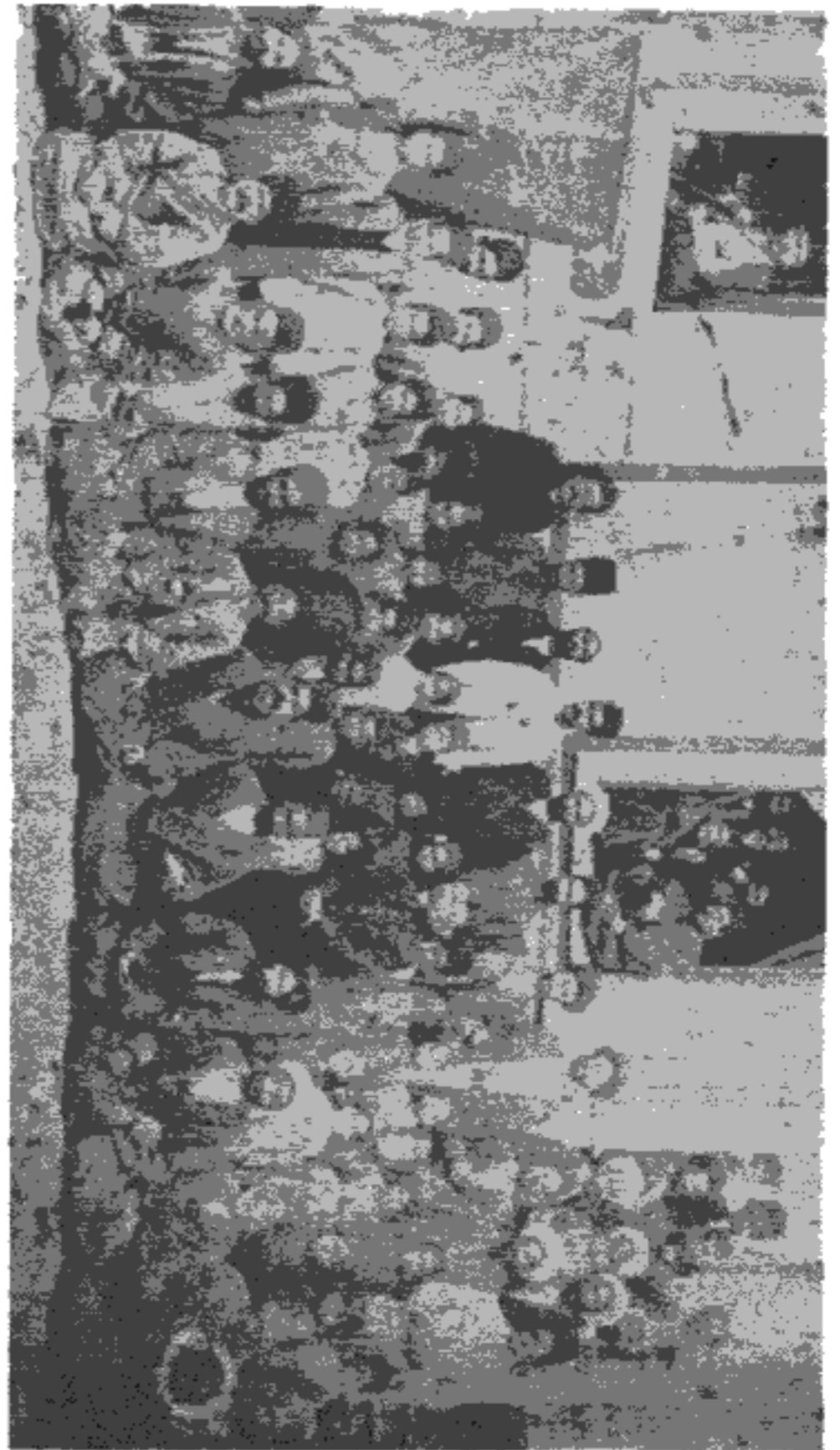
آخوندی می گفت : حضرات هر گاه خداوند روزی شما را قطع کند او را بندگی  
میکنید ؟ ! . . هر گاه پیغمبری عوض آنکه شما را براه راست دعوت نماید ، براه کج دلالت  
کند او را به پیغمبری قبول میکنید ؟ گفتند : نه . گفت : هر گاه پادشاه مستبد و جابرو  
مخل آسایش رعیت باشد و به تباهی آن کوشد او را پادشاه می دانید ؟ ! . . گفتند نه .  
گفت مگر نمی دانید که پسر رحیم خان را خود شاه . . . تحریک و تعلیم داده که دمار از  
روزگار آذربایجان در بیاورد ؟ . . مردم داد زدند : ما هیچوقت چنین پادشاهی را نمیخواهیم .  
یکنفر خان فرنگی مآب عینکی بیا ایستاده سر گذشت لویی شانزدهم را از سر تا  
پا خواند و سخن را تا آنجا رسانید که هفتاد گناه بروتایت کردند و خودش و زنتش را سر  
بریدند . مردم گفتند . فرانسه نباشد ایران باشد ، لوی شانزدهم نباشد محمدعلیشاه باشد  
ما حاضریم اینرا بمحاکمه بکشیم .

یکنفر طلبه بیا ایستاده گفت : حضرات میدانید ماها در اینمدت از دست سلاطین -  
قاجاریه چها کشیده ایم ؟ ! . سپس بنا کرد از فتحعلیشاه و محمد شاه گفتن . نوبت بناصر -  
الدینشاه رسید از هر جا داد زدند خدا قبر او را پر از آتش کند . مظفرالدینشاه را رحمت  
ودعا گفتند . آخر گفت الان در دست یکنفر خبیث گیر کرده ایم ! یکمرتبه صداها بلند شد  
ما چنین پادشاهی نمیخواهیم . ما پسر ام الخاقان را نمیخواهیم .

یکخانمی بیا ایستاده گفت : میدانید فرق مرده با زنده چیست ؟ . . مرده احساس درد  
نمیکند ، و اگر دست و اعضای او را ببرند درك نمیکند . اما زنده متأسلم میشود . سپس  
گفت ما ایرانیان مرده بودیم ولی اکنون زنده شده ایم و روح بسا بدان ما دمیده شده .  
برادران ما را در آذربایجان قتل و غارت میکنند مثل اینست که دست ما را می برند ، و چشم ما  
را میکنند ، ما نباید تحمل کنیم .

میرزا احمدخان نامی گفت : ما فعلا از شاه دو چیز میخواهیم : اول اینکه بزودی  
هرچه تمامتر از تبریز ترضیه بیاورد . دوم اینکه رحیم خان را بما سپارد تا در جلو این  
عمارت او را بسدار کشیم و الا باید خود شاه بدار کشیده شود . صداها بلند شده گفتند :  
حرف اینست .

در طهران بیست و یکباب مکتب خانه بطرح جدید است . شاگردان تمامی آنها با  
علم مخصوص وارد شده هر یکی در طرفی صف کشیده خطابه ها خواندند . یکنفر بچه -



پیکره ۱۰۱ نشان میدهد نشست آزمایشی یکی از دبستانهای تهران را ( دبستان سیادت در شهر نو )  
پ ۱۰۱  
که چون در تابستان سال ۱۲۸۴ ( ۱۳۲۵ ) بر داشته شده در اینجا آوردیم .

دوازده ساله سرش را بلند کرده بوکلاکه در تالار فوقانی بودند خطاب کرده گفت: «ای وکلای ملت، ای بزرگان ما، شما نکو بیدما عمر خودمان را رانده ایم و از ما گذشته آخر ما صغیریم و از دست ما هیچ چیز نمیآید شما را قسم میدهم بخدا ما را در چنگ استبداد نگذارید. برای آینده ما فکری کنید، بیکمرتبه جماعت بگریه افتادند بحدی شیون شد که مثل روز عاشورا...»

تا اینجاست نوشته های مرد آذربایجانی، بدینسان مردم با سخنرانی و خروش و گله و گریه روز میگذاردند، و چشم براه باز گشت دو سید و نمایندگان آذربایجان از دربار میداشتند.

امروز زنان تهران نیز در خیزش پادر میان داشتند و چنانکه در حبس المین نوشته پانصد تن از ایشان در جلouxان بهارستان گردآمده بودند.

از آنسوی دوسید و نمایندگان اتابک و دیگران با تبریز در گفتگو میبودند. اتابک نظام الملک و والی آذربایجان را هم بتلگرافخانه خواسته بود و تلگراف پایین را برای او فرستاد:

### رویه کاریهای دربار

«خدمت جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای نظام الملک دام، و اقباله العالی در این چندروزه اخبار موخسه از آذربایجان رسیده و از قرار تلگرافاتیکه، و از انجمن آذربایجان بوکلاء انجامیرسد حرکات پسر رحیمخان در قتل و غارت موجب هيجان و افکار عامه شده خیلی این فقرات باعث تغیر خاطر مبارک همایونی و موجب نگرانی اولیای، و دولت شده این است که امروز مخصوصاً با حضور حضرات حجج الاسلام و وکلاء محترم، و آذربایجان بتلگرافخانه گلستان حسب الامر حاضر شده ایم که اولاً از جناب مستطاب عالی، و با حضور انجمن آذربایجان حقیقت واقعه را تحقیق نمایم که این تفصیل چیست و این، و شهرت قتل و غارت چه معنی دارد پسر رحیمخان حالا در کجاست و این، و اتناقات در کجا واقع شده است البته باطراف تفصیل را فوراً تلگراف نمایید و ثانیاً، و چون حضرتعالی حاکم ولایت و مسئول نظم آنجا هستید هر اقدامی که لازم است برای، و رفع این غایله و قلع و قمع این فساد بنمایید و یا باید از دارالخلافه دستور العمل بخواهید، و که از آن قرار مقرر شود و مجری فرمایید و بهمه آقایان و اهالی اطمینان کامل بدهید، و که خاطر مقدس ملوکانه کاملاً آسایش رعایای خود را طالب و هر کس برای اغتشاش، و سلب امنیت اقدامی کرد البته بمجازات خواهد رسید هر گز اهالی آذربایجان و انجمن، و آنجا تصوری غیر این ننموده و مطمئن بوده که وقت اولیای دولت مصروف راحت و، و امنیت آنها است و انشاء الله تعالی نتایج خیریه آن کاملاً مشهود خواهد شد.» (اتابک اعظم)

همچنین نمایندگان آذربایجان بودن خودشان را در تلگرافخانه گلستان همراه دو سید و دیگران و خواستی را که در میانه میبود بنمایندگان انجمن تبریز و سران آزادی

آگاهی فرستادند.

از تبریز نظام الملک پاسخ داده تاخت و تاز پسر رحیمخان، و خشمناکی مردم را از پیش آمد باز نمود، اتابک درباره پسر رحیمخان دستور پایین را داد:

«درباب پسر رحیمخان و حرکات خلاف کارانه او که اشعار فرموده بودید خیلی مایه، و تغیر و تعجب گردید زحمت اظهار میدارد که پسر رحیمخان از ایل و سوار خود معزول و و حسب الامر اقدس اعلی ارواحنا فداء بکدخداها و بجاهای لازم تلگراف مؤکد بفرستید، و که مشارالیه معزول است و برای ایل و سوار هم هر طور خود حضرتعالی صلاح میدانید، و ترتیب سر کرده و رئیس بدهید و چون نظم آذربایجان برعهده حضرتعالی است و همیشه، و قشون آذربایجان کمک جاهای دیگر بوده اند نمیتوان گفت که محتاج باستمداد خارج، و است خود جناب مستطاب عالی بهر طور میتوانید برای پراکندن این اشرا و رفع، و اغتشاش و استقرار نظم اقدامات لازمه سریمه خواهید نمود که ولایت منظم و مردم آسوده، و و تشکراهالی باولیای دولت علیه برسد خود رحیمخان هم در دارالخلافه توقیف و پسر، و او را به تبریز جلب نموده و حبس فرمایید و از جزئیات قتل و غارت که واقع شده را پوزت، و کاملی ارسال فرمایید تا بمرض برسد حکم آن مقرر شود (اتابک اعظم)»

نظام الملک پیشنهاد کرد که بجای رحیمخان پسر عموی او کریم خان رشیدالدوله بایل بیگی گری قره داغ و بسرکردگی سواران آنجا گمارده شود. از تهران پیشنهاد را پذیرفته نوید دادند که رشیدالدوله را هر چه زودتر بفرستند.

نتیجه این گفتگوها آن شد که نظام الملک با شتاب سپاهی پدید آورد و بقره داغ بر بیوکخان فرستد، ما نیز آنرا خواهیم آورد، لیکن چنانکه گفتیم اینها چیز رویه کاری نمیبود. و راستی آنست که محمد علمیرزا در برابر مردم ایستادگی نتوانسته ناگزیر میشد پسر رحیمخان را از کار بیکه خواستی کرد بازدارد.

چگونگی آنکه دربار از یکماه پیش نقشه ای برای برانداختن مشروطه و مجلس، بدینسان کشیده بوده که بدستاویر مشروطه و مشروع دوتبرگی بمیان ملایان، و بدستگیری آنان بمیان مردم، اندازد، و از اینراه مجلس را سست و ناتوان گرداند، و در همان هنگام از یکسو در تهران با دست قزاق و سوار رحیمخان و دسته های دیگر مجلس را بسنه سران مشروطه خواهان را بگیرد و از یکسو در آذربایجان پسر رحیمخان را با سوار قره داغ بر تبریز فرستاده در آنجا هم انجمن را بسنه پیشروان را دستگیر گرداند.

این نقشه را همانا از آغاز رسیدن اتابک کشیده، و چنانکه دانسته شد میخواسته اند روز سی ام یا سی و یکم اردیبهشت (۸ یا ۹ ربیع الثانی) بکار بندند. لیکن چند چیز جلو آنرا گرفت.

(۱) برخاستن تبریزیان و بیداری و آمادگی آنان. چنانکه گفتیم تبریزیان خود بدولت بدگمان میبودند، و در اینمیان کسانی از نمایندگان آذربایجان که دانسته نیست از

آمد و آگاهی آورد که شاه دستور داد رحیمخان را گرفتند، و اکنون در کشفکخانه در بند است. مجلس بان خرسندی نداده خواستار شد که او را بندانه بیاورند و در آنجا همچون دیگر گناهکاران زنجیر به گردن در بند نگهدارند.

محمد علی میرزا تن در نمداد، و در میان حاجی محترم السلطنه حاجی مخبر السلطنه به پیامبری آمد و رفت میکردند. نیز ظل السلطان و اتابک، آن یکی بدلقوبی از آزادبخواهان و این یکی بروبه کاری میانجیگری مینمودند.

از آنسوی مردم در بهارستان و آن پورامونها بشور و هیاهو افزوده میگفتند باید



پ ۱۰۳

### حاجی شیخ فضل الله و بهبهانی

یکی از پیش آمدها آن بود که فردا چهاردهم ربیع الثانی روز زایش محمد علی میرزا ميبود و ميبایست شب را چراغان و آتشبازی کنند و از امروز به «آذین بندی» پردازند.

رحیمخان را بیاورند و در اینجا بدارزنند. نیز داستان های آصف - الدوله و قوام الملك و حاجی آقا محسن را بمیان آورده کسیفر آنان را میخواستند. همچنین قانون اساسی را مطالبیدند.

در تهران نیز واعظانی یا سخنرانانی، از سید محمد رفیع و شیخ علی زرنندی و دیگران پدید آمده، و امروز پدایی سخن میراندند.

هنگام شام هیاهوی مردم بجایی رسید که نخست تقی زاده و سپس طباطبایی بجلو پنجره آمده بجلوگیری از هیاهو کوشیدند و مردم اندرزا گفتند.

چه راهی، از دور، بودن یکچنین نقشه ای را دریافته بودند نامه نوشته تبریزیان را بیا گاهانیدند و بان خبزش برانگیختند. اگرچه برخاستن تبریزیان بنام طلبیدن قانون اساسی بود و بدگمانی که میداشتند جز در پیرامون آن قانون نمیبود. لیکن خبزش ایشان این سود را نیز در برداشت که بیدار و هوشیار باشند و ناگه مگر نگردند.



پ ۱۰۲

### شادروان طباطبایی

نشان دادند، بسیار بجا ميبوده. نمایندگان آذربایجان که با تلگراف آن ناخشنودیها را از برخاستن تبریزیان مینمودند کنون برگشته نامه های پوزش آمیز مینوشتند، و از پیش آمد سپاسگزاری مینمودند.

باری از این پیش آمدها نقشه نا انجام ماند، و کنون ميبایست بیوکخان بجای خود باز گردد، و برای پرده کشی، رحیمخان از کارهای خود برکنار شود. لیکن مردم باین اندازه خرسندی نداده بند کردن رحیمخان و بلکه بدار کشیدن او را میخواستند و این محمد علی میرزا گران ميافتاد و ایستادگی نشان میداد.

چون بانظام الملك و سران تبریز گفتگو بپایان رسید و دوسید و نمایندگان آذربایجان بمجلس باز گشتند. اتابک بنزد شاه شتافت که نتیجه را باز گوید. تا هنگام پسین چشم براه میداشتند و چنانکه دیدیم مردم پرده دریا می نمودند. آنگاه حاجی محترم السلطنه

(۲) برخاستن سالار الدوله که در همین روزها رخ داد. این شاهزاده سبکسر که داستانش را خواهیم آورد بطلب تاج و تخت برخاست و چنانکه خواهیم دید کاری نتوانست لیکن برخاستن او محمد علی میرزا را ترسانید و نقشه او را بهم زد.

(۳) جنبش همگانی تهران و ایستادگی دارالشوری. همین فشار و ایستادگی او را ناگزیر گردانید که بیکبار از نقشه خود چشم ببوشد و پسر رحیمخان را بجای خود باز گرداند.

اکنون دانسته ميبود که آن خبزش تبریز، و شور و خروش بیست و اند روزه تبریزیان، و آن آمادگیها که آزادبخواهان آنجا

در این هیاهو مردم آنرا نپذیرفته آشکاره گفتند: «هنوز دانسته نیست این شاه باشد یا نه»، و «آذین بندی» بانگ شاهنشاهی و دیگر اداره های اروپایی را برچیده و شب نیز از آتش بازی دولتیان جلو گرفتند.

بدینسان روز بیابان رسید، و چون تا نیمساعت از شب رفته نتیجه بدست نیامد مجلسیان مردم را باز گردانیدند که فردا باز بیایند.

فردا دوشنبه در خانه صنیع الدوله نشستی از نمایندگان بر پا پذیرفتن محمدعلیمیرزا شده، و فرمانفرما از سوی شاه آمده خواهش میکرد که رحیمخان درخواست مردم را در خانه حاجب الدوله بی بند و زنجیر نگه داشته شود. نمایندگان باین خرسندی ندادند و بر روی درخواست خود ایستادگی نمودند، و چون نشست بهم خورد روانه مجلس شدند.

مردم همچون دیروز، بهارستان و آن پیرامونها را پر کرده می ایستادند و همچون دیروز شور و خروش مینمودند. محمدعلیمیرزا ناگزیر بود کردن بدرخواست مجلس بگزارد. نزدیک به نیمروز فرمانفرما و محتشم السلطنه بمجلس آمدند و دستخطی از محمدعلیمیرزا آوردند نزدیک باین: «فرمانفرما رحیمخان را بشما سپردیم او را زنجیر کرده نگهدارید و نگزارید بگریزد». برای دلگرمی مردم چنین گفتند: «رحیم خان اکنون در عدلیه در بند است». کسانی باور نمیکردند و بدلیه شتافتند و رحیمخان را در زنجیر تماشا کردند و باز گشتند.

این هنگام شادروان طباطبایی بجلسو مردم آمده بایشان سخن راند. که چون دولت با ما همراه گردید دیگر جایی برای بستن بازارها نماند. بروید بازارها را باز کنید درباره قانون اساسی نیز نوید انجام آنرا داد. مردم فرمانبرداری نموده و پراکنده شده بازارها را باز کردند.

از آنسوی در مجلس گفتگو از جشن آنروز بمیان آمد. نمایندگان خواستند گامی بدلجویی از شاه بردارند و چند تنی را برگزیده برای گفتن «مبارکباد» بدربار فرستادند. از آنسوی بیازاریان دستور دادند که بجای شب گذشته امشب را چراغان کنند.

بدینسان بار دیگر کشاکش با شکست دربار بیابان رسید: پس از پیش آمد بهمن ماه این بار دوم بود که کشاکش در میان دربار و مجلس برخاسته و بفیروزی مجلس انجام می یافت.

این خیزش تهران بیاری تبریز و گفتارهایی که در روزنامه های حبل المتین و صور اسرافیل و دیگر جاها، بنام سوک و مویه بکشتگان قره داغ (یا بگفته خودشان «شهادی آذربایجان») نوشتند، آوازش بشهرهای دیگر افتاد، و در بسیاری از آنها بنام سوگواری بازارها را بستند و در مسجدها «ختم» گزاردند. در رشت همینکه روزنامه های تهران رسید، تبریزیان آنجا پیش افتاده گریان و نالان و شیون کنان از میان بازار

گذشته، و با اینحال بانجمن آمده و در آنجا بروی خاکها نشسته بگریه پرداختند. بازاریان نیز دکانها را بسته بآنجا شتافتند، و در حیاط انجمن چادر زده سه روز «ختم» داشتند. سپس ارمنیان در کلیسا دستگاه سوگواری چیدند. پس از آن طلبه ها «ختم» گزاردند. بدینسان یک هفته با گریه و سوک بسر میبردند و گفتارها میخواندند و تلگرافها بتهران و تبریز میفرستادند. در قزوین نیز بازارها را بستند و در مسجد «ختم» بر پا گردانیدند.

از آنسوی چون از این خیزش، محمدعلیمیرزا ناگزیر شد از کارهای پسر رحیمخان بیزاری جوید، و او را يك گردنکش نا فرمان برداری نشان دهد، و چنانکه آوردیم اتابك در تلگراف خود بنظام الملك دستور دنبال کردن و گرفتن او را داد، نظام الملك در تبریز از یکسو به نقی خان رشید الملك حکمران اردبیل، دستور تلگرافی فرستاد که بسا سوارانی که از شاهسونان و دیگران فراهم گرداند، بقره داغ شتابد و بیوکخان را دنبال کند و از یکسو بشاهزاده مقتدر الدوله فرمان داد که از سربازان و سواران شهر و پیرامونهای آن لشکری پدید آورد و آهنگه قره داغ کند.

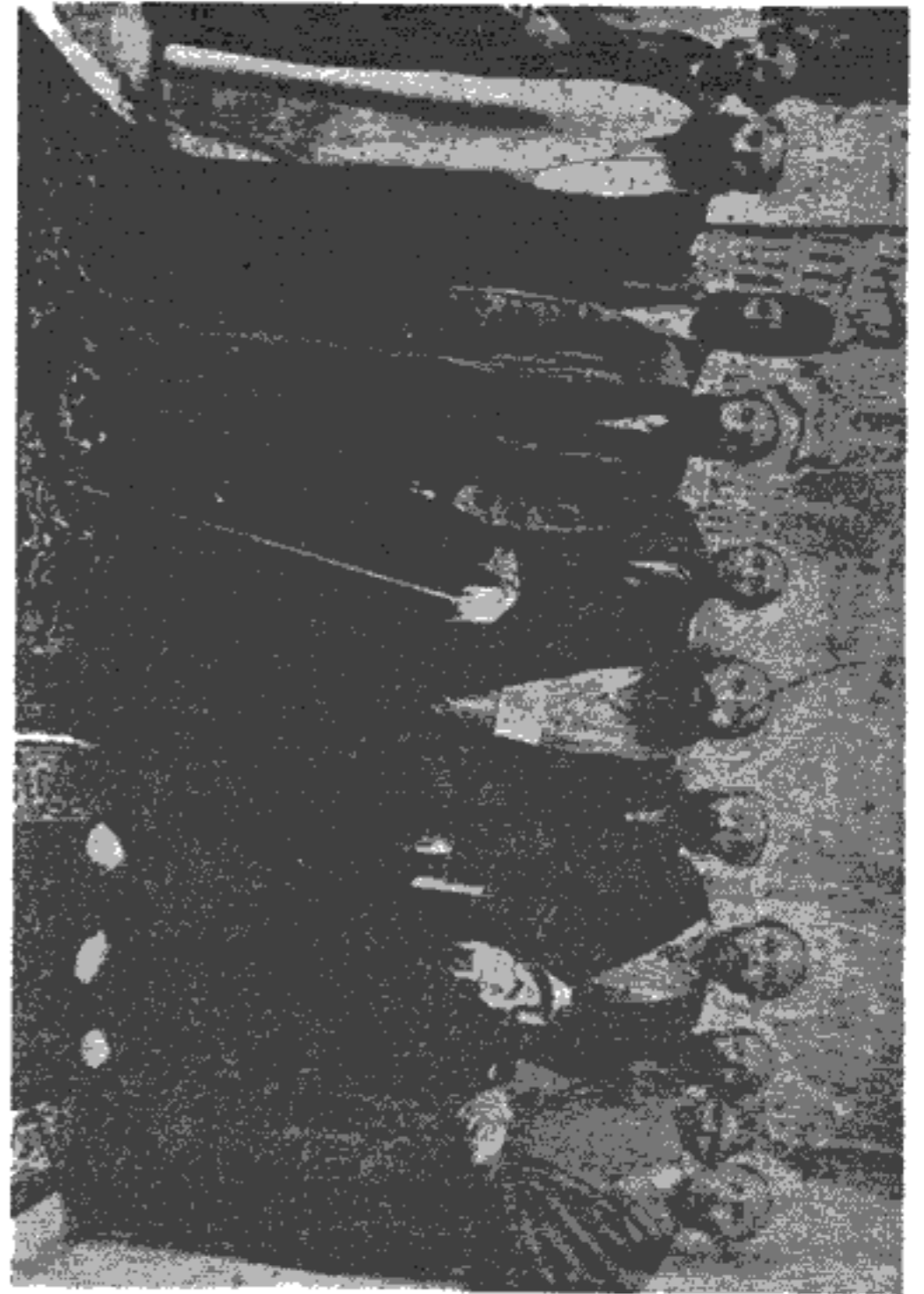
نقیخان با شتاب خود را بقره داغ رسانید و از اینسو مقتدر الدوله که به همراهی انجمن و نظام الملك بسیج سپاه میکرد از روز شنبه دهم خرداد (۱۹ ربیع الثانی) در کنار آجی چادرها فراشت و شجاع نظام مرندی با سواران خود با و پیوستند.

لیکن باینها نیازی نبود. زیرا همینکه نقشه برگشت و بر رحیمخان زنجیر زده شد بیوکخان خود از تاخت و تاراج دست کشیده بدیه خود گریخت و سواران از سراو پراکنندند حاجی فرامرز خان و ضرغام نظام که با سواران خود همراهی باوی کرده بودند بترس افتاده نامه ای بمیانجیگری شجاع نظام برای انجمن فرستاده آمرزش و زینهار طلبیدند.

از انجمن پاسخ نوشتند که اگر آنچه از دیهها بیینما برده اند بدارندگان آنها باز گردانند و از ستمدیدگان دلجویی کنند و خود سپاه مقتدر الدوله پیوندند گناههای گذشته ایشان آمرزیده خواهد شد. بدینسان آسیب پسر رحیمخان از میان برخاست.

در این روزها در تهران یکداستان خنده آوری نیز رخ داد. چگونگی آنکه یکروز دیده شد يك آگهی (اعلان) در میدان توپخانه چسبانیده و در آن چنین نوشته شده: «ترکها روز دوشنبه در خیابان چراغ گاز در مسجد سراج الملك حاضر باشند... مردم در شگفت شده ندانستند آنرا که چسبانیده وجه خواستی در مییافت.

هر چه بود روز دوشنبه (گویا همان دوشنبه پنجم خرداد که پس از نیمروز بازارها باز شد) کسانی از آذربایجانیان برای دانستن چگونگی بمسجد سراج الملك رفتند. دانسته شد پیشرو و بنیاد گزار میرزا رحیم فالچی تبریزیست، و گروهی نزدیک بیکصد و پنجاه تن از آذربایجانیان گمنام، از کهنه سربازان ممقان و آرونق که در تهران بصرافی پرداختندی و از فراشان درباری و از نوکرهای حاجب الدوله و مانند این فراهم آمده اند. از میرزا رحیم بیازپرس پرداختند. او چنین سخن راند: «مقصود ما اتحاد است و اظهار غیرت،



پ ۱۰۴

این بیکره نشان میدهد حاج شیخ فضل الله را با کسان دیگری . آنکه در میانه ایستاده حاج شیخ فضل الله است و آنکه در دست چپ ایستاده پسر او آقا ضیاء الدین میباید . در دست راست حاجی آقا علی اکبر بر وجه دست

من بعد هر کسی پشت سرما بد و ناسزا گوید باید با گلوله از دهانش بزنیم ، هر کسی بعلمای ما توهین کند همچنان . خوب حاجی میرزا حسن آقا مجتهد ماست و باین شهر

وارد شد ، چرا هیچ کسی پیشواز نکرد ؟ . چرا دست جمع بدیدنش نرفتمیم ؟ چند نفر و کلای تبریز آشکاره بایی و لامذهبنند ، چرا آنها را بسزاشان نرسانیم ؟ . این چه بی - غیرتست که یکنفر عراقی بچه ترك را بکشد و ببرد ؟ ! پس غیرت ترکیت ما چه شده ؟ ! دانسته شد درباربان میخواهند ، همچون زمان خود کامگی دشمنی و همچشمی میانۀ عراقیان و آذربایجانیان بیندازند ، و بنام ترك و فارس اوپاش را بکشاکشی برانگیزند ، و برای این کار میرزا رحیم فالچی را که مرد نیرنگساز و بی آزر میبود بر گزیده اند . این داستان عنوانی بدست « متلك گویان » داد و بسرخي روز نامه ها بشوخیهای برخاستند .

آمدن میرزا آقا  
اسپهانی به تبریز

از روز سه شنبه ششم خرداد ( ۱۵ ربیع الثانی ) در تهران آرامش بود و مجلس که از پیش آمد های اخیر نیرو گرفته بود بکارهای خود میپرداخت . ولی در تبریز شورش همچنان پیش میرفت . روز دوشنبه پس از زنجیر کردن رحیمخان ، نمایندگان آذربایجان بتلگرافخانه آمده و چگونگی را آگاه داده باز خواستار گردیدند که بازار ها باز شود و مردم پی کار های خود روند . لیکن تبریزیان نپذیرفتند ، و بسا آنکه شانزده روز بود که از کار و پیشه دست کشیده و در آن چند گسار زبان بسیار دیده بودند بروی سخن خود ایستادگی نشان دادند و بتهران چنین پاسخ دادند که تا رسیدن قانون اساسی از تهران تلگرافخانه را رها نخواهیم کرد . بدینسان بگرد آمدن در تلگرافخانه و شورش و خروش روزانه پیشرفت دادند .

نظام الملك خواستار بود که در اینجا هم جشن و چراغانی ، بنام روز زایش محمد علی میرزا نموده شود ، ولی سردستگان نپذیرفتند ، و آنگاه بچشن و چراغانی دولتیان و توپ انداختن نیز خرسندی نداده جلو گرفتند .

در همان روزها يك کار ناستوده ای از تبریزیان سرزد ، و آن آوردن میرزا آقا اسپهانی به تبریز بود که اینزمان از استانبول بیرونش کرده بودند .

تبریزیان نام میرزا آقا را در میان پیشگامان مشروطه خواهی شنیده ، و داستان بیرون راندن او از تهران و فرستادنش را بکلات در صدراعظمی عین الدوله ، کم یا بیش دانسته بودند ، و از اینرو ارج بسیار با او مینهادند ، و چون گفته میشد انگیزۀ بیرون کردن او را از استانبول میرزا رضاخان ارفع الدوله سفیر ایران فراهم آورده ، در سایه دشمنی که همگی آزادبخواهان بسا ارفع الدوله میداشتند و او راهوا خواه روس و بد خواه ایران میشناختند ، بارج و جایگاه میرزا آقا افزودند و پیش خود او را یکی از گردان جهان آزادبخواهی پنداشتند ، و چون هنگام جوشش شهسا ، و رشته توانایی از دست فهم و اندیشه بیرون میبود ، در پاس داری و پذیرایی با او از اندازه بسیار دور افتادند ، و روزیکه او از راه مرند و صوفیان به تبریز میرسید ( گویا روز یازدهم خرداد ) نمایندگان

و سران آزادی و انبوه آزادیخواهان دسته های مردم ، تا پل آجی به پیشواز شتافتند ، او را باشکوه بسیار بزرگی بشهر آوردند ، و باین بس نکرده يك کس نا آزموده و ناشناخته ای راهراز خود گردانیده در انجمن جادادند و همگی گوش بچرب زبانیهای او تیز کردند ، و خواهیم دید که چگونه از این رفتار خودپشیمان گردیدند .

در آن روزها یکی از خامیها اینگونه گرایشها باین کس میبود . راستی اینست که دسته بزرگی بسآزادی میکوشیدند و همین آرمان ایشان میبود . و از اینرو همینکه کسی را در آن کوشش همراه میدیدند امید راهنمایی بهوش ودانش او میبستند و سخت باو میگراییدند و از بس دلباختگی داشتند گمان فریبکاری و رویه کاری باو نمی بردند .

مثلا طالبوف چون کتابی نوشته بود آن ارج را باو میدادند که بی آنکه خود آگاه باشد بنمایند گیش بر گزیدند و تا دیر گاهی چشم برآه آمدن او میداشتند و نامه های درخواست مینوشتند و با آنکه طالبوف اینزمان ازاندیشه های پیش بازگشته و از مشروطه خواهی ایرانیان آزرده گمی نشان میداد ، اینان او را يك پیشوای گرانباه ای شمرده آرزوی آمدنش را میکشیدند .

بمیرزا ملکم خان جایگاه بلندی داده و نامش را بسیار پاسدارانه میبردند و به پیامهایش ارج بسیار مینهادند .

سعدالدوله با اندک کاردانی و دل بستگی بمشروطه که نشان داده بود «ابوالمله» اش مینامیدند و آن جایگاه را بوی داده بودند که چون کناره جست از تبریز ورشت چند بار تلگراف کرده انگیزه آنها پرسیدند . اینها از ساده درونی و از دل بستگی بسیاری میبود که بمشروطه و آزادی می داشتند .

در این روزها در تبریز کارنان سخت تر گردیده و انجمن ناگزیر میبود که از یکسو هم بدیه داران فشار آورد و غله از آنان بخواهد ، و چون یکی از دبه داران در آذربایجان خود محمدعلیمیرزا و دیگری زنی می بودند بگماشتگان آنان نیز سختگیریها کردند . محمدعلیمیرزا در اینجا نیز سپر انداخته از اتابک بنظام الملك دستور رسید که غله های او را بشهر آورده ببهای روزانه بفروشند . همچنین از زن شاه چنین دستوری بگمایند - اش رسید .

روز سه شنبه سیزدهم خرداد (۲۲ ربیع الثانی) ، حاجی فرامرزان و ضرغام نظام به لشکر گاه مقتدرالدوله آمده بزیر توپ پناهیده بودند . نمایندگان انجمن و کسانی از سر دستگان بلشکر گاه رفتند که با آنان زینهار دهند و از زیر توپ بیرون آورند . یکدسته از دور اندیشان خرسندی نداده میگفتند : « اینان خون بیگناهان ریخته و با توده دشمنی نموده اند میباید کیفر بینند ، ولی بسیاری از نمایندگان و دیگران از سست نهادی و زود باوری چنین میپنداشتند که شاه و اتابک برآستی همراه شده اند ، و این بود که میخواستند از گذشته ها چشم پوشند و از گناه آندوتن و پیروانشان در گذرند . یکی از خامیها این



ب ۱۰۵

### میرزا رضاخان ارفع الدوله

میبود که گناهکاران چون از در پوزش درمیآمدند و آمرزش میخواستند از آنها چشم میپوشیدند . بلکه فریب چرب زبانیهاشان خورده آنانرا پشیمانانسی برای خود میپنداشتند ، که این کار از کسانیکه سر رشته کارهای توده را در دست میدارند بسیار نابجاست .

با این امید و آرزو آن دوتن را از زیر توپ بیرون آورده شادی کنان شبانه بشهر رسانیدند . همان شب تلگرافی از ارومی رسید که مردم در آنجا بدو دسته شده اند که یکدسته هوادار مجدالسلطنه و یکدسته بدخواه او میباشند و کشاکش میان این دو دسته سخت شده و مجدالسلطنه ناگزیر گردیده شهر را گسزارد بدیه خود رود ، ولی آشوب در شهر چندان بووه که کونسول روس رنجیدگی نموده و از دولت خواستار ایمنی

گردیده .

از این آگاهی پیشروان تکان خوردند و اندکی در پیرامون آن گفتگو رفت . ولی چون برخی از نمایندگان نمیبودند نتیجه گرفتن را برای فردا گزاردند ، و چون میخواستند پراکنده شوند که تلگرافهای دیگری رسیده داستان ما کو را آگاهی داد ( چنانکه آنرا خواهیم آورد ) .

از این تلگرافها همگی اندوهگین گردیدند . گرفتاری قره داغ بپایان نرسیده بود که يك گرفتاری سختتر دیگری در ما کو پیدا میشد ، و پسر رحیمخان نرفته اقبال السلطنه جای او را میگرفت . این پیش آمد ایستادگی در بار و پافشاری او را در دشمنی با مشروطه نشان میداد .

همان شبانه نمایندگان آذربایجان را در تهران بتلگرافخانه خواستند و چگونگی را بآنان آگاهی دادند . نمایندگان نوید دادند که فردا در دارالشوری پیش آمد را بگفتگو گزارند . با این نوید از تلگرافخانه بیرون رفتند ، و از اینسو اینان پراکنده گردیده با دلهای پراکنده بخانه های خود رفتند .

فردا نمایندگان انجمن و پیشروان آزادی زودتر از هر روز به کشته شدن حاجی تلگرافخانه آمده و در اطاقبکه برای خود برگزیده بودند فراهم نشسته ، و در پیرامون پیش آمد ما کو بگفتگو پرداختند . این داستان دلگدازتر از آن قره داغ میبود .

در این هنگام در بیرون در حباط تلگرافخانه یکداستان شگفتی پیش آمد . داستانی که هیچگاه گمان رودادش نرفتی . چگونگی آنکه امروز انبوهی مردم در تلگرافخانه بیش از دیگر روزها میبود . زیرا گذشته از شور و خروش قانون طلبی ، چنانکه گفتیم ، این زمان در تبریز نان بسیار کم یافته میشد ، و این خود گرفتاری دیگری برای خاندانهای کمچیز میبود ، و از اینرو دسته هایی از آنان رو بتلگرافخانه و توپخانه میآوردند که باشد چاره ای اندیشند . زنهای تبریز در جنبش آزادبخواهی هیچگاه همبازی ننمودند . ولی در اینروزها سختی نان یکدسته از زنهای بینواریا نیز بمیان شورشیان میکشاند .

امروز این دسته انبوه تر از دیگر روزها میبودند و چنین رخ داد که حاجی قاسم اردبیلی که یکی از بازارگانان توانگر و دبه دار تبریز ، و بانبارداری بد نام میبود ، بتلگرافخانه آمد و چون از میان مردم میگذشت زنی يك تکه نان سپاهی را که در دست میداشت بحاجی نشان داده زبان بدشنام و نفرین باز کرد ، و باین بس نکرده دست بلند گردانیده چکی به پشت گردن او نواخت . همینکه دست این زن بلند گردید دیگران بر سر حاجی ریخته بیباکانه مشت ولگد و پشت گردنی بسیار زدند ، و چون کسی از مجاهدان یا از سردستانان برای جلوگیری نمیبود آزار بسیار رسانیدند . لیکن در اینمیان کسانی از مجاهدان رسیده حاجی قاسم را از دست آنان گرفته نیمه جان بیکی از اطاقهای بالایی تلگرافخانه بردند

و در آنجا نهانش کردند ، و میرزا غفار زنوزی برای آرام گردانیدن مردم بگفتاری پرداخت .

ولی مردم همچنان در شور و تلاش میبودند و کینه جویی میخواستند . در این هنگام یکی از میان ایشان تبری بهوا انداخت و از آنسوی یکدسته از زنان که در بازارها نانی پیدا نکرده و باشیون و فریاد رو بتلگرافخانه آورده بودند فرا رسیدند . آن آواز تیر و این رسیدن زنان چنان تکانی بدسته بینوایان و گرسنگان داد که دیگر جلوگیری نشدنی بود و کسانی از آنان باطاقها شتافته بجستن حاجی قاسم برخاستند ، و چون یسافتند در زمان بحیاطش کشیدند و بیدریغ بمشت ولگد پرداختند و همچنان کشان کشان میبردند تا در دم خانه نیرالسلطان ( خانه پهلوی تلگرافخانه ) روان از تنش بیرون رفت . ولی مردم دست برنداشتند و تا میدان توپخانه برده و در آنجا وارونه آویزان کردند ، و بیشرمی نیز در ریغ نگفته یکی از اندامهایش را بریدند و بدهانش دادند .

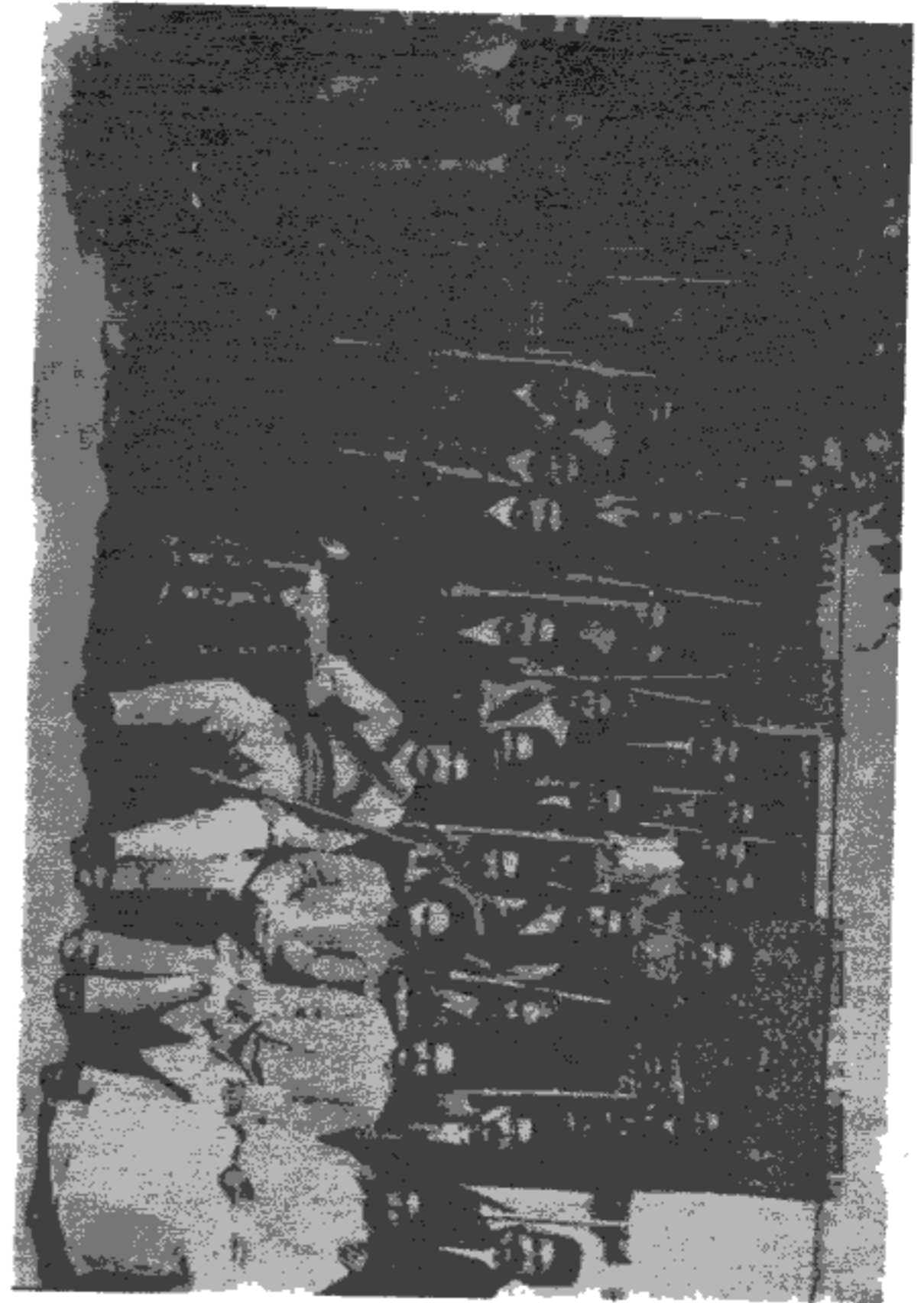
از بس خشمناک و برآشفته میبودند کسی جلوگیری نمیتوانست و نمیتوانست . بسیاری از آنان جستجوی حاجی میرزا رحیمخان ، دارنده دبه ها و انبارهای محمد علی میرزا را ، میکردند که همورا بگیرند و از پهلوی حاجی قاسم بیاوبزند .

این پیش آمد میرسانید ، که چنانکه در شورش فرانسه در پاریس رخ داد ، گروه بیچیزان و پابرهنگان پیش آمده اند و کم کم چیره میگرددند . و خود نشان آن بود که شورش ریشه دوانیده و اینست «خاصیت» خود را بیرون میآورد . این «خاصیت» شورش است که يك توده نخست دست بهم داده خود را از زیر دست خود کامکان و در باریان بیرون آورند و سپس گروه بیچیزان و سختی کشان پیش آمده بکینه جویی از توانگران و خوش زیندگان پردازند . در پاریس دانتون و روبسپیر و هربجلو این گروه افتادند و به پشتیبانی آنها بود که بیکرشته کارهای هراس انگیز تاریخی برخاستند . در تبریز کسانی مانند دانتون و روبسپیر نبودند ، و گرنه در اینجا نیز «هراس» فرمانروا توانستی گردید .

بدینسان تبریز با شور و آشوب روز میگذاشت . در اینمیان از ما کو پیایپی تلگرافهای داد خواهی میرسید و چنانکه خواهیم آورد انجمن با تهران در گفتگو و سختگیری میبود .

اما قره داغ ، رشیدالملک آنجا را ایمن گردانیده بود ، و روز دو شنبه نوزدهم خرداد ( ۲۸ ربیع الثانی ) تلگرافی از او رسید که مادر و عمه و برادر بیوکخان بلشکر گاه آمده و بسنی نشسته اند و برای بیوکخان آمرزش و زینهار میخواهند . بیوکخان پشیمانی مینماید و بگردن میگردد که آنچه تاراج کرده بمردم باز گرداند ، و خونبهای کشتگان را نیز دهد ، و پس از این دیگر نافرمانی بانجمن وتوده ننماید .

این نقشه را برای فرو نشاندن خشم مشروطه خواهان و رهانیدن بیوکخان کشیده بودند و راستی آنست که رشید الملک خود از کار کنان در بار و از همدستان بیوکخان



و دیگران میبود و با انجمن مشروطه خواهان دورویه راه میرفت .

در انجمن این تلگراف را بگفتگو آوردند و کسانی از نمایندگان باز ست نهادی نشان داده آیه قرآن (عفی الله عما سلف) خواندند ، و داستان از آغاز اسلام و از گذشتهای پیغمبر یاد کردند ، و نتیجه آن شد که پیشنهاد رشید الملك را در باره زینهار دادن به بیوکخان و پیروانش پذیرفته ولی چنین نهادند که زنان و فرزندان او ، به نوا ، به تبریز فرستاده شود . نیز برای رسیدگی بتاراجها و باز گرفتن داراکهای روستاییان فرستادگانی از تبریز روانه قره داغ شوند ، و بهمینسان برای رشید الملك آگاهی و دستور فرستادند .

بدینسان داستان قره داغ بپایان آمد و بیوکخان بی آنکه کیفری ببند رها گردید . رشید الملك زنان او را بتبریز نفرستاد . فرستادگانی که از تبریز رفتند آنان نیز کارهای چندانی نتوانستند و پس از دیر گاهی باز گردیدند .

اما شورش تبریز و بستگی بازار تا چند روز دیگر همچنان برپا میبود ، سردستانان مردم را رام گردانیدند و به باز کردن بازار واداشتند . این شورش که ما آنرا « شورش اردیبهشت » نام نهادیم ، و چنانکه دیدیم یکماه بیشتر در میان می بود ، یکی از پیش آمدهای بزرگ تاریخ مشروطه بشمار است . این خود نمونه ایست که اندازه دل بستگی مردم بمشروطه تا چه اندازه میبود و چگونه در راه آن زبان و آسیب را بخود هموار میکردانیدند .

این پیشامد گذشته از نتیجه های دیگر این سود را داشت که باستواری و نیرومندی دسته مجاهدان افزود ، و چنانکه دیدیم پس از داستان تاخت و تاراج پسر رحیمخان و گفتگوی آنکه بشهر خواهد در آمد ، پاسبانی شهر را اینان بگردن گرفتند که شبانه دسته دسته در کوچه ها میگردیدند و پاسبانی مینمودند . از این گذشته در نتیجه بیمی که بشهر میرفت اینان بداشتن تفنگ و فشنگ ، بیشتر کوشیدند و افزار جنگ فزونتر بسیجیدند . چون سردستان بخردی میداشتند از هر پیشامدی سود جسته به پیشرفت کار خود می کوشیدند .

این گفتار را در اینجا بپایان میرسانیم تا داستان جدا کردن ملایانرا از توده که در این هنگام در تهران در کار رودادن میبود در گفتار جدا گانه بیاوریم .